

# گفت‌وگویی جهانی

۳ شماره در سال به چندین زبان

گفت‌وگویی جامعه‌شناسانه  
با ریتا سگانو

برنو برینگل  
ویتوریا گونزالس

مارگارت آرچر  
میشل ویویورکا  
مایکل بوراووی  
مارگارت آبراهام  
ساری حنفی  
جفری پلیرز  
مارتین آلبرو

انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی  
زیر نور افکن

استفان لسنیچ  
گورمیندر کی. بامبرا  
مانوئلا بواتکا  
پاتریسیا سیبولیتی رودریگز  
برونا دلا توره دکاروالیو لیما  
استبان تورس

جهان بر پایه نظریه  
انتقادی (و بالعکس)

برنو برینگل  
ماریستلا اسوامپا  
حمزه حموشن  
نیمو باسی  
کاتیا آرائوخو  
مانیفست جنوب-جنوب

کربن‌زدایی  
و استعمار سبز

دیدگاه‌های  
نظری

کاتیا آرائوخو

بخش آزاد

< سیاست ترس

و تخیل سیاسی اقتدارگرایانه

< منازعات آب در حکم مقاومت

در برابر سرمایه‌داری نئولیبرال

هژمونیک در جنوب جهانی را بررسی می‌کند. [در این بخش] برینگل و سوامپا می‌گویند ما با ظهور نوعی اجماع سرمایه‌دارانه جدید در مسئله اقلیم و محیط زیست روبه‌رو هستیم؛ اجماعی که آن‌ها آن را «اجماع کربن‌زدایی» می‌نامند. حمزه حموشن و نینمو باسی کنشگر نیز استعمار سبز ناشی از تحولات حوزه انرژی در شمال جهانی را به ترتیب از منظر شمال آفریقا و پان‌آفریقایی تحلیل می‌کنند. در آخر هم مانیفست جنوب-جنوب برای گذار عادلانه و مردمی اقتصادی اجتماعی را که نوشته فعالان، روشنفکران و سازمان‌هایی از آفریقا، آمریکای لاتین و آسیاست، منتشر کرده‌ایم.

در بخش «دیدگاه‌های نظری» کاتیا آراتوخو، جامعه‌شناس شیلیایی، خواستار بازاندیشی درباره نظریه اقتدار (و اقتدارگرایی) شده است. او پس از مرور مدل‌های کلاسیک، از دگرگونی‌های اجتماعی‌ای می‌گوید که چنین مدل‌هایی را منسوخ کرده‌اند. آراتوخو همچنین راه‌هایی برای بازاندیشی درباره اقتدار براساس رویکرد تعاملی و ارتباط‌محور پیشنهاد می‌دهد.

لارا سارتوریو در اولین مقاله «بخش آزاد»، با تأثیرپذیری از آراتوخو، سراغ این موضوع می‌رود که سیاست ترس چگونه به ذهنیت‌ها شکل می‌دهد و تخیل سیاسی اقتدارگرا می‌آفریند. در نهایت، مدلین مور برخی از مهم‌ترین یافته‌های کتابش، پیکار برای آب؛ مقاومت در برابر کاپیتالیسم نولیبرال (Water struggles as resistance to neoliberal capitalism)، را ارائه می‌کند و به شیوه‌ای خلاقانه میان نظریه بازتولید اجتماعی و سیاست آب ارتباط برقرار می‌کند.

ما اعضای تیم جدید تحریریه گفت‌وگوی جهانی اولین سال فعالیت‌مان را در حالی به پایان می‌رسانیم که درباره امکان پل زدن بین مخاطبان، فرهنگ‌ها، مکان‌ها و سنت‌های فکری هیجان‌زده‌ایم. سال آینده با شماره‌های بیشتری همراه‌تان خواهیم بود. تا آن زمان، امیدوارم از این شماره لذت ببرید و ما را در انتشار آن به زبان خودتان یاری کنید. ■

برنو برینگل، سردبیر نشریه گفت‌وگوی جهانی

این شماره با مصاحبه‌ای با ریتا سگاتو، چهره دانشگاهی و کنشگر فمینیست مشهور، آغاز می‌شود. در این گفت‌وگو درباره فعالیت‌های او در حوزه جنسیت، خشونت و استعماریت (coloniality) و چگونگی تقویت گفت‌وگوهای جنوب-جنوب و جهانی درباره این مسائل بحث می‌کنیم. سگاتو همچنین دیدگاه‌های خود درباره مسائل معاصر، مانند موانع استبدادی و بین‌المللی شدن جنبش فمینیستی را در این گفت‌وگو به اشتراک می‌گذارد.

انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در این شماره بخش ویژه‌ای دارد. ایزابلا بارلینسکا پس از چهل سال خدمت مجدانه به انجمن ما در سمت دبیر اجرایی بازنشسته شده است. پنج رئیس سابق انجمن (مارگارت آرچر، میشل ویوورکا، مایکل بوراووی، مارگارت آبراهام و ساری حنفی) و رئیس فعلی‌اش (جفری پلیرز) که اخیراً در ملبورن به این منصب انتخاب شده، [در این بخش] چنان که شایسته است، به بارلینسکا ادای احترام می‌کنند. ما همچنین نطق معارفه پلیرز در بیستمین کنگره جهانی جامعه‌شناسی را منتشر کرده‌ایم. خبر غم‌انگیز این شماره هم مرگ مارگارت آرچر است که مارتین آبرو در یادداشتی شخصی یادش را گرامی داشته است.

در کنار این بخش درون‌نهادی، این شماره حاوی دو پرونده با محورهای موضوعی مشترک است. اولین پرونده با عنوان «جهان به روایت نظریه انتقادی (و بالعکس)» که استفان لسنیچ و استبان تورس تنظیمش کرده‌اند، در آستانه صدسالگی پژوهشکده اجتماعی دانشگاه فرانکفورت (IFS) به دیگر جمع‌بندی‌های موجود درباره نظریه انتقادی می‌پیوندند. در شش مقاله این بخش، نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت از دریچه‌های مختلف به پرسش کشیده شده و بازبینی شده است: رابطه‌اش با جامعه‌شناسی جهانی (استفان لسنیچ)، دیدگاه پسااستعماری (گورمیندر ک. بامبرا) و نقد استعمارزدایانه (decolonial criticism) (پاتریشیا سیبولیتی رودریگز)، جهانی شدن تجربه پیرامونی (مانوئلا بوآتسا)، صنعت فرهنگ (برونا د لا توره) د کارالیو لیما، و فراخوانی برای نظریه‌های انتقادی جدید جامعه جهانی (استبان تورس).

بخش «کربن‌زدایی و استعمار سبز»، با همان رویکرد درک هم‌پیوستگی جهانی پدیده‌های اجتماعی، تأثیر تحولات بوم‌شناختی

< مقاله‌هایتان را به

[globaldialogue.isa@gmail.com](mailto:globaldialogue.isa@gmail.com) بفرستید.

< گفت‌وگوی جهانی را به

چندین زبان در وبسایتش بخوانید.



## < شورای سردبیری

**سردبیر:** برنو برینگل.

**کمک سردبیران:** ویتوریا گونزالز، کارولینا وستنا.

**دستیار سردبیر:** کریستوفر ایوانز

**سردبیران اجرایی:** لولا بوسوتیل، آگوست باگا.

**مشاوران:** مایکل بوراووی، بریگیت اولنباخر، کلاوس دوره.

**سردبیران مشاور:**

ساری حنفی، ژفره پله‌یرز، فیلومین گوتیرز، الویسا مارتین، ساواکو شیراهاسه، ایزابلا بارلینسکا، توا بنسکی، چیه‌جو چی چن، جان فریتز، کوچی هاسه‌گاوا، هیروشی ایشیدا، گریس خانو، آلیسون لوکونتو، سوزان مک‌دنیل، الینا اویناس، لورا اوسو کاساس، باندانا پور کایاستا، رودا ردوک، مونیر سعیدانی، آیسه ساکتانبر، سلی سکالون، نازنین شاه‌کنی.

**ویراستاران منطقه‌ای**

**جهان عرب:** (لبنان) ساری حنفی، (تونس) فاطمه الرضوانی.

**آرژانتین:** مگدالنا لُس، پیلار پی پویگ، مارتین اورتاسن.

**بنگلادش:** حبیب الحق خوندکار، خیرول چودھاری، محمد جاسم‌الدین، بیجوری کریشنا بانیک، ایدور رشید، ابو ابراهیم هدی، محمد چهیرول اسلام، سرکار سوهل رانا، عشرت جهان ایمون، هلال ادین، یاسمین سلطانا، صالح المأمون، اکرامول کبیر رانا، فرحین اکثر بهین، خدیزا خاتون، عایشه صدیق حمیرا، عارف رحمان، استیاق نور محیط، محمد شاهین اکثر، ثریا اختر، عالمگیر کبیر، تسلیمنا نسرین.

**برزیل:** فابریسیو ماسیل، آندریزا گالی، گوستاوو دیاس، خوزه گویرادو نتو، جسیکا مازینی مندس، ریکاردو نویرگا.

**فرانسه/اسپانیا:** لولا بوسوتیل.

**هند:** راشمی جین، راکش رانا، مانیش یاداو.

**ایران:** ریحانه جوادی، نیایش دولتی، الهام شوشتری‌زاده، فائزه خواجه‌زاده.

**قزاقستان:** آیگول زایبروا، بیان اسماکامبت، آدیل رودینوف، الماش تلسپایوا، کوانیش تل، آلماکل موسینا، آکتور ایمانکول، مدیار آلدیارو.

**لهستان:** آکساندرا بیرناکا، آنا ترتر، جوآنا بدنارک، مارتا بالسچنسکا، اورسلا چارکا.

**رومانی:** رالوکا پوپسکو، رایسا-گابریلا زامفیرسکو، جورج بونه‌آ، مارینا دفئا، کستین لوسینا گورگه، آلین آیونسکو، دایانا موگا، رومانا-کاتالینا ناستاسه، بیانکا پینتویو-میهیلا.

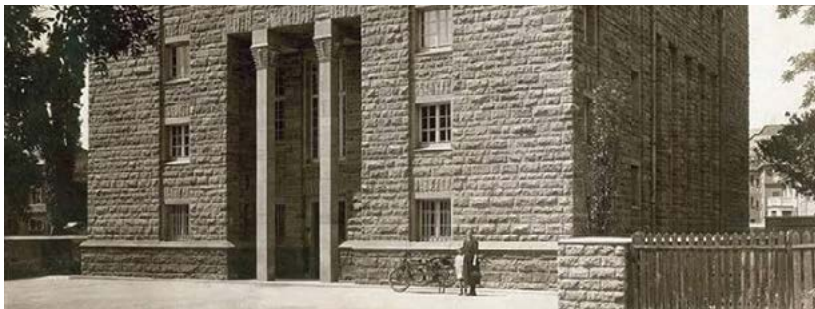
**روسیه:** النازدراوو میسلووا، داریا خولدووا.

**تایوان:** وان-جو لی، تائو-یونگ لو، شین-یینگ شین، ژی هائو کرک، مارک بی-وی، یون-جو لین، یون-هسون چو.

**ترکیه:** گل چورباچیوگلو، ایرمک اورن.



**ریتا سگاتو،** نویسنده، انسان‌شناس و کنشگر فمینیست آرژانتینی تأملی دارد بر استعماریت و سایر مسائل حیاتی و گفت‌وگوهای جنوب جهانی را ارتقاء می‌دهد.



صدمین سالگرد مؤسسه تحقیقات اجتماعی، و به اصطلاح مکتب فرانکفورت، فرصتی است برای تأمل بر **نظریه انتقادی** از حیث تاریخی و در حال حاضر.



**گذار اجتماعی بوم‌شناختی** را که اکنون از کانون‌های توجه برنامه‌های سیاسی و اقتصادی است، باید نه به گذار در حوزه انرژی فرو کاسته شود و نه به نابرابری‌های شمال و جنوب جهانی دامن بزنند.

عکس روی جلد: امتیاز عکس: iStock، ۲۰۲۱



گفتگوی جهانی با کمک سخاوتمندانه  
انتشارات SAGE امکان‌پذیر شده است.

صنعت فرهنگ: طرح پژوهشی (سیاسی) برای نظریه انتقادی

۲۴ **برونا دلا توره د کاروالیو لیما، آلمان/برزیل**

به سوی نظریه انتقادی جامعه جهانی

۲۶ **استبان تورس، آرژانتین**

## < کربن زدایی و استعمار سبز

اجماع کربن زدایی

۲۸ **برنو برینگل، برزیل/اسپانیا و ماریستلا اسوامپا، آرژانتین**

گذار انرژی در شمال آفریقا: استعمار، سلب مالکیت، و تملک اجباری

۳۲ **حمزه حموشن، بریتانیا/الجزایر**

استعمار داخلی و سبز در آفریقا

۳۵ **نیمو باسی، نیجریه**

مانیفست جنوب-جنوب برای گذار بوم‌اجتماعی انرژی

۳۸ **یادداشت جمعی**

## < دیدگاه‌های نظری

ضرورت بازنگری در نظریه اقتدار (و اقتدارگرایی)

۴۱ **کاتیا آرانوخو، شیلی**

## < بخش آزاد

سیاست ترس و تخیل سیاسی استبدادی

۴۴ **لارا سارتوریو گنسالوس، برزیل**

منازعات آب در حکم مقاومت در برابر سرمایه‌داری نئولیبرال

۴۷ **مدلین مور، آلمان**

## < گفت‌وگوی جامعه‌شناسانه

آن سوی اقلیت‌سازی و استعماریت  
گفتگویی با ریئا سگاتو

رنو برینگل برزیل/اسپانیا، و ویتوریا گونزالس، برزیل

## < انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی زیر نورافکن

بزرگداشت ایزابلا بارلینسکا: چهل سال خدمت به انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

مارگارت آرچر، بریتانیا، میشل ویویورکا، فرانسه، مایکل بوراووی و مارگارت

۸ **آبراهام، ایالات متحده آمریکا، ساری حنفی، لبنان، جفری پلیرز، بلژیک**

جامعه‌شناسی جهانی: چهار تحول

۱۲ **جفری پلیرز، بلژیک**

ادای احترام شخصی به مارگارت آرچر (۱۹۴۳-۲۰۲۳)

۱۵ **مارتین آلبرو، بریتانیا**

## < جهان بر پایه نظریه انتقادی (و بالعکس)

نظریه انتقادی و جامعه‌شناسی جهانی: خاهرانی در آغوش هم؟

۱۶ **استفان لسینیچ، آلمان**

استعمار پنبه: بازنگری پسااستعماری سرمایه‌داری

۱۸ **گورمیندر کی. بامبر، بریتانیا**

پیرامون پاسخ می‌دهد: جهانی کردن تجربه استعمار

۲۰ **مانونلا بواتکا، آلمان**

کلیت و بیرون‌بودگی: مقوله‌هایی برای نظریه انتقادی استعمارزدایی

۲۲ **پاتریسیا سیبولیتی رودریگز، ایالات متحده آمریکا**

«جامعه‌شناسی جهانی نه می‌تواند همچون گذشته در دانشگاه‌ها و مجموعه‌آثار معیار غربی‌ای که خود را جهانی معرفی می‌کند ریشه داشته باشد و نه می‌تواند به نقد این جامعه‌شناسی غربی محدود شود.»

جفری پلیرز

# < آن‌سوی اقلیت‌سازی و استعماریت

مصاحبه‌ای با ریتا سگاتو



امتیاز عکس: پتو مونتله‌ایرو / Secom UnB

نوآورانه در موضوعات متنوعی چون نژاد، قومیت، ملیت، دین، جنسیت، خشونت و استعماریت، مشارکت گسترده‌ای نیز در حقوق بشر دارد. به عنوان مثال، او یکی از نویسندگان اولین طرح اقدام مثبت برای تضمین ورود دانشجویان سیاه و بومی به آموزش عالی در برزیل است (۱۹۹۹). همچنین او با سازمان‌های مختلف زنان در آمریکای لاتین همکاری کرده است و مرجعی اصلی برای جنبش فمینیستی است. او اخیراً کتاب خود با عنوان **نقد استعماریت** (راتلج، ۲۰۲۲) را به زبان انگلیسی منتشر کرده است. **برنو برینگل و ویتوریا گونزالس**، سردبیران نشریه گفت‌وگوی جهانی در ماه سپتامبر مصاحبه‌ای با ریتا سگاتو داشته‌اند.

**ریتا سگاتو** نویسنده، انسان‌شناس و کنشگر فمینیست معتبر آرژانتینی است. او استاد بازنشسته دانشگاه برازیلیا است و در سال‌های اخیر در حدود دوازده مدرک افتخاری از دانشگاه‌های اروپا و آمریکای لاتین و همچنین چندین جایزه پراهمیت دیگر دریافت کرده است. از جمله جایزه فرانتس فانون از انجمن فلسفه کارائیب برای یک عمر کار و تلاش‌اش (۲۰۲۱) و جایزه شخصیت برجسته فرهنگی از شورای شهر بوینس‌آیرس (۲۰۱۹). او همچنین صاحب کرسی ریتا سگاتو در [درس] «اندیشه غیرمنتظره» در دانشگاه ملی سن‌ماترین و صاحب کرسی آنیبال کیخانو در موزه ریتا سوفیای مادرید است. او علاوه بر حرفه دانشگاهی برجسته و تحقیقات

برآندند که «اقلیت‌های» دست‌کم گرفته‌شده تا چه حد ساختارهای جهان را تحت تأثیر قرار می‌دهند و به‌خطر می‌اندازند.

**ب.ب. و.گ:** اگر ما می‌توانستیم یکی از کارهایتان را که تاکنون در سطح بین‌المللی عرضه نشده است، به همهٔ زبان‌های مجله‌مان ترجمه کنیم، کدام را پیشنهاد می‌دادید؟ چرا؟

**و.س:** پرسش پیچیده‌ای است. مؤلف هیچ‌گاه نمی‌داند. پاسخ‌دادن به آن نیز دشوار است، زیرا برخی از متون من به سرکوب پدرسالارانه می‌پردازند، برخی دیگر به سرکوب نژادی و بقیه به تفاوت میان «سیاست» و «امر سیاسی» (به بیان دیگر، نقد من دربارهٔ تسخیر امر سیاسی به دست دولت). اکنون بسیاری از مقاله‌ها در شکل مصاحبه و حتی ضبط ویدیویی‌اند. من به دلیل تأثیرات سن و فوریت آگاه ساختن خودم، هرچه بیشتر صحبت می‌کنم و هرچه کمتر می‌نویسم.

اما در کتاب یکی‌مانده‌به‌آخرم، تحت عنوان *Cenas de um pensamento incômodo* (صحنه‌هایی از اندیشهٔ غیرمنتظره) در سال ۲۰۲۲ به زبان پرتغالی و در سال ۲۰۲۳ به زبان اسپانیایی منتشر شد، دو متن کمترشناخته‌شده هست: «Refundar o feminismo para refundar a política» (بازآفرینی فمینیسم برای بازآفریدن سیاست) و «Nenhum patriarcado fará a revolução: reflexões sobre as relações entre capitalismo e patriarcado» (هیچ رئیس-پدرسالاری انقلاب نخواهد کرد: تأملاتی دربارهٔ رابطهٔ سرمایه‌داری و پدرسالاری). در آخرین کتابم که در شیلی به زبان اسپانیایی منتشر شد، با عنوان *Expuesta a la muerte* (در معرض مرگ)، پیشگفتار بسیار کوتاه آن «Encomio de la incertidumbre» (درستایش عدم قطعیت) عقاید من را به‌خوبی بیان می‌کند.

همچنین کتابی هست که بنیان تمام تحولات بعدی در تفکر من است. با وجود اینکه، کتاب‌های تازه‌تر به انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی، پرتغالی و حتی یونانی ترجمه شده‌اند یا در دست ترجمه‌اند، این یکی از آن بخت برخوردار نبوده است: *Las estructuras elementales de la violencia* (ساختارهای ابتدایی خشونت). در این اثر، «La estructura de género y el mandato de violación» (ساختار جنسیتی و حکم تجاوز) فصلی کلیدی و سکویی برای هر آن چیزی است که از آن زمان به آن اندیشیده‌ام.

چندین فصل از کتابم *La Nación y sus Otros* (ملت و دیگری‌های آن)، چندین فصل را به نقد چندفرهنگی‌گرایی، که بالاتر اشاره کردم، اختصاص دادم. به ویژه فصل *Identidades Políticas / Alteridades Históricas: uma crítica a las certezas del pluralismo global* (هویت‌های سیاسی / غیریت‌های تاریخی: نقدی بر قطعیت‌های تکثرگرایی جهانی). همچنین در آن کتاب نقد «سیاست» را پیش می‌کشم که در حال متمرکز، درونی، درون‌زایی و قلمروطلبانه‌تر شدن به معنی بسته‌شدن در شبکهٔ تعلقات خودش است.

**برنو برینگل و ویتوریا گونزالس (ب.ب. و.گ):** کار و خط‌سیر شما اخیراً در سراسر جهان شناخته شده‌است. با وجود این، ما معتقدیم که خوانندگان نقاط مختلف جهان - مانند افریقا، آسیا، خاورمیانه و حتی بعضی از نواحی اروپا - همچنان باید با آثار شما آشنا شوند. فکر می‌کنید دستاوردهای تحقیقاتی شما، که عمدتاً دربارهٔ آمریکای لاتین است، چگونه می‌تواند به زمینه‌های دیگر ربط پیدا کند؟ چگونه می‌تواند به ارتقاء گفت‌وگوی جهانی از سوی جنوب جهانی یاری برساند؟

**ریتا سگاتو (و.س):** متأسفانه، همچنان مرکز اصلی گردش افکار ایالات متحده است. تصفیهٔ آنچه ارزش خرید دارد، از ایالات متحده آمریکا عبور می‌کند و به دلیل این تصفیه است که اغلب اجتماعات دانشگاهی به سمت این می‌روند که آنچه را که غربالگری شمال جهانی تأیید کرده است، دارای ارزش خواندن بدانند. اعتبار از آنجا می‌آید و این یکی از وظایف امپراتوری است. از سوی دیگر، دربارهٔ گردش ایده‌ها در دنیای جنوب جهانی صحبت‌های زیادی می‌شود. متأسفم، اما من به این حصر خودخواسته باور ندارم. من به متفکر و استاد پرویی، انیبال کیخانو، نزدیک‌ترم که گفت که علی‌رغم جنوبی بودن، نه دربارهٔ جنوب و برای جنوب، بلکه برای جهان می‌اندیشد. ساختار همچنان استعماری جهان، مشکلی سراسری است و ضرورت بررسی و لغو آن نیز مسئله‌ای جهانی است.

دوست داشتم می‌شد با افراد بیشتری از نویسندگان افریقایی، کارائیبی، آسیایی و خاورمیانه‌ای مشغول به تحقیق دربارهٔ مسائل معاصر ملاقات می‌کردم. فضای مجازی این امکان را ایجاد کرده است، اگرچه کامل به کار گرفته نشده‌است و همچنان با حضور مشترک و هم‌توانگی (co-corporality) یکی نیست. اما حتی اگر به گفت‌وگو با نویسندگانی از مستعمرات سابق می‌اندیشیم، باید همواره این کار را با وفاداری به این ایده انجام دهیم که ما در حال اندیشیدن و نوشتن برای جهانی‌ام. این طرز تفکر در نقد من از اقلیت‌سازی تلاقی می‌یابد، یعنی نقد جایگاهی که چندفرهنگی‌گرایی در رابطه با سوژه‌های کامل هستی‌شناختی: زنان، بومیان آمریکای شمالی، سیاهان، دگرجنسیتی‌ها و جز اینها به «دیگری‌ها» می‌دهد.

به عقیدهٔ من، این جایگاه اقلیت سیاسی که از منشاء خودش، دربارهٔ خودش و برای خودش می‌اندیشد، باید از بین برود. به عنوان مثال، اگر زنان در طرح‌های ما پیشرفت کنند و اگر پدرسالاری از بین برود و متلاشی شود، آنگاه تمام برج‌های قدرت به لرزه می‌افتند و مخالفان ما این را به‌خوبی می‌دانند. آنها به دلیل خطری که ما از خود بروز می‌دهیم، طرفدارانشان را به خیابان می‌آورند و مزخرفاتی را تکرار می‌کنند، مثل این که «جنسیت» - که مقوله‌ای تحلیلی است و می‌تواند تنوع برساخت‌های فرهنگی مرد و زن را توضیح دهد - «ایدئولوژی» است. این تظاهرات‌کنندگان که به خیابان آورده می‌شوند تا شعارها را بدون درک آنها تکرار کنند، گواه انکارناپذیری

**ب.ب. و.گ:** کار شما راه‌های هیجان‌انگیز زیادی برای کشف رابطه میان جنسیت و استعماریت ارائه می‌دهد. امروزه، ما چگونه می‌توانیم با این سازوکار تاریخی که نژادپرستی، استعمار و خشونت جنسیتی را در بستر ظهور راست افراطی در سراسر جهان تقویت می‌کند، مواجهه شویم؟

**ر.س:** از یک جهت، روی پیوندهای نژادپرستی، پدرسالاری و استعماریت تأمل می‌شود. از جهت دیگر، مسئله صورت‌بندی فاشیسم معاصر مطرح است. می‌توان گفت اگر یک استراتژی، یا می‌توان گفت یک روش و یک ساختاری باشد که به ما امکان شناسایی ایدئولوژی‌های فاشیستی را بدهد، این است که همه آن ایدئولوژی‌ها مبتنی بر ساخت یک «دیگری» در جایگاه دشمن‌اند. فاشیسم نیازمند دشمن، قربانی و بلاگردان است تا قدرت و متحدانش بتوانند به انسجام برسند. پس فاشیسم با ایجاد «دیگری» ساخته می‌شود. پس افراد نژادهای غیرسفید، زنان و دگرجنس‌گرایان طعمه بی‌دردسری برای نقش این «دیگری» هستند. میراث ساختار دیرپای استعماریت چیزی را در اختیار قرار می‌دهد، که از آن به عنوان «دشمن مشترک جامعه» یاد می‌شود. این فقط یک مرحله است، زیرا این «دیگری» بر ساخت‌شده به عنوان تهدید، از پیش در اختیار بوده است. شیطان‌سازی از زنان غیرسفید و دگرجنس‌گراها بسیار آسان است؛ آنها به دلیل اثرات ساختار استعماری جهان از پیش در مظان اتهام‌اند.

**ب.ب. و.گ:** ما سال‌ها فکر می‌کردیم که کشورهایمانند آرژانتین که روندهای حافظه تاریخی و مبارزات حقوق‌بشری قوی‌تری را تجربه کرده بودند، از پسرفت‌های اقتدارگرایانه بیشتر در امان‌اند. با وجود این، اکنون در آرژانتین نیز شاهد موج تجدیدنظرطلبی و، در مواردی، انکارگرایی هستیم. این روند را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

**ر.س:** باید دست‌کم دو جنبه زندگی سیاسی آرژانتین را در نظر بگیریم. اول، بیرونی بودن مدیریت دولتی در نسبت با امر اداره‌شده: قلمرو و زندگی‌های مردم که از زمان تأسیس دولت‌هایمان مستقر شد (چیزی که من آن را «خطای تأسیسی» می‌نامم که استعماریت مداوم مدیریت را پی خواهد افکند). دوم، فاصله میان «سیاست» (عملکردها و تصمیم‌های برآمده از ساختار دولت با احزاب سیاسی، جنبش‌های اجتماعی سازمان‌یافته و جناح‌ها و منافع درون آنها، با جهت‌گیری عملکردی آشکارا تمرکزگرا، تودرتو و درون‌همسر آنها) با «امر سیاسی» (که در جامعه در گردش است، روابط اجتماعی را در هم می‌تند و راهنمای اثرگذار تاریخ است)

در مورد آرژانتین به نظر می‌رسد که رأی جناح راست تقاضایی برای

«احیای» سیاست به ابتکار بخش‌هایی از جامعه است که خواهان توزیع منصفانه‌تر نقش رهبری در تاریخ‌اند و سیاست را فقط درون تودرتوی احزاب و خالی کردن فضاهایی درک می‌کنند که مردم در آنجا هستند و با مردم مانند گله‌های در اختیار برای هدایت، رفتار می‌کنند. این فقدان (یا محرومیت) از قهرمان‌سازی، به ویژه در میان جوانان نارضایتی ایجاد می‌کند. به علاوه، این پیام نیز وجود دارد که «شما وجود ندارید؛ شما زندگی کاملی ندارید اگر در مرکز توجه رسانه نباشید». به سبب وعده‌های دموکراسی و مدرنیته که هرگز محقق نشده‌اند، انباشتی از نارضایتی وجود دارد.

دموکراسی همچنان پروژه دموکراسی مانده است. و مدرنیته - فرصت‌های برابر، برادری، آزادی - نیز همچنان پروژه مدرنیته است. نیروهای سیاسی ضددموکراتیک از این انباشت نارضایتی و ناامیدی استفاده می‌کنند. بنابراین حتی آن «حقوقی» که با اجرای عدالت و داوری در مورد مسئولان نسل‌کشی آرژانتین محقق شد، امروز نامحتمل به نظر می‌رسند. امروزه این حقوق وظیفه دولتی‌اند که اکثریت در مدیریت و پیکربندی آن مشارکتی ندارند و احساس نمی‌کنند که جزئی از آن‌اند

**ب.ب. و.گ:** آیا این روزها نوعی بین‌الملل فمینیستی داریم؟

**ر.س:** ایده «بین‌الملل» مسلماً ایده جالبی است، زیرا به فمینیسم اشاره دارد که فراتر از مرزهاست و از خلال مطالبات و توافقات مشترک ارتباط و اتحاد برقرار می‌کند. با وجود این، خطری مشابه با خطر فاصله «مردم» و «سیاست»، که پیش‌تر اشاره کردم، وجود دارد. ممکن است گردهمایی‌های «متخصصان» و راست‌کشی‌هایی ایجاد شود که به جنبش آسیب‌بزند. جنبش فمینیستی یا تکثرگرا خواهد بود یا نخواهد بود. یا برای جهانی بدون هژمونی خواهد بود یا نخواهد بود. به دلیل رابطه بالا به پایین فمینیسم اروپامحور، بخش‌هایی از جنبش در آفریقا ترجیح داده‌اند که به جای فمینیسم از «زن‌گرایی» سخن بگویند. اینها تاریخ‌های بسیار متفاوت با ساختارهای جنسیتی، مبارزات و اهداف متمایزی‌اند که این تفاوت‌ها ایجادشان کرده‌اند. بین‌الملل فمینیستی زمانی می‌تواند به مقصد درستش برسد که مشکلات مشترک خود را از درون منشور تفاوت‌ها بنگریم

**ب.ب. و.گ:** سوال پایانی: به عقیده شما جامعه‌شناسی جهانی باید از مردمان بومی قاره ما چه چیزی بیاموزد؟

**ر.س:** همین سیاستی که چنین فاصله‌ای میان برج‌نشین حاکم و مردمانشان را ایجاد نکند و سیاستی که بتواند جهان متکثر بدون ابژه‌سازی از طبیعت و بدن‌ها را تخیل کند. «پروژه تاریخی پیوندها» که زنده است و در کشمکش با «پروژه تاریخی چیزها» است، اینها تخیل‌های بسیار متفاوتی از خوشبختی‌اند. ■

# < بزرگداشت

## ایزابلا بارلینسکا:

### چهل سال خدمت به انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

رؤسای سابق – مارگارت آرچر، میشل ویویورکا، مایکل بوراوی، مارگارت آبراهام و ساری حنفی – و رئیس فعلی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، جفری پلیرز



سخنرانی ایزابلا بارلینسکا در مراسم بزرگداشتش در بیستمین کنگره‌ی جهانی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در ملبورن، ۲۰۲۳.

#### مارگارت آرچر (رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی ۱۹۸۶-۱۹۹۰)\*

تنها کسی که هیچ تردیدی نداشت، تام باتومور بود. او که خودش هم، پیش از آن که رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی شود، یک دوره دبیر اجرایی بود خیلی زود استعادهای اداری و سازمانی ایزابلا را در دوره‌ای که دبیرخانه در بروکسل مستقر بود، تشخیص داد. او از مردان کم‌شمار آن روزگار بود که میان زن بودن و شایستگی حرفه‌ای نمی‌دیدند و این‌طور بود که حامی و دوست مادام‌العمر ایزابلا شد. هر دوی ما از «روشن‌بینی» او بهره‌مند شدیم. بروکسل دوام نیاورد و برنامه‌هایی برای انتقال دبیرخانه به اسپانیا در دست اجرا بود (۱۹۸۷). این حرکتی چالش‌انگیز بود چون تلاش انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی برای یافتن مقری برای دبیرخانه‌اش در تقابل با پژوهشکده بومی جدیدی قرار گرفت که مدعی مالکیت همان مکان در مادرید بود. من برخی از «مذاکرات» را به خاطر می‌آورم که شامل آوردن میزی واقعاً عظیم و اعتراض

بیش از چهل سال پیش، اعضای کمیته اجرایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی که در لهستان گرد آمده بودند برای اولین بار با ایزابلا ملاقات کردند؛ ایزابلایی که موقرانه زیر دانه‌های برف ایستاده بود تا به ما خوش‌آمد بگوید. تصور می‌کردم این دانشجوی دکتری که خواهرزاده ماگدالنا سوکوووسکاست، فقط به هماهنگی‌های محلی کمک می‌کند. آدم چقدر می‌تواند در اشتباه باشد؟ آن یک هفته فقط وقفه‌ای در کار او روی رساله‌اش درباره ویرجینیا وولف نبود؛ مقدمه‌ای بود بر چهار دهه کار برای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی. فوراً با هم جور شدیم. هر چه باشد، در مدرسه‌ام برای مدرک ادبیات انگلیسی آماده شده بودم. با این حال، تا چند سال از خودم می‌پرسیدم آیا کارمان درست بوده که تشویقش کرده‌ایم لهستان را ترک کند، آن هم برای کار در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی که به نوعی کوچ‌نشینی می‌ماند.



انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی به وزارت آموزش بود.

مدیریت گسترش کمیته‌های پژوهشی گرفته تا پروتکل استقبال از پادشاه و ملکه در کنگره جهانی (۱۹۹۰)، بر دوش او بود و او بی آن که خم به ابرو بیاورد، آن‌ها را در انبوه کارهای مدیریتی‌اش گنجانده بود.

ایزابلا بعداً دوباره سراغ هدف اولیه‌اش یعنی گرفتن مدرک دکتری رفت، اما این بار رساله‌اش را به جنبش همبستگی لهستان اختصاص داد و بعدتر به زبان‌های اسپانیایی و لهستانی منتشرش کرد. ما همیشه در تماس بودیم. بیشتر سال‌ها سعی می‌کردیم یک هفته از تعطیلاتمان را جایی با هم (اغلب همراه سلین سن‌پیر) بگذرانیم. سرانجام، زمانی که استاد مدعو دانشگاه ناواری پامپلونا شدم، لذت‌بخش بود که با هوایما به مادرید بروم و یکی دو روزی را با او بگذرانم. کوسن می‌خریدیم، در موزه‌های هنری گشت می‌زدیم و باز در باغ پشت‌بامش لبی تر می‌کردیم. ایزابلا در پرورش تک‌تک اعضای امروزی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی سهیم بود، حتی آن‌هایی که هرگز بخت دیدار با او نصیب‌شان نشد. امیدوارم بازگشت او به لهستان برایش خوشایند و رضایت‌بخش باشد. ■

\*. مارگارت آرچر این متن را روز ۲ آوریل ۲۰۲۳ نوشت، یک ماه پیش از مرگش (می‌توانید متن یادبود او را در همین شماره گفت‌وگوی جهانی بخوانید).

من درباره «دبیرخانه» می‌نویسم اما در سال ۱۹۸۷ ایزابلا به‌تنهایی تمام دبیرخانه بود؛ ایزابلائی که فقط کمی اسپانیایی می‌دانست، با وجود استعداد زیادش در شبکه‌سازی تعداد کمی از هم‌قطاران‌مان را در مادرید می‌شناخت، و در مسائل مربوط به بازار املاک اسپانیا فقط می‌توانست به عقل سلیم خودش تکیه کند. تاب‌آوری او چشم‌گیر بود. به‌سرعت حمایت انجمن حرفه‌ای را در حل مشکل مکان به دست آورد، استعدادش را در تثبیت تیم کاری جدید نشان داد، به‌سرعت زبان اسپانیایی را خوب یاد گرفت، و آپارتمانی در پشت‌بام یک ساختمان پیدا کرد که باورم نمی‌شود دیگر آن‌جا نخواهم رفت تا هنگام تماشای غروب خورشید در آسمان مادرید با هم لبی تر کنیم.

از آن جایی که کمیته اجرایی نشست‌های سالانه‌اش را در شهرهای مختلفی برگزار می‌کرد، من و ایزابلا بسیار با هم سفر کردیم و سپس از آن که اصطلاح «جهانی شدن» سر زبان‌ها بیفتد، جهانی شدیم. وقتی من رئیس انجمن شدم، همکاری ما بیشتر شد و تازه آن وقت بود که متوجه شدم مسئولیت‌هایش چقدر گسترده‌اند. انواع و اقسام کارها، از راه‌اندازی نشریه‌ای جدید (جامعه‌شناسی بین‌المللی) — که اسپانیایی، البته با تأخیر، سومین زبان رسمی‌اش شده — و

#### میشل ویویورکا (رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی ۲۰۰۶-۲۰۱۰)\*

و بسیار لهستانی؛ از جنبه خوب زندگی سیاسی و اجتماعی لهستان. حاضر در مواقعی که حضورش ضروری یا مفید بود، اما بدون افراط و تفریط. همه‌چیز را می‌داند و بسیاری از ما را می‌شناسد، اما هرگز دخالت نمی‌کند. بگذارد یک کلمه فرانسوی اضافه کنم: ایزابلا فقط کنشگری نقاد در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی نیست. او براننده است. «کلاس» دارد، «کلاس عالی». برای او در زندگی جدیدش بهترین‌ها را آرزو می‌کنم. ■

ایزابلا: بله، انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی با ایزابلا «زیبا» بوده است.<sup>۱</sup> من که از سال ۱۹۸۲ (مکزیک!) عضو انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بودم و در دوره ریاستم همکاری نزدیکی با او داشتم، می‌توانم بگویم که انجمن ما بدون او این‌گونه که تاکنون بوده، نمی‌بود.

او همیشه فوق‌العاده کارآمد است و فوق‌العاده مهربان. آگاه به حیات فکری و علمی ما، جزئی از آن، و عالی در امور مدیریتی. واقعاً جهانی و بین‌المللی،

#### مایکل بوراووی (رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی ۲۰۱۰-۲۰۱۴)\*

قبل از آن بود که ایزابلا عمیقاً درگیر جنبش همبستگی شود. در آن روز سرنوشت‌ساز دسامبر ۱۹۸۱ وقتی حکومت نظامی اعلام شد، رهبری زیرزمینی جنبش همبستگی ایزابلا را تشویق کرد تا دعوت به کار در دفتر انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی را بپذیرد. رهبری جنبش فکر می‌کرد حضور ایزابلا در اروپای غربی می‌تواند پیوند مهمی میان مخالفان دولت لهستان و لهستانی‌های خارج‌نشین برقرار کند. روشن بگویم که ایزابلا از کشورش فرار نکرد. او دنبال پناهجویی در غرب نبود. چنین چیزی هرگز به ذهنش هم خطور نکرد. او شهروند وفادار لهستان بود و هر کاری که می‌توانست برای حمایت از نیروهای دموکراتیک لهستان انجام داد. مطالعه زندگی ایزابلا با موضوع کنگره امسال، یعنی سیاست‌ورزی ضداستبدادی، تناسب ویژه‌ای دارد.

ایزابلا بارلینسکا خود را وقف شکوفایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی کرده و از این رو به یکی از دست‌اندرکاران اصلی توسعه جامعه‌شناسی بین‌المللی و اخیراً جامعه‌شناسی جهانی تبدیل شده است. خبر درگذشت مارگارت آرچر بسیار غم‌انگیز است، زیرا او هم از دیگر دست‌اندرکاران این پروژه بود و در سال‌های سرنوشت‌ساز راه‌اندازی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در مادرید همکاری نزدیکی با ایزابلا داشت. میان رؤسای انجمن، او ایزابلا را بهتر از همه می‌شناخت. یادداشت او برای بزرگداشت ایزابلا احتمالاً از آخرین نوشته‌های اوست.

مارگارت آرچر به ما می‌گوید ایزابلائی دانشجو را خاله‌اش در سال ۱۹۷۷ مسئول استقبال از کمیته اجرایی در ورشو کرده بود. این ماجرا چهار سال

رک و راست بگویم: سلامت مالی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی به انرژی، از خودگذشتگی و نوع سازمانی ایزابلا بارلینسکا وابسته است.

او در مقام دبیر اجرایی، این سازمان شدیداً چندپاره — نوعی سازمان ملل متحد کوچک — را با موفقیت اداره کرده، فقط به این دلیل که مراقب بوده از سیاست‌بازی‌های انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی دور بماند. او در نشست‌های کمیته اجرایی، حتی در برابر شدیدترین محرک‌ها، افکارش را به زبان نمی‌آورد. هدف همیشگی او پشتیبانی از تشکیلات انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و زمینه‌سازی برای نوآوری‌های مهمی مانند سمینارهای منطقه‌ای والرتشتاین، لابراتوار دکتری مارتینلی، یا جامعه‌شناسی بین‌المللی، نشریه جدید آرچر بوده است.

کمیته اجرایی تصمیم می‌گیرد و ایزابلا تصمیم را به بهترین شکل ممکن اجرا می‌کند. او کسی نیست که از کار شانه خالی کند. هنوز به یاد دارم که شبانه‌روز کار می‌کرد تا به صف‌های طولانی ثبت‌نام در کنگره انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در دوربان سر و سامان دهد. او همیشه، ضمن حضور در پشت صحنه وقایع بین نشست‌های انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، روی صحنه و در خط مقدم این نشست‌ها هم حضور داشته است. او بود که بسیاری از بحران‌های پیش روی ما را مدیریت کرد، از تغییر مکان برگزاری کنفرانس‌ها گرفته تا تعطیلی اجباری دفتر ما، مذاکره برای اختصاص فضایی به کنگره یا مجمع و موارد دیگر. کاملاً مراقب بود که انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی هنگام تدوین بودجه ضرر نکند. در مقایسه با سایر سازمان‌های بین‌المللی حوزه علوم اجتماعی، انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی تاریخچه‌ای طولانی و درخشان داشته و ایزابلا دین بزرگی به گردن همه ما دارد. حال که قرار است او مسیر حرفه‌ای جدیدش را در لهستان طی کند، بهترین‌ها را برایش آرزو مندیم. ■

گرچه او هرگز دوست نداشته دانش و تخصصش را به رخ بکشد، باید به یاد داشته باشیم که ایزابلا جامعه‌شناس است. او حین مدیریت انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، رساله دکتری‌اش را در دانشگاه کمپلوتنسه مادرید زیر نظر پروفیسور ویکتور پرز-دیاز نوشت؛ پژوهشی درباره زندگی روزمره در دوره دولت همبستگی و حکومت نظامی لهستان، در متن تغییر سرشت مخالفت با دولت حزبی. رساله او به زبان اسپانیایی با عنوان *La sociedad civil en Polonia y Solidaridad* («جامعه مدنی در لهستان و همبستگی») منتشر شد. گرچه او آن زمان نمی‌دانست، رساله‌اش نشان می‌دهد که چگونه این اتفاق آغاز پایان نظم شوروی شد. باید یادآوری کنیم که مبارزه با اقتدارگرایی ممکن است در کوتاه‌مدت موفق نباشد. اما با این حال می‌تواند آثار بلندمدت داشته باشد.

اما از موضوع بحث دور نشوم: ایزابلا و نقش او در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی. من هم احساسی شبیه احساس میشل ویویورکا و مارگارت آبراهام دارم: ایزابلا ستون انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بوده است. فراموش نکنیم که وقتی او در سال ۱۹۷۷ همکاری با انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی را آغاز کرد، تعداد اعضای انجمن به‌سختی به هزار نفر می‌رسید. وقتی ایزابلا در سال ۱۹۸۷ دبیر اجرایی شد، انجمن نزدیک دوهزار نفر داشت و این رقم پیش از همه‌گیری کووید به بیش از پنج‌هزار نفر رسید. تعداد کمیته‌های پژوهشی و اعضای انجمن ملی نیز با نرخ تصاعدی مشابه نرخ شرکت در کنگره‌ها افزایش یافته است. برگزاری مجمع دوسالانه هم زیر نظر او ممکن شد. در طول این چهل سال، ایزابلا از دفتر کوچکش در دانشگاه کمپلوتنسه، انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی را در متن تحولات عظیم فناورانه هدایت کرده است. او، هر طور بوده، توانسته انجمن را سرپا نگه دارد، آن هم با کمک سه کارمند پاره‌وقت: ناچو، خوان و لولا. فراموش نکنیم که تعداد اعضای انجمن جامعه‌شناسی آمریکا نصف تعداد اعضای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی است اما ۲۳ کارمند تمام‌وقت دارد.

### مارگارت آبراهام (رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی ۲۰۱۴-۲۰۱۸)\*

شایستگی، رفتار حرفه‌ای و همکاری شما و تیم‌تان ممکن نمی‌شد. همچنین، به عنوان یک فمینیست، مسرورم که چنین زن شگفت‌انگیز و چنین جامعه‌شناس حرفه‌ای‌کردانی در رأس دبیرخانه انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی حضور داشته و با روشن‌بینی و عمل‌گرایی‌اش به تضمین خیر عمومی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و تداوم حیات سازمانی‌اش کمک کرده است. انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی نهاد مهمی است، و من خوشحالم که شما، ایزابلا، همراه سفر فوق‌العاده این انجمن بوده‌اید. با قدردانی عمیق و صمیمانه به شما درود می‌فرستم و در آغوش‌تان می‌گیرم. ■

من واقعاً خوش‌اقبالم که بیش از سه دهه با دکتر ایزابلا بارلینسکا در ارتباط بوده‌ام. عمیقاً مسرورم که افتخار داشتم از نزدیک با او همکاری کنم. ایزابلا، آرامش باورنکردنی شما در بحران، آشنایی‌تان با چند زبان، حافظه سازمانی و توجه‌تان به تمام جنبه‌های فعالیت انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بسیار ارزشمند است. پس از همکاری نزدیک با شما، به‌ویژه در دوران کارم در سمت معاون پژوهشی و همچنین رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، می‌توانم بگویم حمایت فوق‌العاده شما در موفقیت دومین مجمع انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در بوینوس آیرس و نهمین کنگره جهانی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در تورنتو سهیم بود. می‌دانم دستاوردهای جمعی ما بدون تعهد،

## ساری حنفی (رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی ۲۰۱۸-۲۰۲۲)\*

می‌بردم. کم پیش می‌آمد که دربارهٔ همکاران حرف بزنیم. در عوض، دربارهٔ لبنان، فلسطین، لهستان، جامعه‌شناسی، هنر، ادبیات و این قبیل چیزها صحبت می‌کردیم. او جهان‌وطن است و فرهنگ عمومی کم‌نظیری دارد. در دورهٔ کووید-۱۹ جلسه‌های آنلاین زیادی با معاونان و اعضای کمیتهٔ اجرایی و کمیته‌های دیگر داشتیم. اغلب دربارهٔ بازه‌های زمانی در دسترس بودن خودش چیزی نمی‌گفت و همیشه خودش را با بهترین زمان ممکن جلسه برای اکثریت شرکت‌کنندگان سازگار می‌کرد. در دوره‌ای، شرمند می‌شدم که گاهی زمان جلسه صبح زود یا آخر شب است.

ایزابلا حافظهٔ انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی است، بنابراین می‌داند معمولاً چه کاری ثمر می‌دهد و واکنش جامعه‌شناسان به برخی از تصمیمات کمیتهٔ اجرایی انجمن چه خواهد بود. ایزابلا، ما قرار گذاشته‌ایم که روزی با هم به کوه برویم. من حالا بیشتر مشتاق این کارم چون می‌خواهم دوستی‌مان ورای چهارچوب انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی هم حفظ شود. ایزابلا، بابت تمام کارهایی که در چهل سال گذشته برای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی انجام داده‌اید، از شما متشکرم. انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی خیلی به شما مدیون است... ■

بعد از همهٔ این حرف‌ها، نمی‌دانم چه بگویم. با این حال، حرف من با همهٔ این حرف‌ها تفاوت دارد چون من، در مقایسه با رئیس‌ان سابق انجمن، در مرحلهٔ بسیار مقدماتی‌تری از دوران حرفه‌ای‌ام با ایزابلا بارلینسکا آشنا شدم؛ زمانی که دانشجوی دکتری بودم و در کنگرهٔ بیله‌فلد در سال ۱۹۹۰ یکی از برندگان مسابقهٔ جهانی جامعه‌شناسان جوان شدم. مهربانی او به دلم نشست چون صبورانه به بسیاری از سؤال‌هایم پاسخ می‌داد؛ سؤال‌هایی که بعضاً احمقانه بودند چون اولین باری بود که در کنفرانسی بزرگ شرکت می‌کردم.

از آن زمان، در مقام عضو کمیتهٔ اجرایی، معاون انجمن‌های ملی و اخیراً هم رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی ارتباط نزدیکی با او داشته‌ام. هر بار که از او خواسته‌ام، توصیه‌های خردمندانه‌اش را از من دریغ نکرده است. باید اعتراف کنم که همیشه مطابق این توصیه‌ها عمل نکرده‌ام اما این موضوع او را نیاززده، که گواهی است بر منش او. در هر صورت، به یاد ندارم خشم ایزابلا هرگز فوران کرده باشد. حتی در بحث‌های داغ، به آرامش او حسادت می‌کردم. دربارهٔ بحث‌های داغ، مدتی فکر می‌کردم و بعد واکنش نشان می‌داد.

اغلب، بیرون از چهارچوب جلسه‌های کاری نیز از گفت‌وگو با او لذت

## جفری پلیرز (رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی ۲۰۲۳-۲۰۲۷)\*

هیچ‌کس دیگری به اندازهٔ ایزابلا بارلینسکا در شکل‌دهی به انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی سهیم نبوده است. او برای هزاران جامعه‌شناس صدا و چهرهٔ انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بوده و هر کسی که دربارهٔ نحوهٔ مدیریت موضوعی در یکی از کمیته‌های پژوهشی یا کمیتهٔ اجرایی سؤال داشته، به او مراجعه می‌کرده است. ما وارث انجمنی فوق‌العاده‌ایم که می‌تواند در همهٔ قاره‌ها از جامعه‌شناسی دفاع کند و توسعه‌اش دهد. ما باید استاندارد بالایی را که ایزابلا تعریف کرده حفظ کنیم و پروژه‌های جدید را بر این اساس پیش ببریم. انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی انجمن اوست. تقریباً چهار دهه است که این‌جا خانهٔ او بوده و همین‌طور هم خواهد ماند. ما تلاش می‌کنیم که قدر او در سال‌ها و دهه‌های آینده در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی شناخته شود، و همه امیدواریم دوباره او را در انجمن‌ها و رویدادهای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی ببینیم. ■

رؤسای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، یکی پس از دیگری، به ما یادآوری کردند که ایزابلا بارلینسکا در چهار دههٔ گذشته به چه شیوه‌های متعددی در تاریخ انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی ایفای نقش کرده است. من در مقام معاون پژوهشی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، افتخار داشتم شاهد فداکاری‌های او، و از جمله یکی از آخرین دستاوردهایش، باشم؛ فراهم‌سازی شرایط انتقال و آموزش دبیر اجرایی جدید ما. او این روند را با همان شیوهٔ بی‌بیهوشی خاص خودش و همان کارایی و عشق همیشگی‌اش به انجمن مدیریت کرد. به این ترتیب، او درسی به همهٔ ما آموخت؛ نه با حرف‌های طولانی، بلکه با شیوه‌های ملموس. او به ما یادآوری کرد که انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی ارزش فداکاری بسیار دارد و از هر کسی مهم‌تر است. کاش همهٔ رهبران انجمن ما و همهٔ رهبران جهان چنین فداکار بودند و نسل آینده را از خرد، تعهد و عشق‌شان به سازمان بهره‌مند می‌کردند.

گفت‌وگوی جهانی پیشنهاد می‌کند که برای آشنایی بیشتر با ایزابلا بارلینسکا مصاحبهٔ مایکل بوراووی با او را بخوانید. این مصاحبه در سال ۲۰۱۲ در دو قسمت منتشر شده است: [قسمت اول](#) و [قسمت دوم](#)

# < جامعه‌شناسی جهانی: چهار تحول

جفری پلیرز، بنیاد ملی پژوهش‌های علمی و دانشگاه کاتولیک لوون بلژیک، و رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (۲۰۲۳-۲۰۲۷)



تصویر به شیوه‌ی ماکروکنتر از فری‌پیک بازآفرینی شده

سخنرانی رئیس جدید، بیستمین کنگره جهانی جامعه‌شناسی، ملبورن، ۱ ژوئیه ۲۰۲۳

## < ابزارهای نو برای ارتباطات و اتصالات

یکی از بنیادی‌ترین تغییرات از دهه ۱۹۹۰ استفاده گسترده از «فناوری‌های جدید اطلاعات و ارتباطات» است. اینترنت و جهان سایبری در دهه ۱۹۹۰ نوپا بودند اما زیاد طول نکشید که در عصر تشدید جهانی شدن (کاستلز، ۱۹۹۶) اتصال [به این شبکه‌ها] اهمیتی اساسی پیدا کرد. امروزه رسانه‌ها و فناوری‌های دیجیتال پای ثابت زندگی بیشتر انسان‌ها شده‌اند و شیوه ارتباط، کسب اطلاعات و زندگی جمعی ما را تغییر داده‌اند. این رسانه‌ها و فناوری‌ها فضای عمومی را هم در نظام‌های دموکراتیک، هم در نظام‌های غیرلیبرال و خودکامه عمیقاً دگرگون کرده‌اند.

فناوری‌های ارتباطات دیجیتال چالش‌ها و فرصت‌هایی برای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی جهانی به همراه داشته‌اند. ارتباطات

گرچه هدف جامعه‌شناسی درک دگرگونی‌های جهان ماست، این دگرگونی‌ها بر رشته ما هم تأثیر می‌گذارند و تغییرش می‌دهند. این موضوع به‌ویژه درباره پروژه جامعه‌شناسی جهانی صدق می‌کند؛ پروژه‌ای که باید با توجه به دگرگونی‌های جهان‌مان در دهه‌های گذشته در آن بازنگری کنیم. من در اواخر دهه ۱۹۹۰ به مطالعه جهانی شدن روی آوردم. آن زمان، جهانی شدن موضوع اصلی جامعه‌شناسی بود. محور موضوعی کنگره جهانی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در سال ۱۹۹۰ هم «جامعه‌شناسی برای جهانی واحد» بود. سی و سه سال بعد، چالش‌های جهانی خطیرتر هم شده‌اند. جهان ما بیشتر و بیشتر «جهانی» شده است. اما فهم ما از جهان، جهانی شدن و جامعه‌شناسی نیز اساساً دگرگون شده است. در این سخنرانی کوتاه می‌خواهم به چهار نمونه از این دگرگونی‌ها اشاره کنم و بگویم این دگرگونی‌ها چرا از نو تعریف کردن پروژه جامعه‌شناسی جهانی را ضروری می‌کنند و چه معنایی برای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی دارند.

و حمایت از جامعه‌شناسانی که حین پژوهش‌هایشان با تهدید مواجه می‌شوند. در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۶ پلیس مصر جولینو رجنی، جامعه‌شناس جوان ایتالیایی و عضو کمیته پژوهشی ۴۷ انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، را حین تحقیق درباره اتحادیه‌های صنفی مستقل در قاهره دستگیر کرد و کشت. مجمع ۲۰۲۱ ما با ادای احترام به ماریل فرانکو شروع شد؛ جامعه‌شناس و سیاستمداری محلی که علیه خشونت دولتی فعالیت می‌کرد و در ۱۴ مارس ۲۰۱۸ به دست گروه‌های بزهکار در ریودوژانیرو کشته شد. یکی از روشنگرانترین مقاله‌های ارائه‌شده در مجمع ۲۰۲۱ انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی را جهان اردال، دانشجوی دکتری دانشگاه کارلتون که هنگام تحقیقات میدانی در استانبول بازداشت شد، در زندان نوشته بود.

### < سر برآوردن جنوب جهانی

در دهه ۱۹۹۰ جهانی شدن به معنای غربی شدن و رواج اقتصاد بازار، فرهنگ، شیوه زندگی و جهان‌بینی غربی بود. در قرن بیست‌ویکم، جهانی شدن بر ظهور کنشگران و کشورهای مختلف مناطق گوناگون جهان دلالت می‌کند. رسانه‌های جهانی در قامت کنشگران اقتصادی و ژئوپلیتیک ظاهر شده‌اند و نقش فزاینده آن‌ها در مقام دانش‌آفرین نیز دست‌کم به همان اندازه قابل توجه است.

کمر رسته‌ای به اندازه جامعه‌شناسی از این روند تأثیر پذیرفته است. روابط و گفت‌وگوهای عمیق‌تر جامعه‌شناسان قاره‌های مختلف، انتشار گسترده‌تر آثار نوآورانه پژوهشگران جنوب جهانی، و ظهور فهمی جدید از تاریخ و جغرافیا در رسته ما معنای «جامعه‌شناسی جهانی» را از اساس تغییر داده است. در دهه ۱۹۹۰ ادبیات جامعه‌شناسی جهانی کاملاً تحت سلطه دانشمندان غربی بود. جنوب جهانی و «شرق» اغلب در حکم مکان‌هایی برای پژوهش‌های تجربی مبتنی بر مفاهیم غربی دیده می‌شدند. امروزه مرئی‌سازی مشارکت‌های پژوهشگران و کنشگران جنوب جهانی و درافتادن با هژمونی دانش اروپامحور در کنه جامعه‌شناسی جهانی جای دارد. نظریه‌ها، مفاهیم و تحلیل‌های صاحب‌نظران جنوب جهانی به ما کمک کرده‌اند تا چالش‌های اجتماعی در جنوب جهانی را نیز مثل این چالش‌ها در شمال جهانی درک کنیم. آن‌ها نگاه ما به مفاهیم مهمی مانند مدرنیته، نابرابری و عدالت زیست‌محیطی را دگرگون کرده‌اند و راه‌های متفاوتی برای ارتباط با طبیعت، جهان و خودمان پیش پای ما گذاشته‌اند.

دیدگاه‌های استعمارزدا، فرودست‌محور یا پسااستعماری — بر خلاف ادعای بعضی از مخالفان‌شان — طرح‌های معرفتی خود را بر زدودن رد تلاش‌های «جامعه‌شناسی غربی» به منظور پایه‌ریزی «جامعه‌شناسی استعمارزدا» متمرکز نمی‌کنند. جامعه‌شناسی اروپا و آمریکای شمالی، مانند دانش تولیدشده در هر نقطه دیگر جهان، باید در زمان و مکان خود قرار گیرد، برخی از ادعاهایش درباره جهان‌گرایی به چالش کشیده شود، و در بده‌بستان جهانی تازه با مفاهیم جهان‌بینی‌ها و نظریه‌هایی از جنوب جهانی توسعه یابد.

جامعه‌شناسی جهانی نه می‌تواند همچون گذشته در دانشگاه‌ها و مجموعه‌آثار معیار غربی‌ای که خود را جهانی معرفی می‌کنند ریشه داشته باشد و نه می‌تواند به نقد این جامعه‌شناسی غربی محدود شود.

دیجیتال ابزارهایی فراهم می‌کند تا تحلیل جامعه‌شناختی واضح درباره مناطق مختلف جهان و دسترسی به مخاطبان بیشتر در میان شهروندان و سیاست‌گذاران ممکن شود. انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی اولین کنگره آنلاین بزرگ علوم اجتماعی را در دوره همه‌گیری کرونا با حضور بیش از ۳۵۰۰ محقق برگزار کرد. امروزه رسانه‌های اجتماعی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی جمع حرفه‌ای ما را روزبه‌روز زنده و مطلع نگه می‌دارد. نشست‌های آنلاین، به‌ویژه در چهارچوب نشست‌های آنلاین شورای پژوهشی، همچنین پویایی مشارکتی بیشتر در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی را ممکن کرده‌اند.

### < سیاره محدود

فاجعه اقلیمی و آگاهی زیست‌محیطی فزاینده معنا و تجربه جهانی بودن (globality) را از اساس تغییر داده است. در دهه ۱۹۹۰ «جهانی شدن» بر گسترش مدل غربی بازار و دموکراسی رسمی در جهانی دلالت می‌کرد که پس از جنگ سرد دوباره متحد شده بود و بی‌حدوحصر به نظر می‌رسید. امروزه، با زوال اقلیمی و نابودی طبیعت، پرسش‌های اصلی جامعه‌شناسی جهانی شکل جدیدی گرفته‌اند.

«چگونه در سیاره‌ای محدود با هم زندگی کنیم؟» مسلماً مهم‌ترین سؤالی است که جامعه‌شناسی در قرن بیست‌ویکم باید دل‌مشغولش باشد. بوم‌شناسی و مسائل زیست‌محیطی صرفاً ابژه‌های خاص جامعه‌شناسی نیستند، بلکه با همه موضوعات و حوزه‌های پژوهشی تلاقی دارند و از مباحث اصلی جامعه‌شناسی شده‌اند. آن‌ها رشته ما و آنچه از جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسان انتظار می‌رود را متحول خواهند کرد. این موضوع از مباحث محوری انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در چهار سال آینده خواهد بود.

### < افزایش استبداد به جای گسترش دموکراسی

در دهه ۱۹۹۰ اکثر روشنفکران، سیاستگذاران و کنشگران جامعه مدنی تصور می‌کردند یا حداقل امیدوار بودند که گسترش دموکراسی و احترام به حقوق بشر از پیامدهای ضمنی تشدید جهانی شدن و ارتباطات متقابل زاده اینترنت باشد.

ربع قرن بعد، موضوعی که برای کنگره جهانی ۲۰۲۳ انتخاب شد «اقتدارگرایی احیاشده» بود. دریغا که این انتخاب ساری حنفی عالی و به‌هنگام بود. امید به موج جدید دموکراسی‌سازی که با بهار عربی قوت گرفته بود، در دهه پس از آن رنگ باخت. حکومت‌های غیرلیبرال و خودکامه در همه قاره‌ها تقویت شدند و روش‌های کارآمد استفاده از رسانه‌های اجتماعی و فناوری‌های ارتباطی برای کنترل مردم‌شان، جهت‌دهی به انتخابات کشورهای دیگر، و ترویج جهانی روایت‌ها و مدل نظام خود را یاد گرفتند.

جامعه‌شناسان و دانشمندان علوم اجتماعی پژوهش‌های زیادی را به حکومت‌ها و کنشگران خودکامه و جنبش‌های تهدیدکننده دموکراسی اختصاص داده‌اند؛ جنبش‌هایی که خیلی وقت‌ها جامعه‌شناسان را نیز تهدید می‌کنند. آزادی پژوهشی در بسیاری از کشورها با موانعی مواجه شده است، خواه در قالب افزایش کنترل دولتی و خواه در قالب تشدید تهدیدهای کنشگران راست افراطی یا شبه‌نظامیان. در عصر ما، جامعه‌شناسی جهانی مستلزم توجه ویژه به

بازجویی‌های طولانی مرزی دچار حمله وحشت‌زدگی (panic attack) شد. دو سه شرکت‌کننده دیگر بی‌سروصدا او را سر میز دیگری بردند، حرف‌هایش را شنیدند و دلداری‌اش دادند. یک دانشجوی جوان دکتری هم دست‌به‌کار شد و اتاقی در هتلی همان حوالی گرفت، تمام شب کنارش ماند و مراقب بود که شبی آرام داشته باشد. ساعت نه صبح، هر دو برای جلسه افتتاحیه به بقیه گروه پیوستند؛ آماده برای تجربه هفته‌ای پر بار از یادگیری و تبادل نظر با دانشجویان دکتری و پژوهشگرانی از تمام قاره‌ها. ماجرا چنان محبت‌آمیز و بی‌سروصدا مدیریت شد که من تا شب متوجه قضیه نشدم. چنین کنش‌های ملموسی به ما می‌آموزند که مراقبت از یکدیگر بخشی ضروری از توسعه جامعه‌شناسی جهانی است.

این مراقبت و همبستگی، گرچه عمدتاً به چشم نمی‌آید، در عمل برای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بسیار مهم است. مثال بالا موضوع دیگری را هم نشان می‌دهد: این که انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی جهانی فقط در نشست‌های بزرگ و کنگره‌های ما جریان ندارد. انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در مراوده‌های میان‌فرهنگی، بدهستان جامعه‌شناسی از قاره‌های مختلف، گشودگی در قبال دیدگاه‌ها و پژوهش‌هایی از مناطق گوناگون جهان، و در مراقبت‌هایی که به‌اشتراک‌گذاری این دیدگاه‌ها و پژوهش‌ها در محیطی حمایتگر را ممکن می‌کند، تجسم می‌یابد. توسعه این جامعه‌شناسی جهانی که در گشودگی در قبال دیدگاه‌های دیگران و در مراقبت عملی ریشه دارد، در زمانه افزایش اقتدارگرایی، ملی‌گرایی، نابرابری و نابودی محیط‌زیست مهم‌تر هم می‌شود.

حال که به پایان بیستمین کنگره جهانی جامعه‌شناسی نزدیک می‌شویم، اجازه دهید مقداری از این [حال‌وهوای] انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی را با خود ببریم و این گشودگی در برابر گفتگوی جهانی و این مراقبت از یکدیگر را در رفتار عملی خود پیاده کنیم. بیایید با هم یک جامعه‌شناسی تازه، گشوده‌تر و جهانی‌تر بسازیم و از فعالیت‌مان در زندگی روزمره در مقام جامعه‌شناس، پژوهشگر، معلم، شهروند و انسان شروع کنیم.

چالش بزرگ عصر ما ظهور تدریجی آگاهی جهانی است که قادرمان می‌کند با چالش‌های مشترک پیش رو مواجه شویم؛ چالش‌هایی که از گرمایش جهانی، بحران زیست‌محیطی، افزایش نابرابری و تهدیدها علیه دموکراسی شروع می‌شود. اگر ما جامعه‌شناسان به وظیفه خود عمل کنیم، جامعه‌شناسی به این آگاهی جهانی کمک خواهد کرد و جایگاه خود را در حل برخی از چالش‌های قرن حاضر خواهد یافت. ■

ارتباط با نویسنده:

Geoffrey Pleyers <[Geoffrey.Pleyers@uclouvain.be](mailto:Geoffrey.Pleyers@uclouvain.be)>

Twitter: @GeoffreyPleyers

دیگر آثار مرتبط جفری پلیرز:

[Global Sociology as a Renewed Global Dialogue](#), *Global Dialogue*, 13.1, April 2023.

[For a global sociology of social movements. Beyond methodological globalism and extractivism](#), *Globalizations*, 2023.

دیدگاه‌های استعمارزدا، پسااستعماری و فرودست‌محور از ما دعوت می‌کنند تا نظریه‌های اجتماعی را در جایگاه خودشان قرار دهیم و به واسطه بدهستان با واقعیت‌ها و دانش‌های برآمده از نقاط مختلف جهان، در برخی از مفاهیم کلیدی رشته خود بازنگری کنیم. گشودن فضاهایی برای گفتگوی پژوهشگران و رویکردهای قاره‌های مختلف و پذیرندگی بیشتر در قبال معرفت‌شناسی‌ها و دانشمندان جنوب جهانی و اقلیت‌های ستم‌دیده از اهداف اصلی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی از زمان تأسیس آن بوده است و از دهه ۱۹۹۰ با اجرای پروژه‌هایی که امانوئل والرشتاین تعریف کرده بود، اهمیت بیشتر هم یافته است.

دربرگیرندگی بیشتر جامعه‌شناسان، پژوهش‌ها، تحلیل‌ها و نظریه‌هایی از همه قاره‌ها فقط به دموکراتیک کردن جامعه‌شناسی مربوط نمی‌شود، بلکه از آشکارترین راه‌های بهبود درک ما از واقعیت‌ها و کنشگران اجتماعی است. بنابراین ما نباید صرفاً به افزایش تعداد اعضای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در جنوب جهانی بسنده کنیم. ما باید مشارکت فعالانه و کامل این هم‌قطاران در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی — کمیته‌های پژوهشی، رویدادها و پروژه‌هایمان — را تقویت کنیم و از انجمن‌های ملی آن‌ها نیز حمایت کنیم.

## < گشودگی و مراقبت

جامعه‌شناسی جهانی فقط پروژه‌ای نظری، مجموعه‌ای از بحث‌های معرفت‌شناختی، و چند چالش روش‌شناختی نیست. جامعه‌شناسی جهانی، علاوه بر همه این‌ها، موضعی است که هم جامعه‌شناختی است، هم فرهنگی و هم شخصی.

جامعه‌شناسی جهانی پس از — و با — ظهور رویکرد استعمارزدا یا گشودگی در برابر دیدگاه‌های مبتنی بر جهان‌بینی‌ها، فرهنگ‌ها و زمینه‌های اجتماعی متفاوت آغاز می‌شود. سرچشمه جامعه‌شناسی جهانی این است که بپذیریم خود را در معرض خطر (و امید) از دست دادن برخی قطعیت‌ها و آموختن از مواجهه با دیگران بگذاریم. جامعه‌شناسی جهانی بر تعهد به — و لذت بردن از — خواندن درباره مردم قاره‌های مختلف و دیدار با آن‌ها، گشودگی در قبال بررسی موضوعات پژوهشی از دیدگاه‌های متفاوت، درک آن‌ها به روش‌های مختلف، و شاید فهمی متفاوت از خودمان و جایگاه‌مان در جهان مبتنی است.

پژوهش‌ها و نظریه‌های روشنگر از بخش‌های مختلف جهان، بدهستان روادارانه رویکردها و تحلیل‌های موقعیت‌مند (situated)، و تمایل به یادگیری از یکدیگر مؤلفه‌های حیاتی جامعه‌شناسی جهانی بازتعریف شده‌اند.

نقش اصلی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی ایجاد فضاهای مشوق بدهستان میان‌فرهنگی است؛ بدهستانی که از طریق آن بتوانیم نتایج پژوهش‌ها و دیدگاه‌هایمان را در محیطی حمایتگر به اشتراک بگذاریم. تحقق چنین هدفی چیزی بیش از نیت و بحث و تحلیل می‌طلبد و مستلزم گشودگی، رواداری و مراقبت از یکدیگر است، به‌ویژه در محیطی بین‌المللی و چندفرهنگی.

بگذارید مثالی عینی بزنم. چند ماه پیش در لابراتوار دکتری انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی شرکت کردم. یکی از شرکت‌کنندگان خسته از سفر طولانی و اضطراب‌آمیزش از فلسطین رسید. موقع شام، در اثر تجربه

# < ادای احترام شخصی به مارگارت آرچر (۱۹۴۳-۲۰۲۳)

مارتین آلبرو، لندن انگلستان

جامعه‌شناسی انجام دادیم یاد کنم. مگی در دوره‌ای که رئیس کمیته نشر انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بود، از من خواست به راه‌اندازی نشریه‌ای جدید کمک کنم. قرار شد این نشریه جامعه‌شناسی بین‌المللی نام بگیرد و با چیزی که به نظر هر دوی ما تمرکز نابه‌جای ملی نشریات اصلی بود، مقابله کند. این نشریات، گرچه ظاهراً درهایشان به روی همه باز بود، باز هم فقط مطالب نوشته‌شده به زبان انگلیسی را می‌پذیرفتند. اما ما در همان آغاز کارمان گفتیم که ترتیبی می‌دهیم مطالب از هر زبانی ترجمه شوند. و چنین هم کردیم، حتی و به‌خصوص مطالبی از زبان چینی.

اولین شماره نشریه ما در سال ۱۹۸۶ با پیش‌گفتاری از فرناندو کاردوسو، رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی که آن‌وقت‌ها هنوز رئیس‌جمهور برزیل نشده بود، منتشر شد. شش مقاله این شماره از لهستان، هند، نروژ، بلغارستان و ایالات متحده (دو مقاله) آمده بودند. پس به هدف‌مان رسیده بودیم! این‌طور فکر می‌کردیم، اما عجله به خرج داده بودیم چون با تعطیلی مؤسسه کاردیف من، ترتیبات انتشار نشریه هم بر باد رفت. دوره‌ای از مذاکرات سخت شروع شد، تا این‌که سیج (SAGE) برای حفظ نشریه، که حالا آوازهای دیرینه یافته، به صحنه آمد. مگی مدیر و متعهد کاملاً شایسته بود که رئیس بعدی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی شود.

او واقعاً در انگیزه‌بخشی کم‌نظیر بود و همیشه در بسیج استعدادهای لازم در هر موقعیتی موفق می‌شد. آخرین باری که توانایی او در این زمینه را دیدم در جلسه آکادمی اسقفی علوم اجتماعی بود که مگی در سال ۲۰۱۴ ریاستش را بر عهده گرفت. خاطره دیدن او در مقام رئیس جلسه‌ای که هم برنی سندرز و هم جفری ساکس در آن حضور داشتند، در ذهنم ماندگار است.

اما ماندگارترین تصویر من از مگی تصویر او در مراسم افتتاحیه کنگره جهانی جامعه‌شناسی مادرید در سال ۱۹۹۰ است. از چهارهزار نماینده، آن‌هایی که در تالار بزرگ همایش جایی پیدا کرده بودند، منتظر بودند تا شاخص‌ترین مهمانان روی سن بروند: ملکه اسپانیا، مگی، و پادشاه اسپانیا. دقیقاً به همین ترتیب. مگی، رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، باشکوه و برازنده، با همان لباس سفید همیشگی‌اش، مثل اعضای خانواده سلطنتی برای حاضران دست تکان داد. او پدیده‌ای خارق‌العاده بود، استعدادی یگانه که هیچ‌کس نمی‌تواند پا جای پایش بگذارد. از اطرافیانش حمایت می‌کرد اما هرگز انتظار نداشت که آن‌ها خودشان را عوض کنند. جامعه‌شناسان سراسر جهان سخت دلتنگ شخصیت او خواهند شد. اما سهم او در این رشته تا مدت‌ها ماندگار خواهد بود. ■

۲۶ ژوئن ۲۰۲۳



امتیاز عکس: مانوئل کاستلز کلمنته / دانشگاه ناوارا.

خبر درگذشت مگی سخت غمگینم کرد. مدت‌ها بود که همدیگر را می‌شناختم. اولین بار در سال ۱۹۶۶ با هم آشنا شدیم، زمانی که در دانشکده تازه‌تأسیس جامعه‌شناسی دانشگاه ری‌دینگ انگلستان تدریس می‌کردیم. مگی بیست‌وسه‌ساله بود که در مدرسه اقتصاد لندن از رساله دکتری‌اش درباره آرزوهای آموزشی پدرها و مادرها طبقه کارگر انگلستان و تأثیرشان بر فرزندان آن‌ها دفاع کرد. من پنج سال از او بزرگ‌تر بودم اما حتی کارشناسی ارشدم را آن‌جا تمام نکرده بودم. شاید می‌ترسیدم. بی‌خیال ماجرا شدم و او را تنها گذاشتم تا هفت سال بعدش را به سروکله زدن با یک استاد پریشان‌حال بگذارد. با این حال، او چهارده مقاله منتشر کرد و بعد به وارویک رفت و بیشتر دوره فعالیت حرفه‌ای خود را آن‌جا گذراند. اما با هم در تماس بودیم.

در کار، حیرت‌انگیز بود. کاملاً بر جامعه‌شناسی متمرکز بود و آن را در حکم رشته‌ای علمی، نه مسیری شغلی، پیش می‌برد. من این‌جا در پی بزرگداشت جدی سهم فکری مهم او در این حوزه نیستم. بسیاری از افراد دیگر چنین کاری خواهند کرد. فقط می‌خواهم از کارهایی که با هم برای انجمن بین‌المللی

# < نظریه انتقادی و جامعه‌شناسی جهانی: خواهرانی در آغوش هم؟

استفان لسنیچ، مؤسسه تحقیقات اجتماعی فرانکفورت، آلمان

در جریان اصلی هابرماسی خود، به اروپامحوری یا غرب‌گرایی خاصی که ویژگی اغلب نمایندگان نسل اولش بود، پایبند ماند. پس از جنگ جهانی اول، معمای انقلاب شکست‌خورده (یا غایب) طبقه کارگر علیه سلطه سرمایه‌داری در اروپای غربی نظریه انتقادی در شرف تکوین را هدایت کرد؛ این نظریه از اوایل دهه ۱۹۳۰ به این‌سو، درباره بنیان‌های مادی و روانی-اجتماعی فاشیسم و ظهور ناسیونال‌سوسیالیسم اندیشید؛ پس از ۱۹۴۵ و برای بیش از دو دهه (تا جنبش دانشجویی اواخر دهه ۱۹۶۰) با این پرسش پیش رفت که آیا دموکراسی می‌تواند فراتر از شکل صوری آن در آلمان پسا‌فاشیست نهادینه شود (یا ورای این پرسش خاص، پس از آنکه خرد به اسطوره و ویرانی بدل گشته است، پتانسیل رهایی اجتماعی چه می‌تواند باشد). بنابراین نظریه انتقادی از همان ابتدا و در طول تاریخش، و به استثنای وقفه تقریباً دو دهه‌ای در آمریکا، کاملاً رنگ‌وبوی اروپایی داشته و تا به امروز آن را حفظ کرده است. بررسی تناقض‌های مدرنیسم و سرمایه‌دارانه، که مؤسسه تحقیقات اجتماعی از آغاز قرن ۲۱ ادعای انجام آن را داشته است، می‌تواند تأملی بر این سوگیری ساختاری باشد: دستور کار علمی (و سیاسی) متمرکز بر نقد درونی مدرنیته غربی که متهم به تبدیل فردگرایی و حق تعیین سرنوشت از وعده‌ای رهایی‌بخش به مطالبه‌ای نهادی بود.

از چشم‌انداز بقیه جهان (سرمایه‌داری)، چنین دستور کار پژوهشی‌ای آشکارا ناقص و خودارجاع است. اکنون یک قرن است که استعمار غربی و حاکمیت امپریالیستی از یک‌سو و تاریخ استعمارزدایی و پسااستعماری از سوی دیگر، تقریباً در تمام انواع کلاسیک و معاصر آن، آشکارا در نظریه انتقادی (اسم خاص) سرمایه‌داری عالی، متأخر و جدید غایب بوده‌اند. در نظریه انتقادی هیچ تلاش عمده، گسترده یا ماندگاری برای محلی‌کردن (provincialize) اروپا و تجربه تاریخی اروپا - یا خود نظریه انتقادی نشده است. تا همین اواخر، منطق بازتولید سرمایه‌داری که نظریه‌پردازان انتقادی نقدش می‌کردند، مترادف با منطق سرمایه‌داری غربی بود: افق هنجاری چنین نقدی به فهرست بی‌پایان ارزش‌های همیشه یکسان محدود می‌شود که با روشنگری اروپایی منتقل شده‌اند؛ و نقطه مرجع تجربی برای کل تفکر تحلیلی و تشخیص آن به‌طور تقریباً انحصاری از واقعیت اجتماعی (یا آنچه چنین تصویر می‌شود) دموکراسی‌های ثروتمند در نیمکره غربی (یا اخیراً شمال جهانی) ساخته شده است.



مؤسسه تحقیقات اجتماعی (Institut für Sozialforschung)، شهر فرانکفورت در دهه ۱۹۲۰.

صدمین سالگرد تأسیس مؤسسه تحقیقات اجتماعی و به‌اصطلاح مکتب فرانکفورت، لحظه‌ای است که باید پرسید چرا سبک فرانکفورتی نظریه انتقادی از تب و تاب افتاده است - و چه زمانی این اتفاق افتاد. معمولاً چرخش ارتباطی نظریه انتقادی را که یورگن هابرماس در اوایل دهه ۱۹۸۰ پروراند، بزنگاه مهم آن می‌دانند. حرکت هابرماس نه فقط راه را برای مادی‌زدایی از تفکر انتقادی-نظری هموار کرد، بلکه تحلیل طبقاتی و منطق بازتولید سرمایه‌داری را اگر نگوییم به حاشیه راند، دست‌کم به مرتبه پایین‌تر تنزل داد. افزون بر آن، تمرکز هابرماس بر نقد درونی لیبرال‌دموکراسی، نسل دوم نظریه انتقادی را به سمت تأکید بر تکمیل سیاسی «پروژه ناتمام» مدرنیته، از طریق تبدیل اتحادیه اروپا به هدف اصلی خواست هنجاری و الگوی بالقوه طرح سوسیال‌دموکراتیک جامعه پسا‌مدرنیته متأخر سوق داد.

## < نظریه انتقادی اروپامحور و ازدست‌دادن فرصت جهانی‌شدن

با این دورنما، به نظر می‌رسد این ادعا مبالغه‌آمیز نباشد که نظریه انتقادی به نحوی فرصت جهانی‌شدن را از دست داده است. نظریه انتقادی دست‌کم



**< نظریه انتقادی و جامعه‌شناسی جهانی**

زیرا جامعه‌شناسان جهانی تمایل دارند با نیروی اقتصادسیاسی حوزه دانشگاهی، فردی، بخشی و/ یا ملی شوند. یقیناً برخی مراکز ثقل نهادی در بستر انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی یا (انجمن منطقه‌ای) Consejo Latinoamericano de Ciencias Sociales (شورای علوم اجتماعی آمریکای لاتین) وجود دارد؛ و گفت‌وگوی جهانی آشکارا در جریان است. اما هنوز راه زیادی در پیش است

با گفتن اینها، باید به خوبی واضح باشد که نظریه انتقادی باید به گشودن خود به آنچه که من جامعه‌شناسی جهانی می‌نامم، تمایل داشته باشد. اما جامعه‌شناسی جهانی چرا باید به نظریه انتقادی بیانید؟

**< نظریه انتقادی می‌تواند بر جامعه‌شناسی جهانی تأثیر بگذارد**

یک بار دیگر: نقش نظریه انتقادی، که متأسفانه جهانی‌زدایی شده است، در آن مسیر چه می‌تواند باشد؟ به عقیده من، نظریه انتقادی، و بیشتر از آن نظریه‌ای که درباره ریشه‌های تاریخی‌اش بازاندیشی می‌کند، می‌تواند بر جامعه‌شناسی جهانی در حال ساخت در دو معنا تأثیر بگذارد. از یک جهت، می‌تواند با تزریق نوعی مقاومت خاص برای جامعه‌شناسی متعهد جهانی بهبودبخش باشد، تا از این طریق تشخیص «موضوع انقلابی» در هر گوشه جهان را ممکن سازد، و در نتیجه جامعه‌شناسی جهانی را از افکار واهی و همچنین از نوعی برادری غیرانتقادی با جنبش‌های اجتماعی روز دور سازد. از جهت دیگر، و در یک بحث نسبتاً متناقض‌نما، نظریه انتقادی می‌تواند کمابیش به جامعه‌شناسی جهانی اطمینان بدهد که این سرمایه‌داری – در همه انواع آن – است که هسته تحریفات اجتماعی و تضادهای جامعه‌گانی است که شاهد آنیم. از تسخیر قاره آمریکا تا سیاست اخیراً به‌روزشده دژ اروپا، این سرمایه‌داری است که در سطح جهان تأثیر گذاشته است و هنوز هم می‌کند. و حقیقت این است که: سرمایه‌داری می‌کشد.

اجازه دهید تا به‌طور خلاصه بگویم طبق درک من جامعه‌شناسی جهانی چیست. اول، جامعه‌شناسی جهانی در دیدگاه تحلیلی خود رابطه‌ای است و به‌طور نظام‌مند رابطه پدیده اجتماعی در یک جا از نظم جهان سرمایه‌داری را با آنچه در جاهای دیگر اتفاق می‌افتد (یا افتاده‌است) برقرار می‌کند: موفقیت اقتصادی غرب را با استعمار کار و طبیعت «ارزان» در جاهای دیگر مرتبط می‌سازد؛ ساختار اجتماعی فرصت‌های زندگی در هر «جامعه ملی» را در ارتباط با ساختارهای جغرافیای اقتصادی و جغرافیای سیاسی سلطه قرار می‌دهد؛ یا مشروعیت بالقوه یک نظم سیاسی معین را به امکان برون‌سپاری کارآمد هزینه‌ها و شرایط عملکرد پایدار آن ربط می‌دهد. دوم، جامعه‌شناسی جهانی در رویکرد تجربی‌اش تمرکززوده است، به این معنی که کثرت موجودیت‌ها و رویه‌های محلی، منطقه‌ای، ملی و فراملی شکل‌دهنده منطق‌های نهادی و زیست‌جهان‌های روزمره «سرمایه‌داری واقعی» (و واقع‌گرایی سرمایه‌دارانه) را به‌طور نظام‌مند در نظر می‌گیرد. سوم، جامعه‌شناسی جهانی در عمل حرفه‌ای خود شبکه‌ای است و تحقیقات سراسر جهان را – تا جای ممکن و با توجه به شرایط و موقعیت‌های نابرابر آنها – در اجتماع اشتراکی و غیررقابتی محققان دخیل در بازتعریف انتقادی بازتولید سرمایه‌داری در عصر جهانی، به هم وصل می‌کند.

بنابراین، منطقی باشد یا نه، من جامعه‌شناسی جهانی و نظریه انتقادی را مانند خواهرانی در آغوش هم می‌بینم. بی‌گمان پژوهش اجتماعی و نقد علمی دو بازوی آنهاست. ■

بدیهی است که این نه فقط تصویری سروشکل داده‌شده، بلکه تصویری ایدئال است: نسخه و چشم‌انداز سنخ ایدئال از یک جامعه‌شناسی بالقوه. جامعه‌شناسی جهانی واقعی موجود، به‌ویژه با توجه به ویژگی سوم، از سنخ ایدئال فاصله دارد،

ارتباط با نویسنده:

Stephan Lessenich <[lessenich@soz.uni-frankfurt.de](mailto:lessenich@soz.uni-frankfurt.de)>

# < استعمار پنبه: بازنگری پسااستعماری سرمایه‌داری

گورمیندر کی . بامبرا، دانشگاه ساسکس بریتانیا



کشت پنبه. اعتبار: آی‌استاک، مارک کاستیلیا، ۲۰۲۳.

اجتماعی فتودالی را به منظور خلق فرصت‌های تجاری برای سود ازهم‌گسیختند. آنچه مغفول مانده است، زمینه استعماری سرمایه‌داری مدرن است. به عنوان مثال، جنبش حصارکشی داخلی برای ایجاد بازار کار وطنی از جلوه خارجی آن در تصاحب زمین و نیروی کار و همچنین از روندهای سیاسی استعمار جدا شده است؛ روندهایی که توسط دولت سازماندهی شده و این تصاحب به آن نیاز داشت و بخش ضروری تولید ملی بود.

ایده سرمایه‌داری مدرن در مقام یک فرماسیون اجتماعی اقتصادی متمایز ایده مشترک بسیاری از رویکردهای متفاوت جامعه‌شناسانه، به‌ویژه رویکردهای ملهم از آثار مارکس و وبر است. این موضوع در مورد نظریه انتقادی نیز صادق است؛ نظریه‌ای که بحث‌های هنجاری خود درباره رهایی و امکان‌های انسان را به چیزی مرتبط می‌کند که نانسی فریزر و راهل یاگی (۲۰۱۸) آن را «توالی مسیرمحور رژیم‌های انباشت که به طور متمادی در تاریخ آشکار می‌شود» می‌خوانند.

من در این مقاله کوتاه درباره نیاز به درک استعمار به عنوان بنیانی برای سرمایه‌داری و نحوه تأسیس آن بحث می‌کنم. توجیه نظری مفصل‌تر را در [جای دیگری](#) ارائه کرده‌ام. در اینجا قصد دارم درباره یک مثال بحث کنم که

<<

این توالی معطوف به توسعه معمولاً ظهور سرمایه‌داری مدرن در اروپا را در قلمرو تولیدکنندگان خردی قرار می‌دهد که سلسله‌مراتب منزلتی ترتیبات

سیاست استعماری بریتانیا هند را از داشتن سهم ۲۵ درصدی از بازار جهانی در اوایل قرن هجدهم، که عمدتاً مبتنی بر تجارت منسوجات تمام شده‌اش بود، تا اواخر قرن نوزدهم به عرضه‌کننده مواد خام به صنعت بریتانیا تنزل داده بود. تولیدات هندی و همین‌طور معیشت هندی و زندگی‌های وابسته به آن به‌طور نظام‌مند تخریب شدند.

### < صنعت پنبه بدون پنبه

به موازات این، بریتانیایی‌ها از پنبه خام ارزان تولیدشده توسط نیروی کار به‌بردگی گرفته‌شده و اجباری در مزارع ایالات‌متحده نیز استفاده می‌کردند. اما مزارع پنبه فقط در ایالت‌های جنوبی ایالات‌متحده نبودند، بلکه در قرن نوزدهم در سراسر هند و در غرب آفریقا نیز یافت می‌شدند. به‌عنوان مثال در دهه ۱۸۴۰، اتاق بازرگانی منچستر و انجمن تازه‌تأسیس عرضه پنبه با دولت استعماری هند لابی کردند تا برای خدمت به تولید بریتانیا به کشت گونه‌های «نیواورلئانی» پنبه بیشتر از پنبه بومی امتیاز بدهد.

### < برآمدن سرمایه‌داری از دل استعمار

بنابراین همان‌طور که می‌توان دید، قدرت صنعتی بریتانیا متکی به نوعی انقلاب صنعتی درون‌زاد نبود. این قدرت به تخریب سیستماتیک تولید در هند، استقرار اقتصاد مزارع بر پایه کار اجباری و بردگی و باز کردن اجباری بازارها برای فروش کالاهای خود وابسته بود. بنابراین استعمار را باید بخش جدایی‌ناپذیر تحولاتی درک کرد که تحولات صنعتی قلمداد می‌شوند و اساس برآمدن [شکل] متعاقب سرمایه‌داری در نظر گرفته می‌شوند.

شکل‌های تصاحب دخیل در چنین روندهایی را نمی‌توان صرفاً تصاحب ارزش اضافی حاصل از نیروی کار (آزاد یا غیرآزاد) دانست: در عوض باید تصاحب زمین و تخریب تجارت و تولید در جاهای دیگر را به‌طور جدی مدنظر قرار بدهیم.

### < بدون فهم هیچ تغییری در کار نخواهد بود

دلیل ضرورت چنین تغییری در نگرش این است که اغلب رویکردهای انتقادی به سرمایه‌داری روی امکان‌های مقاومت مقید به رابطه سرمایه-کار تمرکز دارند و این را کلید تحول سرمایه‌داری تلقی می‌کنند. بنابراین، عدالت توزیعی که معطوف به ارزش اضافی تولیدشده توسط (نیروی) کار است که سرمایه آن را غصب می‌کند، از سایر شکل‌های غصب غافل می‌ماند؛ شکل‌هایی که در همان پیکربندی سرمایه‌داری دیرینه و محوری‌اند. ■

ارتباط با نویسنده

Gurminder K. Bhabra <G.K.Bhabra@sussex.ac.uk>

بحث کلی من را دربرمی‌گیرد. این مثال آشکار می‌سازد که ادراک‌های ارائه‌شده در درون علوم اجتماعی، از جمله نظریه انتقادی، اروپامحورند و دست‌اندرکار حذف استعمارند.

در میانه قرن نوزدهم، موفقیت صنعت پنبه در منچستر، همگام با استقرار نیروی کار حاصل از پیشرفت‌های فنی در ریسندگی و بافندگی، یک شهرستان کوچک را به شهری جهانی تبدیل کرد. این امر محوریت کمابیش شاخص منچستر را در انقلاب صنعتی و در نتیجه جایگاه محوری آن را در درک سرمایه‌داری مسلم کرد.

همان‌طور که اوتسا پاتنایک به‌درستی می‌پرسد: چگونه کشوری که ماده خام -پنبه- تولید نمی‌کرد، انقلاب صنعتی خود را روی منسوجات پنبه بنا کرد؟ پنبه گیاه بومی هند است، نه بریتانیا یا حتی اروپا. کشت پنبه و تولید منسوجات پنبه به ۵ هزار سال پیش از تمدن دره سند بازمی‌گردد؛ هند از دیرباز صادرکننده منسوجات پنبه به اغلب نقاط جهان بود.

شرکت انگلیسی هند شرقی، در دهه ۱۶۰۰، اقدام به واردات مقادیر زیادی منسوجات پنبه از هند کرد. در اواخر قرن هجدهم، محبوبیت منسوجات جدید تاجران پارچه‌های پشمی را بر آن داشت تا از دولت ممنوعیت کامل فروش و مصرف آن منسوجات را خواستار شوند؛ حتی «دفن در هر چیزی غیر از کفن پشمی ممنوع (شد)». این سیاست‌ها تا اواخر قرن هجدهم ادامه داشت تا ضمن محافظت از تجارت پشم، شرایط برای صنعت داخلی پنبه مهیا شود.

### < غفلت تاریخی و جامعه‌شناختی

این دوره ۱۵۰ ساله حمایت‌گرایی که از طریق سیاست‌های مرکانتیلیستی برای هدف قرار دادن واردات منسوجات هندی ترتیب داده شد، زمینه‌ای بود که صنعت پنبه منچستر در آن توانست دست‌به‌کار و سپس شکوفا شود. با وجود این، همان‌طور که پاتنایک نشان می‌دهد، هیچ تاریخ‌شناس بزرگی در بریتانیا در [شرح] انقلاب صنعتی و تحولات فنی، به این موضوع اشاره‌ای نمی‌کند: نه دین و کول، نه لندز، نه هابسباوم، نه فلود و مک کلاسی و نه هیل؛ همچنین بعدها نیز جامعه‌شناسان علاقمند به ظهور جهان مدرن یا مسائل اقتصاد سیاسی، اشاره‌ای به این موضوع نکردند.

# < پیپرامون پاسخ می‌دهد: جهانی کردن تجربه استعمار

مانوئلا بوتاکا، دانشگاه فرایبورگ آلمان و عضو کمیته پژوهشی جامعه‌شناسی تاریخ انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (RC56)

پاسخ کوتاه به تمام این سوالات «خیر» است. پاسخ طولانی‌تر باید این ادعای داسل را دربرگیرد و حتی با آن آغاز شود که مکتب فرانکفورت دوم با چشم‌پوشی بر نابرابری‌های اقتصادی در جهان، «نقد منفی» را کنار گذاشت و بنابراین هم نسبت به واقعیت تاریخی و هم «منفیت‌گرایی» جاری در پیرامون «دیگر حقیقتاً انتقادی نبود». داسل با اشاره صریح به هابرماس هشدار داد که یک نظریه انتقادی که نقطه عزیمت را استاندارد زندگی در مرکز نظام سرمایه‌داری قرار می‌دهد، نه فقط اروپامحور باقی می‌ماند، بلکه نوعی «جانبداری محلی» از خود بروز می‌دهد که برای افراد در پیرامون اهانت‌آمیز است. بین رویکردهای پسااستعماری و استعمارزدایی نیز تفاوت‌هایی از منظر تمرکز و دامنه و درجه وجود دارد، چنان‌که تفاوت‌هایی هم بین نسل‌های همین رویکردها وجود دارد. اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری جهانی برای رویکردهای استعمارزدایی آمریکای لاتین برگرفته از نظریه وابستگی و تحلیل نظام‌های جهانی در دهه ۲۰۰۰ مسلماً مهمتر از رویکردهای پسااستعماری انگلیسی‌زبان بود که در دهه ۱۹۹۰ روی مسائل فرهنگ، هویت و بازنمایی متمرکز بودند – البته امروز ضرورتاً این‌طور نیست یا در مورد همه نویسندگان صدق نمی‌کند. انسان‌شناس و محقق ونزوئلایی استعمارزدایی، فرناندو کورونیل، در سال ۲۰۰۸، یادآور شد که در قاره آمریکا نقد حول محور اقتصاد سیاسی وابستگی قرار گرفته است، در حالی که در کشورهای تازه‌استقلال یافته در افریقا و آسیا، نقد حول توالی استعمارگرایی و پسااستعمارگرایی نمود یافته است. کورنیل در فراخوان برای گفت‌وگو میان دو سنت انتقادی به جای تفاوت‌ها روی مکمل بودن تمرکز داشت: «پاسخ‌های انتقادی به استعمارگرایی از موقعیت‌های مختلف، شکل‌های متفاوت اما مکمل به خود می‌گیرند. در حالی که از منظر آسیایی «محلی کردن» (provincialize) اندیشه اروپایی ضرورت یافته است، از دیدگاه آمریکای لاتینی جهانی کردن پیرامون اجتناب‌ناپذیر شده است: به رسمیت‌شناختن صورت‌بندی جهانی از مراکز به‌ظاهر خودساخته کلان‌شهری مدرن و پیرامون عقب‌مانده».

## < پاسخ موردانتظار

وداشتن پیرامون – چه در جایگاه نظریه وابستگی، چه مطالعات فرودستان یا استعمارزدایی – به پاسخ دادن به نظریه انتقادی اروپامحور (به‌صورت مفرد) گام مهمی بود. به این طریق آشکار شد که شرایط اجتماعی اقتصادی در پیرامون

در سال ۲۰۰۴، یک سمپوزیوم بین‌المللی مختص «نظریه انتقادی در گفت‌وگوی میان اروپا و آمریکای لاتین و وظایف کنونی نقد» در مکزیکوسیتی برگزار شد. فیلسوف آرژانتینی، انریکه داسل، در حضور مخاطبانی که عمدتاً دانشمندان آلمانی و آمریکای لاتینی بودند، سخنرانی خود با عنوان «از نظریه انتقادی تا فلسفه‌رهایی: مضامینی برای گفت‌وگو» را ارائه کرد و اظهار کرد که پیش از هر چیز می‌خواهد «سوژه‌های» گفت‌وگو و locus enuntiationis آنها: اینکه ما که هستیم و از کجا سخن می‌گوییم» را جدی بگیرد. دوسل افزود، نه تنها این گفت‌وگوها نادرند و اصطلاحات آنها گاهی مبهم است، بلکه همچنین به‌ندرت به‌طور متقارن اتفاق می‌افتند.

در عوض، وظیفه اصلی «فلسفه انتقادی با اعتبار جهانی» در قرن بیست و یکم، که به‌نظر او هنوز ایجاد نشده بود، «عزیمت از چشم‌انداز حذف‌شدگان از نظام جهانی (کشورهای پیرامونی) و حذف‌شدگان درون هر دولت (توده‌های فقیر)» خواهد بود (داسل، ۲۰۰۴). این درخواست قرین با سایر درخواست‌های معاصر و پیشین بود: فراخوان نظریه‌پردازان وابستگی آمریکای لاتین برای تحلیل توسعه از منظر پیرامون؛ درخواست نظریه‌پردازان معیشت فمینیستی، مانند ماریا میس، ورونیکا بنهولت-تامسون و کلودیا فون‌ورهلوف برای گنجاندن «نگرش‌های از پایین»؛ پیشنهاد فمینیست‌های جهان سوم برای بازنویسی تاریخ بردگی و استعمار از منظر «موقعیت‌های مقابل»؛ و شمار فزاینده «نظریه‌های دیدگاه» نژادی و جنسیتی که در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۹۰ ادعاهای معرفتی مطرح کرده بودند.

## < درخواستی بی‌پاسخ

امروزه، بیست سال پس از درخواست داسل، رویکردهای فرودستان، پیرامونی و دگراندیش، تجربه و موقعیت سوژه استعماری و نقش موقعیت معرفتی فرد در تولید و گردش دانش جهانی به خوبی در قلب رویکردهای پسااستعماری و استعمارزدایی جاافتاده است. آنها متفق‌القول به نظریه‌ای دست می‌یابند که نسبت به روابط قدرت جهانی انتقادی است. اما آیا آن نظریه با نظریه انتقادی یکی است یا همان نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت است؟ به بیان دیگر، آیا گفت‌وگوی پیش‌بینی شده در سمپوزیوم ۲۰۰۴ اتفاق افتاده است؟

# «برای تحقق و تداوم گفت‌وگوی متقارن میان نظریه‌های انتقادی، باید موقعیت‌های جغرافیایی و معرفتی تولید نظریه انتقادی را متکثر کنیم»

پاک شده‌اند، محوریت دادن به تجربه استعماری و امپریالیستی در تحلیل واقعیت تاریخی و مادیت کنونی روابط قدرت، نه یک قاعده بلکه هنوز استثناست. در نتیجه، تا اواخر قرن بیستم جامعه‌شناسی نابرابری و قشربندی‌ای داشتیم که نژاد و قومیت را در غرب نادیده می‌گرفت؛ جامعه‌شناسی توسعه سرمایه‌دارانه‌ای که اقتصاد برده‌داری، کار ملزوم به خدمت و همه شکل‌های کار بدون مزد را کم‌اهمیت جلوه می‌داد؛ و جامعه‌شناسی مهاجرتی که عاری از هر دو سوژه استعمارگر و استعمارشده بود. فقدان تجربه زنان در همه شرح‌ها، فقط به‌طور جزئی و تدریجی با گنجاندن زن سفید غربی در جایگاه ابژه‌ها و بعدها در جایگاه سوژه‌های تولید جامعه‌شناختی در غرب، اصلاح شد. جهانی کردن (Worlding) تجربه پیرامونی - به بیان کورونیل، جهانی کردن پیرامون - روندهای مرکزی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری مانند بسط استعماری اروپا، تجارت بردگان، مهاجرت اروپاییان به قاره آمریکا را به اندازه تضاد طبقاتی، پرولتاریایی شدن و تحرک اجتماعی کشورهای صنعتی اروپای غربی که جامعه‌شناسی بر پایه تحلیل آنها بنیان نهاده شد، قابل رؤیت خواهد ساخت. ■

ارتباط با نویسنده:

Manuela Boatcă <[manuela.boatca@soziologie.uni-freiburg.de](mailto:manuela.boatca@soziologie.uni-freiburg.de)>

Twitter: [@ManuelaBoatca](https://twitter.com/ManuelaBoatca)

نظام جهانی و همچنین روابط اجتماعی ظاهراً غیرمدرن در مناطق مرکز سازنده مدرنیته و وجه پنهان آن‌اند و نباید به بیرون از امر مدرن رانده شوند. برده‌داری منقول (chattel slavery) و پیامدهای آن، نیروی کار مورد تبعیض نژادی هم در مرکز و هم در پیرامون، بورژوازی استعمارگر و «اقتصادهای دوگانه» در قاره آمریکا، روابط جنسیتی پدرسالارانه در آفریقا و خاورمیانه و همزیستی اشکال کار مزدی و بی‌مزد در مناطق استعمارشده دیگر نمی‌تواند مدرکی بر عقب‌ماندگی پیرامون باشد، بلکه شهادی بر گرفتاری‌های ایجاد شده در اثر حاکمیت استعماری و امپریالیستی است.

برای اینکه گفت‌وگوی متقارن بین نظریه‌های انتقادی (به صورت جمع) اتفاق بیفتد و برای اینکه ادامه پیدا کند، باید موقعیت‌های جغرافیایی و معرفتی تولید نظریه انتقادی را متکثر کنیم. در علم اجتماعی به‌شدت غیرانتقادی، حال‌گرا و اروپامحوری که تجربه‌های غیرغربی، غیراروپایی و غیرسفید مدتهاست از آن

# < کلیت و بیرون‌بودگی:

## مقوله‌هایی برای نظریه انتقادی استعمارزدایی

پاتریسیا سیپولیتی رودریگز، مرکز تحصیلات تکمیلی دانشگاه شهری نیویورک، ایالات متحده

مدرنیتته سرمایه‌داری غربی می‌اندیشند، عمل می‌کنند و احساس می‌کنند — از نظر روش‌شناختی مهم‌اند. این بیرونی‌ها بدیل‌های هنجاری مهمی — مثل آرمان‌ها، مفهوم‌سازی‌ها، رویه‌ها و از این قبیل — را عرضه می‌کنند که از طریق آن‌ها می‌توان موضوع نقد را ارزیابی کرد و تغییر داد. برای مثال، شیوه‌های غیرسرمایه‌داری زندگی به طور ملموس نشان می‌دهند که رابطه غیراستخراجی با طبیعت به چه معناست.

### < تحلیل‌شناسی و بیرون‌بودگی

دوسل روش استعمارزداییانه تحلیل‌شناسی (*analectics*) را ابداع کرد که در آن، «آنا-» نظریه انتقادی را «بیرون» ابژه قرار می‌دهد، نه «درونش». اندیشیدن از «جهت دیگر» (یا از «زیر») مدرنیتته سرمایه‌داری یکی از افزوده‌های متمایز تفکر استعمارزدایی در مقابل ارزیابی‌های دیالکتیکی و «از درون» نظریه انتقادی است.

مقوله تحلیل‌شناسانه بیرون‌بودگی، به‌صراحت یا به‌تلویح، در بسیاری از اندیشه‌های استعمارزدایی آمریکای لاتین حضور دارد. یک مثالش مفهوم *buen vivir* (خوب زیستن) است که مونیکا چوچی، گرمالدو رنگیفو و ادواردو گودیناس در شماره آوریل ۲۰۲۳ گفتگوی جهانی چنین توصیف کرده‌اند: «مجموعه‌ای از دیدگاه‌های آمریکای جنوبی... شامل موضوعی که مدرنیتته را زیر سؤال می‌برند و راه‌هایی دیگر — هستی‌شناسی‌هایی دیگر — برای تفکر، احساس و بودن می‌گشایند که در تاریخ‌ها، قلمروها، فرهنگ‌ها و بوم‌شناسی‌های خاص ریشه دارند.» رد پای سنت‌های بومی در دیدگاه‌های بوئن‌ویویور بسیار پررنگ است. این نویسندگان خاطر نشان می‌کنند که بوئن‌ویویور در داخل و خارج از خاستگاهش در کشورهای آندی به‌سرعت رواج یافته و مبانی‌ای نظری برای آترناتیوهای خاص توسعه سرمایه‌داری ارائه می‌دهد؛ مبانی‌ای مانند به رسمیت شناختن حقوق طبیعت در قانون اساسی. بنابراین بوئن‌ویویور، مفهومی که در بیرون‌بودگی پرورش می‌یابد، امکان نقد تحلیل‌شناسانه را فراهم می‌کند. دیگر کاربردهای مهم بیرون‌بودگی نه‌فقط بر شیوه زندگی جوامع بومی، بلکه همچنین بر دهقانان روستایی، جمعیت‌های آفریقایی، فقرای شهری و حتی دولت‌ملت‌های توسعه‌نیافته منطقه دلالت دارد.

### < برد جهانی سرمایه

تحلیل‌شناسی شاید برای نظریه‌پردازان انتقادی متمایل به مارکس اشتباه به نظر برسد. به عقیده آن‌ها، سخن گفتن از هر وجه بیرونی سرمایه‌داری به معنای انکار رمانتیک تثبیت چیزی است که امانوئل والرشتاین آن را «نظام جهانی مدرن» در پانصد سال گذشته می‌نامد. چنین چیزی به معنای ناتوانی در درک حوزه اجتماعی معاصر، در مقیاس جهانی، به عنوان ساختاری متشکل از اجزای

«نقد درونی» از شاخص‌ترین روش‌های نظریه انتقادی برای مطالعه جامعه است. نقد درونی را کمابیش می‌شود این‌طور تعریف کرد: ارزیابی این که مجموعه معینی از ترتیبات اجتماعی آیا در چهارچوب شرایط خاص خود به مشکل برمی‌خورد، و اگر بله، چگونه. به تبعیت از مارکس (که در این زمینه از هگل پیروی می‌کرد) نظریه‌پردازان انتقادی تضادهایی را شناسایی می‌کنند که به قول نانسی فریزر، «به‌طور نظام‌مند و غیرتصادفی» بین هنجارهای «درونی» جامعه و شرایطی که مشارکت‌کنندگان اجتماعی از طریق کنش‌های خود محقق می‌کنند، به وجود می‌آیند. مثال کلاسیک مارکس به آزادی‌های بازاری که مشخصه جامعه بورژوازی است و واقعیت تکرارشونده «آزادی گرسنگی» کارگران اشاره می‌کند. در مرحله بعدی، نظریه‌پردازان انتقادی این زمینه‌های مستعد بحران و احتمال دگرگونی اجتماعی ناشی از آن‌ها را تحلیل می‌کنند.

نظریه‌پردازان انتقادی ادعا می‌کنند که با توسعه استانداردهای هنجاری از «درون» رویه‌های مورد مطالعه، تله‌های ایدئولوژیک بسیاری از جریان‌های اصلی فلسفه اخلاقی و سیاسی تحلیلی را دور می‌زنند. در حالی که رویکردهای جریان اصلی اغلب فرض می‌کنند که آرمان‌هایی مانند «عدالت» یا «برابری» در همه زمان‌ها و مکان‌ها حاکم‌اند، نظریه‌پردازان انتقادی سرشت کاملاً تاریخ‌مند آرمان‌ها را تصدیق می‌کنند و می‌پذیرند که در شرایط نابرابری، جاذبه این آرمان‌ها معمولاً به سود گروه‌های غالب تمام می‌شود. تفاسیر موجود از آزادی در جوامع سرمایه‌داریگاهی بر این مدعاست.

### < کلیت و اروپامحوری

نظریه‌پردازان استعمارزداییی اصرار دارند که همه قصه همین نیست. به گفته انریکه دوسل، فیلسوف آرژانتینی‌مکزیک، مشکل اصلی روش‌های دیالکتیکی مانند نقد درونی این است که تظاهر آنها به کلیت است. مفهوم کلیت میان مارکسیست‌های غربی و کسانی که از این سنت تأثیر گرفته‌اند، خریداران زیادی دارد. در متن بحث ما، کلیت دست‌کم دو معنا پیدا می‌کند. نخست، نقد درونی تصریح می‌کند که تمام منابع هنجاری لازم برای ارزیابی و تحول اجتماعی را می‌توان از درون موضوع نقد استخراج کرد. پس وقتی که جامعه سرمایه‌داری موضوع نقد باشد، کلیت ابزارهای نقد را نیز می‌توان در این جامعه یافت. معنای دوم، که به معنای اول بی‌ربط نیست، هم این است که سرمایه‌داری به مثابه یک کلیت ساختاری جهانی تصور می‌شود، تا آن‌جا که فرایندها و ادراکاتش تقریباً به همه جوامع انسانی سیاره ما شکل می‌دهند.

به گفته دوسل، چنین تفکر کلیت‌سازی اروپامحور است و به شکلی مشکل‌آفرین، انواع و اقسام متعدد زندگی — شاید در همسایگی جامعه سرمایه‌داری، اما کاملاً متمایز با آن — را نادیده می‌گیرد. نکته مهم این که به‌اصطلاح بیرونی‌های کلیت ابژه، — جاهایی که آدم‌ها به شکلی «غیر» از

## «نظریه پردازای انتقادی پذیرفته‌اند که آرمان‌هایی مثل «عدالت» و «برابری» سرشتی کاملاً تاریخ‌مبنا دارند.»

تاریخ نشان داده انواع مختلف زندگی اجتماعی ترکیباتی اقتضایی و ناهمگن از رویه‌هایی‌اند که ممکن است از طریق مبادلات فرافرهنگی تغییر کنند. علاوه بر این، نشانه‌هایی که به این اعمال معنا می‌بخشند، می‌توانند در افق‌های فرهنگی جابه‌جا شوند و کارکردهایی متفاوتی با کارکردهایی که در خاستگاه‌شان داشته‌اند به خود بگیرند. همان‌طور که پیروان بوئن‌ویویور می‌گویند، ممکن است بین شیوه‌های زندگی و جغرافیای خاستگاه‌شان ارتباطی وجود داشته باشد. اما چنین پیوندهایی نباید ضروری، تغییرناپذیر یا اساساً انتقال‌ناپذیر فرض شوند.

### < بیرونی‌ها در حکم فرهنگ‌های چندرگه و کثرت منابع هنجاری

بنابراین کسانی که مقوله بیرون‌بودگی را به کار می‌برند، به جای این‌که در چهارچوب «مدرنیته» بیندیشند، باید در قالب «مدرنیزاسیون» فکر کنند. مدرنیزاسیون فرایندی است که در آن جوامع با رویه‌ها، نمادها، فناوری‌ها و عقلانیت‌های مدرن، مانند آنچه در بازار می‌بایم، درگیر می‌شوند. علاوه بر این، جوامع به دلیل ادغام شدن مادی و سیاسی‌شان در نظام جهانی، چاره‌ای جز مشارکت در این نظام ندارند. (از این جهت و دیگر جهات، قدرت نامتقارن بر فرایندهای فرافرهنگی تأثیر می‌گذارد.) با وام‌گیری از اصطلاحات فرهنگی آمریکای لاتین، می‌توانیم بگوییم بیرون‌بودگی‌ها «فرهنگ‌هایی چندرگه»‌اند که شرکت‌کنندگان‌شان ممکن است روزانه از چند عقلانیت هم‌زیست — «مدرن» و «سنتی»، کالایی و غیرکالایی — استفاده کنند و مثلاً معانی مدرن را به رویه‌های سنتی و معانی خاص تاریخی را به رویه‌های نوظهور ربط دهند. ما در نقاط مختلف جهان با مدرنیته‌هایی متعدد مواجه می‌شویم: فرهنگ‌های چندرگه پرشمار و متمایز و همیشه متغیری که در آن‌ها اشکال مدرن نقش مهمی دارند

مقوله بیرون‌بودگی به‌درستی تأکید می‌کند که شیوه‌های تفکر، احساس، بودن و ارزش‌گذاری در مکان‌های گوناگون بسیار متفاوت‌اند، و این تفاوت به‌ویژه بین مراکز و پیرامون‌های (مسلماً ناهمگن) نظام جهانی چشمگیر است. اما، با توجه به نگرانی‌های پسامدرن، باید بدانیم که روابط بین این مناطق متخلخل و پویاست. ما باید از رمانتیک کردن جوامع بیرونی خودداری کنیم و نباید کسانی را نادیده بگیریم که حتی اگر درون شمال و غرب جهانی جای دارند، درگیر رویه‌هایی — مثل کار مراقبتی — هستند که معنایی فراتر از عقلانیت‌های به‌اصطلاح «مدرن» دارند. نقد درونی و تحلیل‌شناسانه هر دو نیازمند درک قوی از ساختارهای جهانی، یا به عبارتی، کلیت آن‌هاست. با این حال، نقد تحلیل‌شناسانه، با پیش چشم گذاشتن بیرون‌بودگی، توجه ما را به کثرت عظیم منابع هنجاری برای انتقاد در سرتاسر جهان، به‌ویژه در مناطق پیرامونی، و به مسیرهای متعدد و بالقوه دگرگونی جلب می‌کند. ■

ارتباط با نویسنده:

Patricia Cipollitti Rodríguez <patricia.cipollitti@gmail.com>

هم‌پیوسته است، مخصوصاً به عنوان مجموعه‌ای از فرایندهای اقتصادی پویا و شیوه‌های اجتماعی که به واسطه کنش انسانی محقق می‌شوند و از انباشت ارزش مازاد پشتیبانی می‌کنند. بر اساس این دیدگاه، رابطه مرکز و پیرامون، استعمارگر و استعمارشونده، ثروتمند و فقیر، کار مزدی و بی‌مزد، و مانند این‌ها از جنس جدایی کامل نیست، بلکه رابطه‌ای است بین اجزای تشکیل‌دهنده یک کلیت نظام‌مند که درون آن جای دارند. علاوه بر این، سرمایه‌برد جهانی دارد. دادوستد پول‌محور، مشارکت در بازارهای محلی بالادست یا پایین‌دست بازارهای جهانی، بدهکاری، مبارزه با شرکت‌های بهره‌کش و دولت‌هایی که برای حفظ حاکمیت ملی‌شان به زور متوسل می‌شوند، باید به طور معناداری در این کلیت گنجانده شود. اگر بخواهیم از همان قیدهایی استفاده کنیم که دوسل و دیگر اندیشمندان استعمارزدایی آمریکای لاتین برای توصیف بیرون‌بودگی به کار می‌برند، می‌شود بگوییم تعداد بسیار کمی از جوامع (اگر وجود داشته باشند) «کاملاً»، «اساساً» یا «تا بیشترین حد ممکن» از مدارهای اقتصادی سرمایه‌داری جدا می‌مانند.

در پرتو این نگرانی مارکسیستی، کسانی که مقوله بیرون‌بودگی را به کار می‌گیرند باید به‌وضوح نشان دهند وجه تمایز مدرنیته سرمایه‌داری، در حکم یک کلیت، با جوامع بیرونی مادی نیست. اکثر متفکران استعمارزدایی‌تر نظام‌های جهانی را پذیرفته‌اند: بدون این پذیرش، نمی‌توانیم اشکال معاصر استعمار، بهره‌کشی یا ستم را به‌درستی درک کنیم. تفکیک معنادار واقعاً تجربی و هنجاری است. به عبارت دیگر، افرادی که در بیرون زندگی می‌کنند، متفاوت می‌اندیشند، احساس می‌کنند و قضاوت می‌کنند. همچنین این می‌تواند شامل بده‌بستان با بازار، به شیوه‌ای متفاوت از شیوه طبقه‌هایی بشود که به طور نظام‌مند از آن سود می‌برند.

### < مشکلات دوگانه‌گرایی مدرن

با این حال، این پاسخ آن دسته از نظریه‌پردازان انتقادی را که، با حال‌وهوایی پسامدرن، مفهوم‌سازی «مدرنیته» کاربردی‌تر در طرح‌های برجسته تحلیل‌شناسانه را زیر سؤال می‌برند، راضی نمی‌کند. از نگاه آن‌ها، طرح‌های تحلیلی مدرنیته را به مثابه واحدی فرهنگی در نظر می‌گیرند که همه شیوه‌های تفکر و احساسی که محصول عقل ابزاری، انباشت سرمایه‌داری، استعمار و غیره‌اند و «دیگر» شیوه‌های تفکر و احساس و بودن که تمایزی اساسی با آن‌ها دارند — را در بر می‌گیرد.

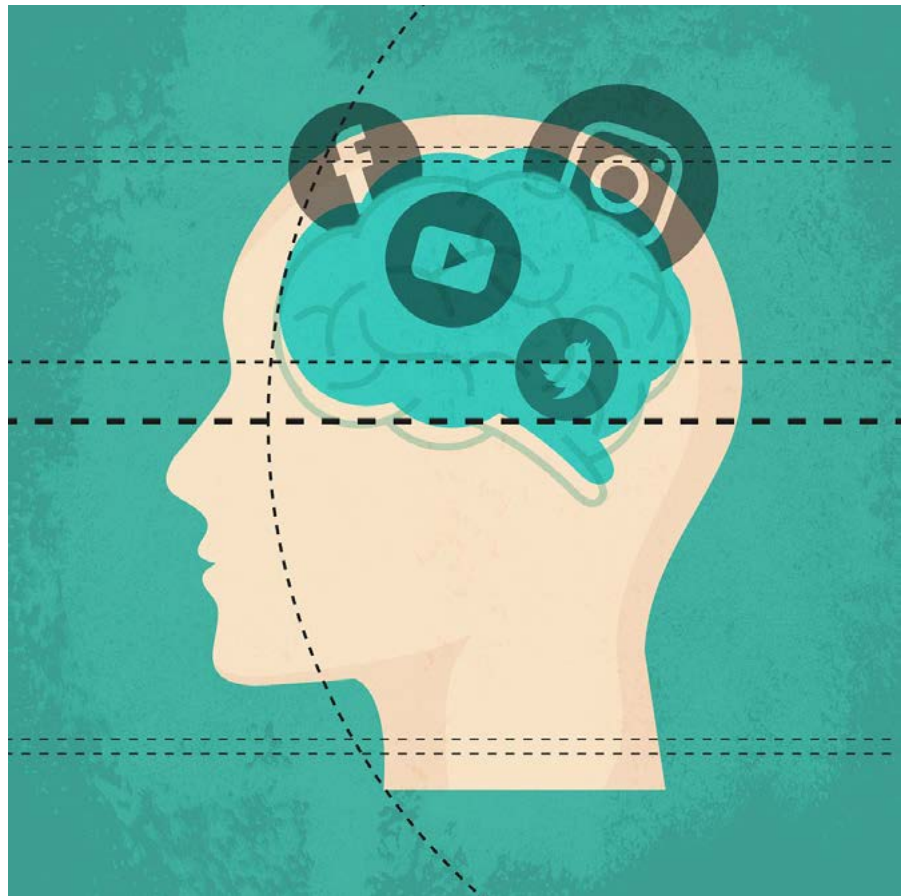
برای منتقدانی که گرایش‌های پسامدرن دارند، این مفهوم‌سازی از مدرنیته، پیش از هر چیز، از نظر سیاسی مشکوک است. تبدیل فرهنگ‌ها به واحدهای منسجم، الگوهای فکری دوگانه، از جمله طبقه‌بندی خود/دیگری، را پرورش می‌دهد. همان‌طور که متفکران پسااستعماری مانند ادوارد سعید هشدار داده‌اند، چنین طبقه‌بندی‌هایی ممکن است به راحتی برای کنترل جمعیت‌های «دیگر» به کار گرفته شوند. نکته دوم این‌که چنین رویکردی از نظر توصیفی اشتباه است:

# < صنعت فرهنگ :

## طرح پژوهشی (سیاسی) برای نظریه انتقادی

برونا دلا توره د کارالیو لیما، دانشگاه فرانکفورت آلمان و دانشگاه کامپانیاس برزیل

تصویرسازی: آربو، ۲۰۲۳.



### < آدورنو و صنعت فرهنگ

برای ساخت امیال و این‌همانی با واقعیت، این مفهوم مستلزم یک جنبه مرتبط به کار است که پژوهشگران نادیده‌اش گرفته‌اند چون قرینه کار است: آینه معکوس جامعه فوردی. با این حال، این یک نظریه سیاسی فرهنگ نیز به شمار می‌رود.

### < رسانه‌ها و ظهور فاشیسم

کارتلی شدن فرهنگ در دوره جمهوری وایمار و تمرکزش در دست مرتجعان، که آلفرد هونگنبرگ نمود تمام‌عیارش بود، آدورنو را بر آن داشت تا ارتباط رسانه‌ها و ظهور فاشیسم را بررسی کند. از یک سو، رادیو تبلیغات دموکراسی‌ستیز را دگرگون کرده بود. از سوی دیگر، شکل اجتماعی صنعت فرهنگ که سوپزکتیویته‌های مستقل را تضعیف می‌کند و به این‌همان‌نگاری با ابرستاره‌ها می‌انجامد، راه را برای رهبران سیاسی فاشیست هموار کرد و در عین حال در نقش «یک مرجع بی‌غرض و فراحزبی» ظاهر شد

«صنعت فرهنگ» مفهومی بحث‌انگیز است. با وجود ملاحظات فراوان تئودور دبلیو. آدورنو درباره استفاده از عبارت «فرهنگ توده‌ای» در معنایی مشابه مفهوم «صنعت فرهنگ»، این عبارت دوم هنوز عموماً با مجموعه‌های (عظیم) از کالاهای فرهنگی شناخته می‌شود. در بسیاری از شاخه‌های جامعه‌شناسی، «صنعت فرهنگ» یا جنبه‌ای از این صنعت با کالاهای فرهنگی مانند تلویزیون یا رادیو مترادف شده است. آدورنو در مناظره‌های خود با هلموت بکر به ما هشدار می‌داد که تلویزیون را فی‌نفسه نبینیم بلکه آن را در ارتباط با دیگر نظام‌های صنعت فرهنگ بررسی کنیم: مطالعه صرفاً تجربی صنعت فرهنگ محدود است، زیرا پیامدهای این صنعت در طول چند دهه آشکار می‌شوند. با این حال، آدورنو و ماکس هورکه‌ایمر در دیالکتیک روشنگری صنعت فرهنگ را «نظام»ی متشکل از «رادیو، سینما و مجلات» توصیف می‌کنند؛ نظامی زیبایی‌شناختی و فرهنگی، اما شاید مهم‌تر از همه، نوعی نظام جامعه‌پذیری (socialization) و دستگاہی



علاوه بر این، موفقیت این رادیکالیسم راست‌گرای جدید به این دلیل است که صنعت فرهنگ، در نسخه دیجیتالش، همچنان خود را «مرجعی بی‌غرض» معرفی می‌کند. سرشت اقتصادی این نسخه زیر پوسته «رایگانی» محصولاتش پنهان شده و این واقعیت که ما هستیم که بیشتر محتوای تغذیه‌کننده‌اش را تولید می‌کنیم و به اشتراک می‌گذاریم، این سرشت اقتصادی را مبهم‌تر هم می‌کند. نسخه دیجیتال صنعت فرهنگ، به عنوان «مرجع بی‌غرض»، نه تنها خود را چیزی «سایه‌انداخته» بر سر احزاب سنتی معرفی می‌کند، بلکه بهترین ابزار برای جنبش‌های راست‌گرایی شده که قصد دارند خود را بدیل سیاست‌ورزی کهنه جلوه دهند.

### < رادیکالیسم راست‌گرای جدید و شبکه‌های اجتماعی

بنابراین بین یک سازوکار عینی بسیار جامع و مدلی از مفادسازی که به‌شدت به نفع راست افراطی است، همگرایی وجود دارد. رادیکالیسم راست‌گرای جدید سیاستی را به کار می‌گیرد که در برابر گفت‌وگو و تأمل بسیار مقاوم است و با ویژگی‌های شبکه‌های اجتماعی پیوندی محکم دارد، مثلاً به دلیل سیاست جلب توجه (attention engagement) که در اثر استفاده از طعمه‌های کلیک‌خور دارای جذابیت تهییج‌کننده بالا به نفع افراطی شدن عمل می‌کند به دلیل قابلیت ایجاد احساس مشارکت سیاسی؛ به سبب الگوریتم‌هایی که تعیین می‌کنند افراد مصرف‌کننده چه نوع اطلاعاتی باشند و در جای خود به دایره‌وارگی محتوا و حذف هر چیز ناهمساز می‌انجامند و تشکیل درون‌گروه‌ها و برون‌گروه‌ها را تسهیل می‌کند. همان‌طور که جوزف ووگل درباره پلتفرم‌ها می‌گوید، صنعت فرهنگ دیجیتال پارادموکراتیک می‌شود

این عناصر، در کنار چیزهای دیگر، استبدادگرایی‌های محلی را، که می‌توانند ممانی بسیار گوناگونی داشته باشند، تقویت می‌کنند و چنان به آن‌ها پر و بال می‌دهند که در حیات سیاسی اهمیت یابند. در جنوب جهانی، جایی که استعمار در طول تاریخ دموکراسی‌ها را تضعیف کرده، تأثیر صنعت فرهنگ می‌تواند حتی عمیق‌تر باشد، که جنبه‌ای واکاوی نشده از این مفهوم را نمایان می‌کند: جلوه‌های امپریالیستی آن. از این نظر، صنعت فرهنگ می‌تواند نظریه‌ای درباره امپریالیسم فرهنگی نیز باشد

ظهور راست افراطی در نقاط مختلف جهان علاقه به مطالعات مکتب فرانکفورت درباره اقتدارگرایی را دوباره برانگیخته است. با این حال، «صنعت فرهنگ» مفهومی اساسی برای درک این پدیده قلمداد نشده است. آینده نظریه انتقادی (و جهان) بدون شک با گسترش، بازنگری دقیق و توسعه بیشتر نحوه عملکرد صنعت فرهنگ مرتبط است. و وظیفه مهم ما این است که هم‌رنگ جماعت نشویم. ■

ارتباط با نویسنده:

Bruna Della Torre de Carvalho Lima <brunadt@unicamp.br>

آدورنو در جنبه‌های افراط‌گرایی جناح راست جدید، درباره قدرت‌گیری حزب ناسیونال‌دموکراتیک آلمان می‌گوید راز موفقیت این حزب به مفهوم «سازمان» مربوط می‌شد. حزب ناسیونال‌دموکراتیک خود را جنبشی فراتر از فرقه‌گرایی‌های حزبی معرفی کرد. این «جنبش» نوعی گسست از شکل سنتی «حزب» را تداعی می‌کرد که از منافع سیاسی و اقتصادی که سیاست واقعی نهادی را هدایت می‌کردند، متمایز بود. همچنین، به باور آدورنو، حزب ناسیونال‌دموکراتیک این کار را از طریق پروپاگاندا انجام داد. از اظهارات تأمل‌انگیز آدورنو می‌توان اصل حرفش را استنباط کرد: صنعت فرهنگ می‌تواند «سازمان» جدید باشد. چنین صنعتی می‌تواند جایگزین احزاب توده‌گرا شود و فاشیسم را سازماندهی کند و اشاعه دهد.

اگرچه آدورنو در دوره فعالیت خود «صنعت فرهنگ» را به چهارچوبی پژوهشی تبدیل کرد، حتی او هم نمی‌توانست عظمت و گستره بالقوه این نظام را پیش‌بینی کند.

### < مرجعیت بی‌غرض اینترنت جای سیاست‌ورزی کهنه را می‌گیرد

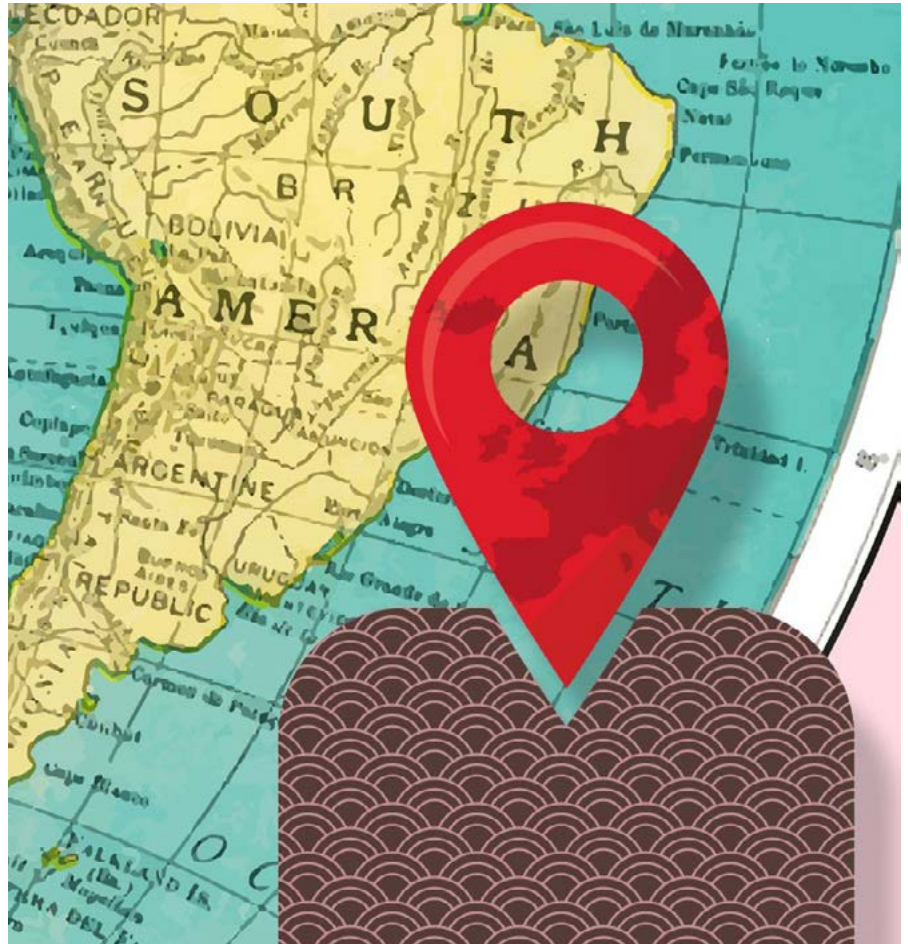
پیش از ظهور اینترنت، تبلیغاتچیان دموکراسی‌ستیز چاره‌ای نداشتند جز این که شخصاً به مدارس، کلیساها، ایستگاه‌های رادیویی، کارخانه‌ها، استودیوهای تلویزیونی و غیره بروند. در همه این حوزه‌ها، قوانین خاصی بر دسترسی‌ها حاکم بودند و محدودشان می‌کردند. در دوره فوردیسم، صنعت فرهنگ دیگر یکی از ابزارهای اصلی فاشیسم شده بود که از طریق رادیو، تبلیغاتچی خیابانی را به اتاق نشیمن خانه‌ها می‌برد. با این حال، رادیو جای حزب را نگرفت. آخرین تحول نیروهای مولد، یعنی ظهور و اهمیت‌یابی شبکه‌های اجتماعی در جامعه معاصر، هر مانعی را از سر راه این نوع تبلیغ برداشت، مشروعیت حتی سنتی‌ترین وسایل ارتباطی را زدود، و احزاب توده‌گرای سنتی را از صحنه راند. شبکه‌های اجتماعی بیش از هر زمانی که تا به حال آرزومند کسب نفوذ اجتماعی مویرگی بوده، به این قابلیت دست یافته‌اند

زیرساخت مورد بحث همچنین پایه و اساس مادی این «صنعت فرهنگ دیجیتال» و قالب «فرهنگی» آن را ایجاد کرد. ابزار دودویی «پسندیدن/نپسندیدن [لایک و دیس‌لایک]»، اثر قفل‌شدگی مرتبط با انحصار بخش، دستکاری احساسات از طریق تبلیغات هدفمند، و بسیاری از ویژگی‌های شناخته‌شده دیگر مدلی برای معاشرت اجتماعی مجازی و اشکال جامعه‌پذیری مرتبط با آن ارائه کرده است؛ تازه اگر طرفندهایی مانند به‌کارگیری ربات‌ها برای دستکاری سیاسی در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی را در نظر نگیریم

# < به سوی نظریه انتقادی جامعه جهانی

استبان تورس، دانشگاه ملی کوردوبا، آرژانتین

تصویرسازی: آربو، ۲۰۲۳.



## < تجربه تاریخی و مسئله ساختاری

هرنرئیه انتقادی در تقاطع میان تجربه‌های تاریخی و مسئله‌ای اجتماعی شکل می‌گیرد. تمایز بین این وجوه به کار تشخیص شرایطی می‌آید که یک نظریه انتقادی ظرفیتش برای دانش، نقد اثرگذار و تحول اجتماعی را به مرور از دست می‌دهد. تجربه تاریخی نازیسم و به‌طور خاص تجربه نسل‌کشی یهودیان سبب شد تا پروژه فرانکفورتی فقدان آزادی فردی را به‌عنوان مسئله ساختاری اصلی تشخیص دهد. اگر زخم‌های ماندگار به‌جامانده از آن تجربه نبود، نظریه انتقادی تولیدشده مکتب فرانکفورت متفاوت می‌شد. مسئله وابستگی ساختاری آمریکای لاتین به کشورهای مرکز زمانی شکل نظری و انتقادی به خود گرفت که منطقه در مسیر رشد قرار داشت و آشکار شد که دستورالعمل‌های اروپایی کشورهای اروپایی کاملاً شکست خورده است. وابستگی ساختاری مانع بزرگی بود که با تجربه خوشبینانه تکامل روبه‌بالا در تقابل بود. نظریه اجتماعی آمریکای لاتین با شکست ضمنی در نبرد برای

تجربه اصلی تولید نظریه انتقادی در نیم‌کره غربی، بین دهه ۱۹۲۰ تا ۱۹۶۰، در فرانکفورت و نیویورک در مؤسسه تحقیقات اجتماعی (Institute for Social Research) اتفاق افتاد. در قلب تحت‌حمله مؤسسه تحقیقات اجتماعی، آثار هورکهایمر، آدورنو و مارکوزه با قدرت می‌تپید. از سوی دیگر، در تاریخ آمریکای لاتین مهمترین هسته خلق نظریه انتقادی در حوزه‌های جامعه‌شناسی و اقتصاد در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شکوفا شد. در آنجا برجسته‌ترین مؤلفان رائول پریش، فرناندو اچ. کاردوسو، داری ریبریو و روی مائورو مارینی بودند. این دو جریان به سبب تشخیص بسیار متفاوتشان درباره مسائل ساختاری و به دلیل تجربیات تاریخی اساساً متمایز روشنفکران دخیلشان کاملاً از هم جدا شدند. به علاوه، جریان آمریکای لاتین در رابطه با نوعی سیاست اکثریت‌پدیدار شد. فقط شناسایی نیروی تعیین‌کننده خاص اعمال‌شده توسط هر موقعیت تاریخی روی روشنفکران و نظریه‌های آنهاست که می‌تواند توضیح‌دهنده وجود چنین شکاف وسیعی میان دو جریانی باشد که منتسب به شاخصه آلمانی‌اند و منابع نظری محوری هر دوشان مارکس و وبر است.

## < مواجهه [مکتب] فرانکفورت با جامعه‌شناسی آمریکای لاتین

روند جهانی‌شدن همان تجربه تاریخی است که پر کردن شکاف موارد ذکر شده را امکان‌پذیر می‌سازد. نیک که بنگریم، هر دو سنت پادزهری در برابر انحراف تاریخ‌ناباوری ایجاد می‌کنند. هورکهایمر متقدم، مارکوزه و جریان آمریکای لاتینی، همگی پیرو مارکس، ابزارهایی را برای تراز کردن انحراف سیاست‌ستیزی عرضه می‌کنند. همین‌طور، به منظور غلبه بر انحراف جدایی‌طلبی، ادغام نقطه‌نظرات پروژه اصلی فرانکفورت و نقد نافذ آدورنو و هورکهایمر به پوزیتیویسم اجتناب‌ناپذیر است. و دست آخر، برای وضع پروژه‌های ترمیمی که اروپامحوری را به‌طور کامل برچیند، لازم است که هم به سنت فرانکفورتی و هم به سنت آمریکای لاتین مراجعه کنیم. تجربه ارتباط آغازین میان این دو جریان این امکان را ایجاد کرد تا برای غلبه بر موانع مشارکت جریان آمریکای لاتین منابع فکری پایه تولید شود.

برای غلبه قطعی بر موانع ذکر شده و بازیابی قوت نظریه انتقادی باید در پارادایم تغییری را پایه‌ریزی کرد که امکان پروراندن نظریه‌های انتقادی جدید جامعه جهانی را فراهم کند. منظور من، عملی نظری است که باید آن را به منزله لحظه تقلیل‌ناپذیر روند پژوهش اجتماعی در نظر گرفت، نقدی که باید موتوری علمی آن را فعال کند، و سپس یک استراتژی تحول اجتماعی شدنی تنظیم کند. به‌علاوه، ضرورت دارد ایده جامعه جهانی پسااروپامحور را بسازیم؛ ایده‌ای که به منزله وحدتی برتر در تعامل میان سه سطح تحقق یابد: (۱) روابط میان عرصه‌های ملی، منطقه‌ای و جهانی، (۲) روابط میان مرکز/پیرامون، (۳) رابطه میان مدرنیته‌ها و امر غیرمدرن.

برنامه فکری جدید مؤسسه تحقیقات اجتماعی به رهبری استفان لسنیچ، بلندپروازانه‌ترین نمودار مسیریابی است که از سال ۱۹۲۳ توسط مکتب فرانکفورت تهیه شده است، به‌طوری‌که این برنامه مسائل ساختاری‌اش را با گنجاندن خود در تجربه تاریخی جهانی‌شدن و با پذیرش تعهد علمی، انتقادی و سیاسی به روند تحول اجتماعی‌ای بسیار فراتر از اروپا توضیح می‌دهد. ■

ارتباط با نویسنده:

Esteban Torres <[e.torres@em.uni-frankfurt.de](mailto:e.torres@em.uni-frankfurt.de)>

صنعتی‌شدن انتقادی می‌شود. با وجود این، پوشش مثبت خود بر پایه باور منطقی به امکان ساخت جامعه‌ای پساپیرامونی به جای جامعه‌ای پسا سرمایه‌داری را حفظ می‌کند. همان‌طور که آموزه‌های مارکس مطرح می‌کند، این نه منفی‌گرایی محض بود و نه مثبت‌گرایی محض. من به دو مسئله ساختاری ارجاع داده‌ام که تا امروز ادامه داشته و با دو تجربه تاریخی در پیوند است. غلبه بر مسائل فقدان آزادی و تداوم توسعه‌نیافتگی نیازمند خلق نظریه‌های انتقادی تازه‌ای است که تجربه تاریخی فعلی جهانی‌شدن (mundialization) را توضیح دهد.

## < انحرافات معاصر: تاریخ‌ناباوری، سیاست‌ستیزی، جدایی‌طلبی

به نظر می‌رسد که اغلب نظریه‌های انتقادی که در حال حاضر در آمریکای لاتین و اروپا در جریانند، قدرت اثرگذاری خود را از دست داده‌اند. به نظر من این به دلیل بازتولید گسترده سه انحراف فکری غالب و همچنین نوعی تقلیل‌گرایی مزمین رخ داده است. اینها عبارتند از: انحراف تاریخ‌ناباوری، انحراف سیاست‌ستیزی، انحراف جدایی‌طلبی. اولی مربوط به نادیده‌گرفتن وزن تجربه‌های تاریخی موقعیت‌مند در تعریف ارائه شده نظریه‌های مسائل ساختاری و همچنین در ایجاد دستورالعمل‌های پژوهش عمومی است. انحراف سیاست‌ستیزی همراه است با تبدیل نقد به هدف فی‌نفسه. و سومین انحراف، انحراف جدایی‌طلبی، خودش را در دو رویه متضاد آشکار می‌سازد: استقلال نظریه انتقادی از تحقیقات جامعه‌شناختی و هدایت مطالعات اجتماعی بدون نظریه انتقادی جامعه، و مهمتر از همه بدون نظریه سرمایه‌داری. هورکهایمر و آدورنو این جنبه واپسین را «جامعه‌شناسی بدون جامعه» می‌خواندند. سرانجام، تقلیل‌گرایی مزمین ناشی از بازتولید گسترده نگرش اروپامحور به جوامع است. محدودیت اصلی و واضح این دیدگاه غالب و خودارجاع تبدیل به نابینایی غیرمنطقی‌ای می‌شود که نقطه آغازش انکار تعجب‌آور روند جهانی‌شدن جوامع است؛ جوامعی که از اواسط قرن بیستم، با تکیه بر جنبش‌های آزادی‌خواهی ملی پیرامون، سطح پیشرفته استعمارزدایی و ظهور بلوک آسیایی، گام‌های پایدار خود را برداشته‌اند.

# < اجماع کربن‌زدایی

برنو برینگل، دانشگاه ایالتی ریودوژانیروی برزیل و دانشگاه کمپلوتنسه مادرید اسپانیا؛ ماریستلا اسوامیا، شورای ملی تحقیقات علمی و فنی و مرکز اسناد و تحقیقات فرهنگ چپ آرژانتین



پرواز با آتروسنه پاچا (سالیناس گرانددس و حوزه‌ی آبگیر گویاتایوک، خوخوی، آرژانتین، ۲۰۲۰). امتیاز عکس: بنیاد آتروسنه و استودیو توماس ساراسنو.

در سال‌های اخیر، گذار اجتماعی‌بوم‌شناختی از موضوعی محدود به گروه‌های کنشگر و دانشمندان به کانون اصلی برنامه‌های سیاسی و اقتصادی معاصر تبدیل شده است. با این حال، دو سؤال مهم این‌جا مطرح می‌شود. اول، در مواجهه با فوریت کربن‌زدایی، تمایلی برای فروکاستن گذار اجتماعی‌بوم‌شناختی — که فهم کامل آن باید سطوح انرژی، تولیدی، غذایی و شهری را دربرگیرد — به گذار انرژی وجود دارد. سؤال دوم به این مربوط می‌شود که گذار انرژی چگونه باید تحقق یابد و چه کسی باید هزینه‌اش را بپردازد.

گذار انرژی، که عمدتاً شرکت‌های بزرگ و دولت‌های شمال جهانی به سمت انرژی ظاهراً «پاک» هدایتش می‌کنند، فشار را بر جنوب جهانی افزایش می‌دهد. با حرکت چین، ایالات متحده و اروپا به سمت کاهش مصرف سوخت‌های فسیلی، قربانگاه‌های جدیدی در پیرامون جهانی ایجاد می‌شوند. چند نمونه از این پویایی داریم: استخراج کبالت و لیتیوم برای تولید باتری‌های پیشرفته خودروهای الکتریکی پیامدهای هولناکی برای به‌اصطلاح «مثلث لیتیوم» در

انسان و غیرانسان تأثیر می‌گذارد، تنوع زیستی را بیشتر به خطر می‌اندازد و اکوسیستم‌های راهبردی را نابود می‌کند. جنوب جهانی بار دیگر به مخزن منابع به‌ظاهر پایان‌ناپذیر تبدیل می‌شود؛ منطقه‌ای که مواد معدنی راهبردی‌اش برای گذار انرژی شمال جهانی استخراج می‌شوند و زباله‌ها و آلودگی‌های حاصل از این «انقلاب صنعتی» جدید به آن سرازیر می‌شوند.

### < استعمار سبز و گرفتاری دوسره

اجماع کربن‌زدایی رنگ‌بوی امپریالیسم بوم‌شناختی و استعمار سبز را دارد. این اجماع نه تنها به رویه‌های بوم‌شناختی نواستعماری، بلکه به تفکر بوم‌شناختی نواستعماری جان می‌دهد. برای مثال، دولت‌ها و شرکت‌ها اغلب از انگاره «فضای خالی» رایج در ژئوپلیتیک امپریالیستی استفاده می‌کنند. این انگاره، که مکمل مفهوم راتزلی «فضای زیستی» (Lebensraum) است، در گذشته باعث بوم‌کشی و قوم‌کشی بومی می‌شد — و بعداً به ترویج سیاست‌های «توسعه» و «استعمار» سرزمین‌ها کمک می‌کرد — و امروزه برای توجیه زیاده‌خواهی سرزمینی برای سرمایه‌گذاری در انرژی «سبز» به کار می‌رود.

به این ترتیب، قطعه‌زمین‌هایی وسیع در مناطق کم‌جمعیت روستایی «فضاهای خالی» مناسبی برای ساخت آسیاب بادی یا نیروگاه هیدروژنی قلمداد می‌شوند. این تفکرات ژئوپلیتیک مربوط به گذار و تحول شرکت‌ها، روابطی استعماری را بازتولید می‌کنند که نمی‌توان آن‌ها را فقط در حکم تحمیل از بیرون به درون، از شمال به جنوب، دید. در بسیاری از موارد، پای نوعی «استعمار سبز داخلی» در میان است که با تکیه بر ائتلاف‌های استعماری و روابط نخبگان داخلی و نخبگان جهانی، برای پیشروی استخراج‌گرایی سبز زمینه‌سازی می‌کند. باید توجه کنیم که اجماع کربن‌زدایی، به نام «گذار سبز»، بر سرزمین‌های شمال جهانی هم فشار وارد می‌کند، اما این فشار با پیامدها و مقیاس چنین فرایندهایی در پیرامون جهانی‌شده متفاوت است.

علاوه بر این، موقتی بودن و نحوه اجرای اجماع کربن‌زدایی حتی میان مروجانش اختلافاتی ایجاد می‌کند. به نظر می‌رسد بدتر شدن رفتارها و سیاست‌های آشفته و پریشان — یا به تعبیر گرگوری بیتسون، گرفتاری دوسره (به کتاب [گام‌هایی برای بوم‌شناسی ذهن](#) مراجعه کنید) — نشانه بحران‌های چندگانه تمدنی است. گروهی گرچه از اهمیت کربن‌زدایی آگاهند، می‌خواهند آن را تا استخراج آخرین قطره نفت به تعویق بیندازند، نمونه‌اش هم بسیاری از شرکت‌های سوخت فسیلی و لابی‌گری آن‌ها با دولت‌ها، مثال دیگرش اعلامیه جو بایدن، رئیس‌جمهور ایالات متحده، که بر خلاف وعده انتخاباتی‌اش، در مارس ۲۰۲۳ پروژه ویلو را تأیید کرد؛ پروژه‌ای که گسترش میدان نفتی در منطقه شمالگانی آلاسکا را ممکن می‌کند و در نتیجه اکوسیستم بسیار شکننده‌ای را به خطر می‌اندازد که حالا هم دچار مشکل ذوب شدن یخ‌ها به سبب گرمایش زمین است. مثالی دیگر از اتحادیه اروپا می‌آید که ضمن تلاش برای گسترش پیمان سبز اروپا، در اواسط سال ۲۰۲۲ تشدید بحران انرژی به سبب جنگ اوکراین را بهانه کرد و تصمیم گرفت استفاده از زغال‌سنگ را از سر بگیرد.

اجماع کربن‌زدایی افق مبارزه با تغییر اقلیمی را به آنچه کامیلا مورنو، پژوهشگر برزیلی، [متریک کربن](#) می‌نامد، محدود می‌کند: روشی محدود برای سنجش

آمریکای لاتین و شمال آفریقا دارد. تقاضای فزاینده برای چوب بالسا — که در منطقه آمازونی اکوادور فراوان است — به منظور ساخت توربین‌های بادی چین و کشورهای اروپایی سبب نابودی جوامع، سرزمین‌ها و تنوع زیستی می‌شود. یا مناقصه‌های جدید برای پروژه‌های بزرگ پنل‌های خورشیدی و زیرساخت‌های هیدروژنی به زمین‌خواری دامن می‌زند.

میان کنشگران و در پژوهش‌های انتقادی، این فرایند به «استخراج‌گرایی سبز» یا «استعمار انرژی‌محور» معروف شده: پویایی جدید استخراج و تصاحب سرمایه‌دارانه مواد خام، کالاهای طبیعی و نیروی کار، به‌ویژه (گرچه نه منحصر) در جنوب جهانی، به منظور گذار به انرژی سبز. استعمار انرژی اساس و بنیان نوعی اجماع سرمایه‌دارانه جدید است که ما آن را اجماع کربن‌زدایی می‌نامیم.

### < اجماع کربن‌زدایی چیست؟

اجماع کربن‌زدایی توافق جهانی جدیدی است که در پی تغییر نظام انرژی است: گذار از نظام انرژی مبتنی بر سوخت فسیلی به نظام انرژی بی‌کربن (یا کم‌کربن) که مبتنی بر انرژی‌های «تجدیدپذیر» است. ترجیح‌بند این اجماع مبارزه با گرمایش جهانی و بحران اقلیمی است و برای گذار انرژی از طریق برقی‌سازی مصرف و دیجیتالی‌سازی زمینه‌سازی می‌کند. این اجماع بر هدفی مشترک و عموماً پذیرفته‌شده استوار است. در جهانی که زخم فروپاشی را بر تن دارد، چه کسی می‌تواند با کربن‌زدایی و خنثی‌سازی اقلیمی (climate neutrality) مخالفت کند؟ مسئله اصلی این نیست که چه باید کرد، بلکه این است که چگونه باید انجامش داد.

این کربن‌زدایی هژمونیک در پی تمرکززدایی نظام انرژی، مراقبت از طبیعت، یا عدالت جهانی اقلیمی نیست، بلکه انگیزه‌های دیگری دارد، انگیزه‌هایی مانند بهره‌مندی از مشوق‌های مالی جدید، کاهش وابستگی به انرژی برخی کشورها، گسترش موقعیت‌های مناسب بازار، یا ترسیم تصویری بهتر از شرکت‌ها. کربن‌زدایی نه در حکم جزئی از فرایند گسترده‌تر تغییر نمایه سوخت‌وساز جامعه (الگوهای تولید، مصرف، گردش کالا و تولید زباله)، بلکه در حکم هدف در نظر گرفته می‌شود. گرچه خطیر بودن وضعیت اضطرار اقلیمی پذیرفته شده، با توجه به تشدید بهره‌کشی از منابع طبیعی و ماندگاری ایدئولوژی رشد اقتصادی نامحدود، سیاست‌های فعلی نه تنها کافی نیستند، بلکه آثار منفی خطرناکی دارند.

اجماع کربن‌زدایی مدام گفتمان پتانسیل و نوآوری فناورانه را به کار می‌گیرد و در عین حال، به‌صراحت از «کسب‌وکار سبز»، «تأمین مالی اقلیمی»، «راهکارهای طبیعت‌منا»، «معدن‌کاوی هوشمند اقلیمی»، «بازارهای کربن» و اشکال مختلف سرمایه‌گذاری مخاطره‌آمیز حمایت می‌کند. به بیان مختصر، نوعی گذار پیشنهاد شده که بر منطقی اساساً تجاری استوار است، نمودی شدیداً دیجیتالی دارد، و کالاهای جدید و اشکال پیچیده کنترل اجتماعی و سرزمینی را تولید می‌کند.

در نمونه دیگری از بازی با لفظ «تاب‌آوری»، مرحله جدیدی از سلب مالکیت زیست‌محیطی جنوب جهانی در جریان است که بر زندگی میلیون‌ها

نظارتی منجر به بالاترین سودآوری شرکت وجود دارد. مثلاً در توافق‌نامه‌های تجاری دوجانبه جدیدی که اتحادیه اروپا مشغول مذاکره درباره آن‌هاست، بندهایی درباره انرژی و مواد خام گنجانده شده‌اند تا دسترسی به مواد معدنی ضروری دوره گذار تضمین شود. در این زمینه، اتحادیه اروپا اخیراً پیشنهادی برای مقررات مواد خام حیاتی ارائه کرده است که ظاهراً هدفش تضمین تأمین امن و پایدار مواد خام حیاتی برای اتحادیه اروپا است. با این حال، همان‌طور که در گزارش پژوهشکده شرکت‌های چندملیتی توضیح داده شده، استراتژی پیشنهادی اتحادیه اروپا به عرضه پایدار مواد معدنی حیاتی برای اروپا نمی‌انجامد، زیرا مخاطرات موجود برای حقوق بشر و محیط زیست را تشدید می‌کند، پویایی اقتصادی کشورهای شریک را تضعیف می‌کند و مصرف ناپایدار در کشورهای ثروتمند را همچنان افزایش می‌دهد.

### < ویژگی‌های جدید: رقابت قدرت‌های امپریالیستی، امنیت انرژی و استعمار اقلیمی

در کنار این خطوط تداوم، چیزهای نوظهوری نیز وجود دارد. یکی از ویژگی‌های اساسی اجماع کربن‌زدایی پیچیدگی روابط نواستعماری در جهانی چندقطبی است که رقابت قدرت‌های امپریالیستی پای ثابت آن است. فقط اتحادیه اروپا نیست که به سبب کمبود مواد معدنی ضروری، در پی دسترسی مستقیم به آن‌هاست. چین هم، گرچه این مواد را دارد، موقعیت بسیار خوبی در جنوب جهانی برای خود دست و پا کرده و تقریباً دو دهه است که سرمایه‌گذاری‌هایی تهاجمی در بخش‌های استخراج استراتژیک انجام داده و روابطی با این منطقه برقرار کرده که با روابط ایالات متحده و اروپا با آن متفاوت است.

یکی از وجوه خاص اتکای جدید چین به کشورهای آمریکای لاتین و آفریقا — چین شریک تجاری اصلی تقریباً همه این کشورهاست — این است که گرچه سرمایه‌گذاری‌های این کشور بلندمدت‌اند و در بخش‌های مختلف (کسب‌وکار کشاورزی، معدن، نفت یا زیرساخت‌های مرتبط با فعالیت‌های استخراجی) انجام می‌شوند، این کشور از نظر انتقال فناوری — به‌ویژه در مورد گذار سبز — تمایل دارد از فناوری‌های پیشرفته خودش استفاده کند که گاهی شامل استفاده از نیروی کار چینی نیز می‌شود.

ایالات متحده هم رقابت قدرت‌های امپراتوری را کامل می‌کند. گرچه ظاهراً در بیانیه‌های وزارت امور خارجه آمریکا نشانی از این رقابت نمی‌بینیم، لورا ریچاردسون، رئیس دفتر فرماندهی جنوب، در چند مورد، منافع راهبردی ایالات متحده در آمریکای جنوبی (از جمله در حوزه آب، نفت و لیتیوم) را به‌وضوح بیان کرده است. در نهایت، باید اضافه کنیم که روسیه، به عنوان یک کشنگر مایل به قدرت‌نمایی هژمونیک در جهان چندقطبی، در مناقشه بر سر گذار انرژی، از قدرت‌های فوق‌الذکر بسیار عقب‌تر است.

یکی دیگر از وجوه تمایز مهم این سه اجماع نقش دولت است. می‌دانیم که وجه مشخصه اجماع واشینگتن منطق دولت حداقلی است و اجماع کالایی خواستار دولت نسبتاً نظارتگر، اما در اتحاد نزدیک با سرمایه فراملی، است. به نظر می‌رسد که اجماع کربن‌زدایی هم به نوبه خودش ظهور نوع جدیدی از نودولت‌گرایی برنامه‌ریز را رقم زده است؛ دولتی که در برخی موارد به دولت

کمیت کربن تنها بر اساس مولکول‌های دی‌اکسیدکربن، که حکم نوعی ارز را برای مبادلات بین‌المللی دارد و باعث این توهم می‌شود که کاری برای مقابله با تخریب محیط زیست انجام شده است. به این ترتیب، مشکل اساسی پوشانده می‌شود و ما نه تنها به آلوده‌سازی ادامه می‌دهیم، بلکه خود آلودگی هم عرصه جدیدی برای کسب‌وکار می‌شود (مثلاً از طریق تجارت افسان انتشار گازهای گلخانه‌ای). محدودیت‌های طبیعی و زیست‌محیطی زمین همچنان نادیده گرفته می‌شوند، زیرا تا زمانی که مدل‌های حرکتی و الگوهای مصرف تغییر نکنند، هیچ مقدار لیتیوم یا مواد معدنی حیاتی برای ما کافی نخواهد بود.

بنابراین، نباید گذار را صرفاً به تغییر ماتریس انرژی، که تداوم مدلی ناپایدار را تضمین می‌کند، فرو کاست. اجماع کربن‌زدایی، با مطرح کردن گذار انرژی شرکت‌محور کوتاه‌برد، الگوی توسعه هژمونیک را حفظ می‌کند و برای حفظ سبک زندگی و مصرف فعلی، به‌ویژه در کشورهای شمال و ثروتمندترین بخش‌های اقتصاد جهانی، به شکاف متابولیک شتاب می‌دهد. منطق پسافسیلی‌ای که اجماع کربن‌زدایی ترویج می‌کند به گذار شرکت‌محور، تکنوکراتیک، نواستعماری و ناپایدار می‌انجامد.

### < تداوم اجماع سرمایه‌دارانه پیشین: ناگزیری، تسخیر شرکتی، و استخراج‌گرایی

بیباید از منظر فرایند اجتماعی تاریخی به اجماع کربن‌زدایی نگاه کنیم. ما شاهد تداوم اجماع‌های سرمایه‌دارانه پیشین، یعنی اجماع واشینگتن و اجماع کالاهای هستیم. اجماع اول نوعی گفتمان ناگزیری مبناست که می‌گوید هیچ جایگزینی برای این اجماع‌ها وجود ندارد. برای مثال، اجماع کالاهای بر این اساس شکل گرفته که بر سر ماهیت تغییرناپذیر پویایی استخراج‌گرایی حاصل از تقاضای جهانی فزاینده برای مواد خام توافق وجود دارد و بدیل‌های دیگر امکان‌پذیر نیستند. به همین ترتیب، اجماع کربن‌زدایی امروز به دنبال جا انداختن این باور است که با توجه به فوریت‌های اقلیمی، هیچ نوع گذار و تغییر دیگری محتمل نیست و تنها گذار «واقع‌بینانه» گذار شرکت‌محور است.

دوم، همه این اجماع‌ها تلویحاً از تمرکز چشمگیر قدرت در دستان کشنگران غیردموکراتیک (شرکت‌های بزرگ، کشنگران مالی و سازمان‌های بین‌المللی) حکایت می‌کنند؛ تمرکزی که هر گونه امکان حکومت‌داری دموکراتیک را تضعیف می‌کند، مخصوصاً در شرایط «گذار». این روند دو پیامد دارد. از یک سو، می‌بینیم که شرکت‌ها فضاهای حاکمیتی را تسخیر کرده‌اند، از جمله عرصه‌هایی مانند کنفرانس احزاب (COP) که به عنوان عالی‌ترین نهاد کنوانسیون چهارچوب سازمان ملل متحد درباره تغییر اقلیمی باید مجمعی چندجانبه برای پیشبرد مبارزه با تغییر اقلیمی باشد. در عوض، چنین فضاهایی بیشتر و بیشتر به نمایشگاه‌های تجاری سرمایه‌داری سبز تبدیل شده‌اند که روابط قدرت انرژی شمال و جنوب را حفظ می‌کند. از سوی دیگر، از ابتدا تا انتهای زنجیره‌های جهانی، قدرت شدیداً در شرکت‌های بزرگ متمرکز است.

سوم، جست‌وجوی مداوم برای گسترش مرزهای سرمایه‌داری مستلزم ترویج کلان‌پروژه‌هایی با هدف کنترل، استخراج و صادرات منابع طبیعی است. برای این منظور، تعهد روشنی به تضمین «امنیت حقوقی» سرمایه با مبانی قانونی و

معدنی به اصطلاح حیاتی ضروری برای گذار انرژی هم در کانون تمرکزند، موادی مانند لیتیوم، کبالت، گرافیت، و ایندیم، و همچنین خاک‌های کمیاب. در هر دو مورد، استخراج و صادرات مواد خام پیامدهای فاجعه‌باری به لحاظ تخریب اکولوژیک و ایجاد وابستگی دارد. با این حال، موضوع مهمی که استخراج‌گرایی سبز را از استخراج‌گرایی قدیمی متمایز می‌کند، گفتمان به کارگرفته شده برای مشروعیت‌بخشی به آن است، زیرا کنشگران مروجش ادعا می‌کنند که پایدار است و تنها راه ممکن برای مدیریت وضع اضطراری اقلیمی است.

در مجموع، درک تغییرات سال‌های اخیر در حوزه مسائل اقلیمی و اکولوژیک ضروری است. علاوه بر دشمنان کلاسیک، اجماع کربن‌زدایی در نقش چهارچوبی پیچیده‌تر و بغرنج‌تر ظاهر شده که جنبش‌های اجتماعی و آلترناتیوها باید با آن مبارزه و مقابله کنند. ■

ارتباط با نویسندگان:

Breno Bringel <[brenobringel@iesp.uerj.br](mailto:brenobringel@iesp.uerj.br)> / Twitter: [@brenobringel](https://twitter.com/brenobringel)

Maristella Svampa <[maristellasvampa@gmail.com](mailto:maristellasvampa@gmail.com)> / Twitter: [@SvampaM](https://twitter.com/SvampaM)

شرکت‌های زیست‌محیطی شبیه‌تر است و گذار سبز را با ترویج سرمایه‌های دولتی خصوصی و مالی‌سازی طبیعت ترکیب می‌کند. گذارهای سبزی که نهادهای دولتی و دولت راهبرشان هستند، معمولاً در چهارچوب پویایی استیلائی منافع خصوصی بر بخش عمومی به گذار شرکت‌محور می‌نگرند، تسهیلش می‌کنند و به آن می‌پیوندند. با این حال، ممکن است دولت در مواجهه با چرخه‌های اعتراضی شدید به دنبال بازیابی استقلال نسبی‌اش از طریق ترویج گذارهای بوم‌اجتماعی‌ای باشد که مرکززدایی و تمرکززدایی قدرت شرکت‌ها را تشویق می‌کند.

به همین ترتیب، اگرچه اجماع کالاها و اجماع کربن‌زدایی منطق استخراجی دارند، دامنه محصولات و مواد معدنی مورد نیاز گسترش یافته است. در اجماع اول، چنین محصولاتی اساساً محصولات غذایی، هیدروکربن‌ها و مواد معدنی مانند مس، طلا، نقره، قلع، بوکسیت و روی هستند. اما در اجماع دوم، مواد

# < گذار انرژی در شمال آفریقا: استعمار، سلب مالکیت، و تملک اجباری

حمزه حموشن، کمپین همبستگی نهادهای فراملی و الجزایر



ممکن است بعضی نمونه‌های گذار به انرژی‌های تجدیدپذیر استخراج‌گرایانه باشند و رویه‌های سلب مالکیت، وابستگی‌ها و هژمونی‌های موجود را حفظ کنند. مثال‌هایی از منطقه شمال آفریقا (به‌ویژه در مراکش) به ذهن متبادر می‌شود که همگی نشان می‌دهند استعمار انرژی چگونه از طریق استعمار سبز یا چپاول سبز بازتولید می‌شود.

نیروگاه خورشیدی ورزازات، مغرب. امتیاز عکس: iStock، ۲۰۲۰.

هدف مراکش برای افزایش سهم انرژی‌های تجدیدپذیر به ۵۲ درصد در ترکیب انرژی خود تا سال ۲۰۳۰، از نظر ظرفیت تأسیساتی، ستودنی است. با این حال، اگر آنچه برای ما اهمیت دارد صرفاً هر نوع گذاری نباشد، بلکه در پی

<<



بایر فقط زیستگاه بوته‌های کوچک است و زمینش به دلیل کم‌آبی برای توسعه کشاورزی مناسب نیست؛ جمله‌ای که یادآور روایت زیست‌محیطی استعماری مستمری است که به زمین‌ها برچسب بی‌ارزش یا بی‌مصرف بودن می‌زند تا بشود برای سرمایه‌گذاری در حوزه انرژی سبز مصادره‌شان کرد. این روایت در اوایل دهه ۲۰۱۰ برای پشتیبانی از پروژه نیروگاه ورزازات هم به کار رفته بود و کسی در همان زمان گفته بود:

«دست‌اندرکاران پروژه طوری حرف می‌زنند که انگار این‌جا بیابانی بی‌مصرف است، اما این‌جا برای مردمش بیابان نیست، مرتع است. سرزمین‌شان است. آینده آن‌ها در این زمین است. وقتی زمین را می‌گیری، انگار هوا را از من می‌گیری.»

گزارش بانک جهانی به این بسنده نمی‌کند، بلکه می‌گوید «تحصیل زمین برای این پروژه هیچ تأثیری بر معیشت جوامع محلی نخواهد گذاشت.» با این حال، قبیله دام‌پرور و رمه‌گردان (transhumant) سیدی‌ایاد که قرن‌هاست از این زمین‌ها به عنوان چراگاه دام‌ها استفاده می‌کند، نظر دیگری دارد. حسن الغازی، چوپان جوان، سال ۲۰۱۹ به یکی از کنشگران انجمن وضع مالیات بر تراکنش‌های مالی و دفاع از شهروندان مراکش گفت:

«شغل ما دامداری است و حالا این پروژه زمینی را که چراگاه گوسفندهای ماست اشغال کرده. آن‌ها ما را در پروژه استخدام نمی‌کنند و خارجی‌ها را استخدام می‌کنند. زمینی که ما در آن زندگی می‌کنیم اشغال شده. خانه‌هایی را که می‌سازیم خراب می‌کنند. ما مظلومیم. منطقه سیدی‌ایاد ظلم دیده. فرزندانش مظلوم‌اند و حقوق آن‌ها و اجدادشان ضایع شده. ما «بی‌سوادها» بی‌هستیم که خواندن و نوشتن بلد نیستیم... بچه‌هایی که می‌بینید مدرسه نرفته‌اند... جاده‌ها و راه‌ها بسته شده‌اند... در نهایت، ما نامرئی هستیم. برای آن‌ها انگار وجود نداریم. ما از مسئولان می‌خواهیم به وضعیت ما و مناطق ما توجه کنند. با چنین سیاست‌هایی، ما انگار وجود نداریم. بهتر است بمیریم، بهتر است بمیریم!»

### < اعتراض و مقاومت

در این بستر سلب مالکیت، فلاکت، توسعه‌نیافتگی و ظلم اجتماعی، مردم سیدی‌ایاد از سال ۲۰۱۷ با حرکت‌هایی اعتراضی، نارضایتی‌شان را اعلام کرده‌اند. آن‌ها در فوریه ۲۰۱۹ تحصنی برگزار کردند که به دستگیری و صدور حکم حبس دوازده‌ماهه سعید اوبا میمون، یکی از اعضای اتحادیه کشاورزان خرده‌پا و کارگران جنگل، انجامید.

مصطفی ابوبکیر، یکی دیگر از اعضای اتحادیه کارگری که از مبارزه قبیله سیدی‌ایاد حمایت کرده، شرح می‌دهد که این زمین‌ها چگونه بدون موافقت جوامع محلی که دهه‌ها محرومیت اجتماعی اقتصادی را تحمل کرده‌اند، حصارکشی شده‌اند و هیچ‌کس اجازه ورود به آن‌ها را ندارد. او بر تضاد ابرپروژه‌های توسعه‌ای دولت مراکش با فقدان زیرساخت‌های اساسی در سیدی‌ایاد انگشت می‌گذارد و به جنبه دیگری از غضب و چپاول منابع هم اشاره می‌کند: تاراج منابع آب در منطقه در عتافیلالت برای اجرای پروژه‌های عظیمی که جوامع محلی می‌گویند سودی از آن‌ها نمی‌برند (آب نیروگاه خورشیدی میدلت از سد حسن دوم در همان حوالی تأمین می‌شود). در وضعیت دشوار <<

«گذار عادلانه» ای باشیم که به جای تعمیق محرومیت اجتماعی اقتصادی فقرا و حاشیه‌نشینان، به آن‌ها سود برسانند، ارزیابی انتقادی این هدف ضروری است.

نیروگاه خورشیدی ورزازات در سال ۲۰۱۶، درست پیش از برگزاری مذاکرات اقلیمی در مراکش، راه‌اندازی شد. این نیروگاه به عنوان بزرگ‌ترین نیروگاه خورشیدی جهان ستوده شد و پادشاهی مراکش در هیئت قهرمان انرژی‌های تجدیدپذیر ظاهر شد. اما اگر کمی به عمق موضوع برویم، تصویر دیگری می‌بینیم. نکته اول این‌که این نیروگاه، بدون موافقت یا رضایت جوامع کشاورز-دام‌پرور آمازیغ، در زمینی سه‌هزار هکتاری که به این جوامع تعلق داشت، ساخته شد؛ نمونه‌ای از زمین‌خواری با هدفی به‌ظاهر سبز («چپاول سبز»). دوم، این ابرپروژه را شرکت‌های خصوصی هدایت می‌کنند و با وام هنگفت نه‌میلیارد دلاری از بانک جهانی، بانک سرمایه‌گذاری اروپا و دیگران ساخته شده است. بازپرداخت این وام را دولت مراکش ضمانت کرده، که به طور بالقوه به معنای بدهی عمومی بیشتر برای کشوری است که در حال حاضر هم بیش‌ازحد بدهکار است. سوم، این پروژه آن قدرها که ادعا می‌شود سبز نیست. استفاده از انرژی خورشیدی متمرکز مستلزم مصرف مقدار چشمگیری آب برای خنک کردن و تمیز کردن پنل‌هاست. در منطقه‌ای نیمه‌خشک مثل ورزازات، اختصاص آب آشامیدنی و زراعی به چنین کاری بسیار ظالمانه است.

پروژه «نور میدلت» فاز دوم طرح انرژی خورشیدی مراکش است و ظرفیت انرژی هدفش از ظرفیت نیروگاه ورزازات هم بیشتر است. این نیروگاه ترکیبی از فناوری‌های خورشیدی متمرکز و فتوولتائیک را به کار می‌گیرد و با ۸۰۰ مگاوات برنامه‌ریزی شده برای فاز اولش، از مهم‌ترین پروژه‌های خورشیدی جهان است که فناوری‌های خورشیدی متمرکز و فتوولتائیک را با هم ترکیب می‌کند. در مه ۲۰۱۹، کنسرسیومی متشکل از شرکت انرژی‌های تجدیدپذیر ا.د.ف. (فرانسه)، شرکت مصدر (امارات متحده عربی)، و شرکت سبز آفریقا (غول تجاری مراکشی) با برنده شدن در مناقصه این پروژه، برای ساخت و اداره تأسیساتش به مدت ۲۵ سال با مشارکت سازمان انرژی خورشیدی مراکش انتخاب شد. این پروژه بیش از دو میلیارد دلار بدهی به بانک جهانی، بانک توسعه آفریقا، بانک سرمایه‌گذاری اروپا، آژانس توسعه فرانسه و شرکت خدمات مالی ک‌ا.ف.و. در پی داشته است.

پروژه در سال ۲۰۱۹ آغاز شد و انتظار می‌رود در سال ۲۰۲۴ به بهره‌برداری برسد. مجتمع خورشیدی نور میدلت در زمینی به مساحت ۴۱۴۱ هکتار در فلات ملویه العلیا در مرکز مراکش، حدود بیست کیلومتری شمال شرقی شهر میدلت، ساخته خواهد شد. تا پیش از این، مجموع ۲۷۱۴ هکتار از این زمین را سه جامعه کشاورزی قومی آیت‌وفلا، آیت‌راحوالی و آیت‌مسعودالی به صورت اشتراکی/جمعی اداره می‌کردند. همچنین حدود ۱۴۲۷ هکتار از این زمین‌ها اراضی جنگلی بودند و همین جوامع مدیریت‌شان می‌کردند. اما این زمین‌ها بر اساس قوانین و مقررات ملی‌ای که سلب مالکیت برای تأمین منافع عمومی را ممکن می‌کنند، از مالکان‌شان مصادره شده‌اند. دیوان اداری مراکش در ژانویه ۲۰۱۷ حکم مصادره زمین‌ها به نفع سازمان انرژی خورشیدی مراکش را صادر کرد و این رأی در مارس ۲۰۱۷ علنی شد.

### < روایت زیست‌محیطی استعماری

بانک جهانی در پژوهشی در سال ۲۰۱۸ تأکید کرد «این سرزمین شنی و

انرژی حفظ می‌شوند و ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مولد نابرابری، فقر و سلب مالکیت دست‌نخورده باقی می‌مانند.

در حال حاضر، سه نیروگاه بادی در صحرای غربی اشغالی وجود دارند، چهارمی در بوجدور در دست ساخت است، و چندتایی هم هنوز در مرحله برنامه‌ریزی‌اند. مجموع ظرفیت‌های این مزارع بادی بیش از هزار مگاوات خواهد بود. این مزارع بادی زیرمجموعه شرکت انرژی بادی ناروا هستند که به هلدینگ خانواده سلطنتی مراکش تعلق دارد. حدود ۹۵ درصد انرژی‌ای را که شرکت دولتی فسفات آسی‌پی برای بهره‌برداری از ذخایر تجدیدناپذیر فسفات صحرای غربی در بوکراع نیاز دارد، آسیاب‌های بادی تولید می‌کنند. در مجموع، ۲۲ توربین بادی زمینس در مزرعه ۵۰ مگاواتی فم‌الواد که از سال ۲۰۱۳ عملیاتی شده، انرژی تجدیدپذیر تولید می‌کنند.

در نوامبر ۲۰۱۶، همزمان با مذاکرات اقلیمی سازمان ملل متحد (COP22)، شرکت عربستانی آکوپاور قراردادی برای توسعه و راه‌اندازی مجموعه‌ای از سه نیروگاه خورشیدی فتوولتائیک با ظرفیت کل ۱۷۰ مگاوات با سازمان انرژی خورشیدی مراکش امضا کرد. دو نیروگاه از این سه (که امروز فعال هستند)، با مجموع ظرفیت ۱۰۰ مگاوات، نه در مراکش، بلکه در منطقه اشغالی (العیون و بوجدور) واقع شده‌اند. سومین نیروگاه خورشیدی هم قرار است در العرکوب، نزدیک داخله، ساخته شود. این پروژه‌های سوخت تجدیدپذیر با همدستی سرمایه‌گذاران و شرکت‌های خارجی وسیله‌ای هستند برای تثبیت اشغالگری از طریق تعمیق روابط مراکش با سرزمین‌های اشغالی.

در چنین بستری، بسیار مهم است که پوسته لفاظی درباره «پاکیزگی»، «درخشندگی» و «کاهش انتشار کربن» را پس‌بزنیم و ماهیت واقعی گذار به انرژی‌های تجدیدپذیر را ببینیم و بررسی کنیم. به نظر می‌رسد نقطه اشتراک همه این پروژه‌ها و جنجال‌های پیرامون‌شان این فرض عمیقاً اشتباه است که باید از هر حرکتی به سوی انرژی‌های تجدیدپذیر استقبال کرد و هر نوع گذار از سوخت‌های فسیلی، صرف‌نظر از چند و چون تحقیقش، ارزشمند است. باید به‌صراحت بگوییم که بحران اقلیمی پیش‌رو را نمی‌شود صرفاً به گردن سوخت‌های فسیلی انداخت، بلکه علت اصلی‌اش بهره‌گیری ناپایدار و مخرب از این سوخت‌ها برای تغذیه ماشین سرمایه‌داری است. بنابراین گذار سبز و عادلانه باید اساساً نظام اقتصادی جهانی ما را که در سطح اجتماعی، اکولوژیکی یا حتی بیولوژیکی مفید نیست، دگرگون و استعمارزدایی کند. ■

ارتباط با نویسنده:

Hamza Hamouchène <hamza.hamouchene@gmail.com>

Twitter: @BenToumert

آوارگی گله‌داران خرده‌پا، تمرکز ثروت در دست افرادی محدود، کالایی شدن بازار دام، و خشکسالی مزمن، پروژه خورشیدی میدلت تهدیدهای جدی‌تری برای معیشت این جوامع دام‌پرور به همراه می‌آورد و آن‌ها را بیشتر به حاشیه می‌راند.

علاوه بر ابراز نگرانی جوامع سیدی‌ایاد درباره این پروژه، برخی از زنان جنبش سالیات نیز خواستار حق خود برای دسترسی به زمین‌های منطقه در عه‌تافیالالت و دریافت غرامت مناسب در ازای ساخت نیروگاه خورشیدی در زمین اجدادی‌شان شده‌اند. مقصود از «زنان سالیات» زنان قبایل مراکشی است که در زمین‌های جمعی زندگی می‌کنند. جنبش زنان سالیات اوایل دهه ۲۰۰۰ در واکنش به کالایی‌سازی و خصوصی‌سازی گسترده زمین‌های اشتراکی پا گرفت. وقتی زمین قبیله‌ای خصوصی یا تقسیم می‌شد، زنان قبیله هم حقوق و سهم مساوی می‌خواستند. با وجود ارباب، دستگیری و حتی محاصره دولتی، این جنبش در سراسر کشور گسترش یافته و زنان مناطق مختلف زیر بیرق برابری و عدالت گرد آمده‌اند.

با وجود همه این نگرانی‌ها و ستم‌ها، پروژه با حمایت پادشاهی، نظام حکومتی سرکوبگر و دستگاه تبلیغاتی‌اش پیش می‌رود. منطق برون‌سپاری هزینه‌های اجتماعی‌بوم‌شناختی و جابه‌جایی آن‌ها در فضا و زمان، که وجه مشخصه استخراج‌گرایی سرمایه‌دارانه است، پایانی ندارد.

### < استعمار سبز و اشغال صحرای غربی

برخی پروژه‌ها در مراکش، مانند پروژه‌های نیروگاه خورشیدی ورزازات و نور میدلت، در تعریف «چپاول سبز» می‌گنجد اما بهره‌کنشی از زمین و منابع برای اهداف ظاهراً زیست‌محیطی و پروژه‌های تجدیدپذیر مشابه (خورشیدی و بادی) در سرزمین‌های اشغالی صحرای غربی را به‌درستی می‌توان «استعمار سبز» نامید؛ اقداماتی که خلاف خواست صحرائشینان و در سرزمین اشغالی آن‌ها انجام می‌شوند.

استعمار سبز را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: گسترش روابط استعماری مبتنی بر غارتگری و سلب مالکیت (و همچنین انسانیت‌زدایی از دیگری) به دوران سبز انرژی‌های تجدیدپذیر، همراه با انتقال هزینه‌های اجتماعی‌محیطی به کشورها و جوامع پیرامونی. نظام همان نظام سابق است، اما با منبع انرژی متفاوت: انرژی سبز به جای سوخت فسیلی. الگوهای جهانی تولید و مصرف

# < استعمار داخلی و سبب در آفریقا

نیمو باسی، بنیاد سلامتِ مادر زمین نیجریه



معدن‌کاوی در آفریقا. امتیاز عکس: iStock, Africanway. ۲۰۱۲.

استعمار سبز شکل امتداد یافته و ممزوج استعمار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فرهنگی است. این بنا بر نوعی استعمارزدگی عمیق استوار است که برای مثال، رهبران آفریقایی را به باور به نظام بین‌المللی حفاظت از میراث سوق داده است. چنین رهبرانی از استانداردهای به‌اصطلاح بین‌المللی یا بیگانه برای پیشبرد منافع خود استفاده کرده‌اند. استعمار، علاوه بر حفظ پایگاهش، این تفکر را میان نخبگان محلی رواج داد که برای کسب درآمد نقدی در ازای مواد طبیعی و نیروی کار، به اقتصادهای خارجی چشم داشته باشند. دولت‌های نواستعماری این الگوی تلاش برای جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را حفظ کرده‌اند؛ الگویی که عمدتاً نیروی کار و مواد خام را در ازای ارزش خارجی‌ای که ارزش آن در خارج از کشور مشخص می‌شود، به کار می‌گیرد.

فانون می‌دید که ساختارهای استعماری چگونه ملت‌ها را تکه‌تکه می‌کنند و ذهنیت‌هایی را می‌پروراند که مانع تلاش برای وحدت آفرین می‌شوند. فانون توضیح می‌دهد که نخبگان سیاسی چگونه خود را در حکم فرصت‌آفرین برای ملت‌هایشان می‌بینند و رانت‌خواهی را موتور پیشرفت. این توضیح می‌دهد که چرا رهبران کنونی همچنان پافشاری می‌کنند که بهره‌برداری از سوخت‌های فسیلی و سایر مواد معدنی برای صادرات یا در ازای پول نقد، حقی است که قابل مذاکره نیست. این وضع همچنین می‌طلبد که زیست‌بوم‌کشی پذیرفته شود چون هر که طاووس خواهد، جور هندوستان کشد.

استثمار چپ‌ولگر بازنگری کامل در توسعه را ضروری می‌کند. نقش بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در واداشتن دولت‌ها به قطع تأمین مالی خدمات اجتماعی، از جمله بهداشت، آموزش، و حمایت‌های اقتصادی به واسطه برنامه‌های بدنام تعدیل ساختاری نمونه‌ای از مداخله استعماری است که با عقل سلیم ناسازگار بود، روند پیشرفت را معکوس کرد، فقر را نهادینه کرد، و به توسعه‌نیافتگی انجامید. نفوذ مخرب این نهادها گواهی است بر ضرورت توجه دقیق به نابرابری قدرت، با نگاه اکوسوسیالیستی و ضداستعماری.

### < تقلا برای سوخت‌های فسیلی

رهبران آفریقایی تلاش و تقلا برای بهره‌برداری از نفت و گاز آفریقا را فقط فرصتی برای سود بردن کشورهایشان از پروژه‌های سریع می‌بینند. استدلال‌شان هم این است که تولید گسترده دسترسی مردم به انرژی را افزایش می‌دهد، گرچه این ادعا فریبنده است چون دهه‌ها استخراج تنها ویرانی و فقر زیست‌محیطی را به همراه داشته است.

تثبیت تجارت استعماری به شکل‌گیری چیزی انجامید که می‌توان آن را اقتصاد وودو نیز نامید. در این نظام، نقدینگی در ازای تولید یا فرآوری محدود مواد خام وارد کشور می‌شود. این پویایی فرهنگ رانت‌خواری یا وابستگی را تثبیت کرده که به موجب آن درآمد ملی کشورهای آفریقایی به شرکت‌های استخراج‌گر چندملیتی وابسته است. جای تعجب نیست که درآمدهای نفتی حداقل ۲۰ درصد تولید ناخالص داخلی را در لیبی، الجزایر، گابن، چاد، آنگولا و جمهوری کنگو تشکیل می‌دهد. علاوه بر این، اگرچه نفت و گاز حدود ۶ درصد تولید ناخالص داخلی واقعی نیجریه را تشکیل می‌دهد، اما ۹۵ درصد درآمد ارزی و ۸۰ درصد درآمد دولت از آن به دست می‌آید. کشورهای اتحادیه آفریقا از مذاکرات بیست‌وهفتمین کنفرانس تغییر اقلیمی در شرم‌الشیخ در سال ۲۰۲۲ برای لایبگیری برای گسترش تولید سوخت فسیلی استفاده کردند تا، مثل کشورهای ثروتمندتر، از منابع طبیعی عظیم بهره‌مند شوند. بررسی نقادانه سازوکارهای تملک و استخراج که امکان بهره‌گیری از این منابع را برای کشورهای ثروتمند فراهم می‌کرد، در استدلال‌های کشورهای آفریقایی جایی ندارد.

ریشه چپ‌اول منابع در آفریقا را نمی‌توان از استعمار جدا کرد، چون استعمار بود که مبنایی برای معافیت از عواقب، بدون ترس از پاسخگویی، به وجود آورد. غارتگری و مصونیت از مجازات، که در صورت لزوم با استفاده از زور عریان نیز همراه است، بیشتر شده است. این بدان معناست که نقشه‌های منابع طبیعی و منازعه‌ها در این قاره کمابیش کاملاً همپوشانی دارند. ارتش‌های ملی، سازمان‌های امنیتی ویژه و مزدوران از استثمار و بهره‌کشی پشتیبانی کرده‌اند.

<<

نمونه‌هایی از چگونگی گرفتار شدن کشورهای استعمار شده در این بن‌بست‌های ارزی را می‌توان در مزارع بزرگی دید که از کشت‌وکار برای تأمین غذا به کشت‌وکار برای کسب درآمد نقدی تغییر مسیر دادند. کشاورزی پول‌محور در دوران استعمار زمینه‌ساز استمرار نظام کشاورزی استعماری شکل‌گرفته در عصر برده‌داری شد. امروزه مزارع بزرگ همچنان محصولات صادراتی تولید می‌کنند؛ رویه‌ای که زمینه را برای زمین‌خواری فراهم می‌کند و کشاورزان را از تولید غذا برای جوامع خود باز می‌دارد. آنچه وضع را پیچیده‌تر می‌کند این است که مزارع بزرگ و تک‌محصولی، علاوه بر تغذیه بازارهای خارجی، حالا انرژی زیستی یا سوخت زیستی ماشین‌ها را هم فراهم می‌کنند. رهبران آفریقا در هر بخشی — کشاورزی، معدن، یا سوخت‌های فسیلی — عمدتاً به دنبال ارز خارجی هستند، آن هم با قیمت‌هایی که این رهبران هیچ نقشی در تعیین‌شان ندارند.

ساختارهای ایجادشده توسط استعمار و دوران پس‌استعماری پویایی‌های اجتماعی اقتصادی و سیاسی قاره آفریقا را از اساس تغییر دادند. بذر رانت‌خواری را استعمار کاشت و این نهال با مداخله نهادهای مالی بین‌المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول آبیاری شد. وام‌آزاری است که برای تغییر تصورات مربوط به توسعه و فشار بر کشورها برای تن به غارت دادن استفاده می‌شود. دولت‌ها تحت فشارند تا بدهی‌های خارجی را بپردازند، کالاهای وارداتی لازم را تأمین کنند، و شرایط اقتصادی لیبرال، از جمله معافیت‌های مالیاتی، سهمیه‌های نیروی کار، و آزادی بازگردانی تمام سود معاملات را برای شرکت‌های چندملیتی فراهم کنند. آن‌ها همچنین شراکت‌هایی نامشروع با این شرکت‌ها دارند که ایجاد نظارت تنظیمی شدید را محال می‌کنند. بی‌میلی و ناتوانی دولت‌ها برای کنترل شرکت‌ها به نوعی استثمار زیست‌بوم‌کشی انجامیده که در بعضی نواحی به ایجاد مناطق مرده منجر شده است.

ایجاد مناطق آزاد تجاری یا مناطق ویژه اقتصادی، یا به عبارتی مناطق بسته معاف، هم به تثبیت آزادی استثمار کمک کرده است. منطقه پردازش صادرات نوعی منطقه آزاد تجاری است که معمولاً دولت‌های کشورهای در حال توسعه برای ترویج صادرات صنعتی و تجاری ایجاد می‌کنند. بسیاری از کشورها این مناطق را عامل مهمی در جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی می‌دانند. به گزارش کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل متحد، بیش از دویست منطقه ویژه اقتصادی در ۳۸ کشور آفریقایی وجود دارد. همچنین حداقل ۵۶ منطقه دیگر در دست ساخت هستند و چند منطقه هم هنوز در مراحل اولیه توسعه‌اند. حدود ۱۵۰ هزار هکتار زمین در آفریقا به مناطق ویژه اقتصادی اختصاص یافته و بیش از ۲/۶ میلیارد دلار آمریکا برای سرمایه‌گذاری در فرآوری محصولات کشاورزی، تولید و خدمات به کار گرفته شده است.

رژیم استخراج ارز قصه بی‌پایان کسر (subtraction) بوده و ارزش‌افزوده اندکی برای آدم‌ها یا سیاره ما داشته است. اصول داوطلبانه حقوق بشر و طرح‌های شفافیت به شرکت‌ها کمک می‌کنند فعالیت‌هایشان را سبزشویی کنند و به واسطه سیاستمداران فاسد، تباهی و آلودگی را صادر کنند. فرانتس فانون با پیش‌بینی این وضعیت ناگوار، در کتاب کلاسیک دوزخیان زمین می‌گفت استعمار به علنی کردن استخراج و صدور منابع طبیعی برای رفع نیازهای صنایع کشور مادر رضایت می‌دهد و به این ترتیب اجازه می‌دهد بخش‌هایی از مستعمره نسبتاً ثروتمند شوند. «اما بقیه مستعمره همچنان مسیر توسعه‌نیافتگی و فقر را می‌پیماید یا در هر صورت، بیشتر به قعر می‌رود» (ص. ۱۰۶).

استخراج به معنای واقعی کلمه پشت سپر نظامی و با نادیده‌گیری حقوق انسانی و جمعی انجام می‌شود.

**پاتریک باند**، بوم‌شناس سیاسی، وضعیت نگران‌کننده فشار بی‌پایان برای استفاده از سوخت‌های فسیلی در مواجهه با گرمایش جهانی را با استناد به نقش فرانسه، آفریقای جنوبی و رواندا به‌درستی به تصویر می‌کشد. «فعالیت‌های فعلی شرکت توتال در آفریقا از الگویی قدیمی پیروی می‌کند: بهره‌برداری از سوخت‌های فسیلی و فساد اقتصادهای کشورها، دولت‌ها، جوامع و زیست‌بوم‌های در حال توسعه، همه با حمایت قدرت دولت فرانسه.» او برای اثبات ادعای خود می‌گوید «امانوئل ماکرون [رئیس‌جمهور فرانسه] وقتی در سال ۲۰۲۱ بر دفاع از دارایی‌های گازی ۲۰ میلیارد دلاری توتال در موزامبیک از طریق مداخله نظامی، به رهبری سربازان رواندا و آفریقای جنوبی پافشاری کرد، این موضوع را کاملاً روشن کرد. نقش خرده‌امپریالیستی پرتوریا حمایت مستأصلانه‌اش از سرمایه‌داران جدید نفتی را توضیح می‌دهد؛ سرمایه‌دارانی که توتال از اواسط دهه ۲۰۱۰ برای بهره‌برداری از ذخایر بزرگ گاز و جست‌وجوی ذخایر جدید با انفجار لرزه‌ای با آن‌ها متحد شده است.

باند خاطرنشان می‌کند که از سال ۲۰۲۱ دو شکل مقاومت در برابر احیای امپریالیسم و خرده‌امپریالیسم فسیلی در امتداد این محور ظهور کرده است: منازعه خشونت‌آمیزی که پشت توتال، غول نفت و گاز فرانسه، را لرزانده و بسیج زیست‌محیطی و اجتماعی در خط ساحلی آفریقای جنوبی که دولت این کشور را متزلزل کرده است.

نقش فرانسه، کشوری که سیطره استعماری چشمگیری بر کشورهای فرانکوفون آفریقا دارد، بسیار جالب است. این کشور شکست هیدرولیکی و استخراج نفت خام در قلمروی خود را غیرقانونی خوانده و تبلیغات سوخت‌های فسیلی را نیز ممنوع کرده، اما غول نفت و گازش، شرکت توتال، به استخراج نفت در مناطق دیگر ادامه می‌دهد؛ از جمله در کابودلگادوی موزامبیک، جایی که هم‌زمان با نشست اقلیمی شرم‌الشیخ، **اولین محموله** گاز فسیلی‌اش بارگیری شد. زمان‌بندی اولین محموله نشان می‌دهد که خشونت نه تنها مانع استخراج منابع در آفریقا نشده، بلکه این دو اغلب دست به دست هم می‌دهند؛ موضوعی که الماس‌های خونین لیبریا و بی‌ثباتی مستمر جمهوری دموکراتیک کنگو تجسم کاملش هستند.

توتال از مهم‌ترین دست‌اندرکاران استخراج گاز کابودلگادوست. برای ساخت جاده هفتادکیلومتری مجموعه ساحلی افونگی‌ال‌ان‌جی که برای تجارت سوخت‌های فسیلی ساخته شده و شامل فرودگاه، پالایشگاه و تأسیسات بندرگاهی هم می‌شود، بیش از ۵۵۰ خانواده آواره شدند. جوامع ساحلی صیدمحور به «دهکده جابه‌جایی» که بیش از ده کیلومتر با دریا فاصله دارد منتقل شده‌اند، در نتیجه ارتباطشان با دریا عملاً قطع شده و از زمین‌های کشاورزی، مناطق ماهی‌گیری، معیشت عمومی، فرهنگ و هر آنچه برای جوامع ساحلی اهمیت دارد محروم شده‌اند. کابودلگادو میزبان **سه پروژه بزرگ گاز طبیعی مایع آفریقا**ست: پروژه گاز طبیعی مایع موزامبیک (توتال، و پیش از آن، آنادارکو) به ارزش ۲۰ میلیارد دلار، پروژه گاز طبیعی مایع شناور کورال (هیئت ملی هیدروکربن‌ها و اکسون‌موبیل) به ارزش ۴/۷ میلیارد دلار و پروژه گاز طبیعی مایع رووما (اکسون‌موبیل، هیئت ملی هیدروکربن‌ها و شرکت ملی نفت چین) به ارزش ۳۰ میلیارد دلار. شاید کابودلگادو محل وقوع یکی از بزرگ‌ترین فاجعه‌های شرکت‌ساخته قاره آفریقا باشد.

در نوامبر ۲۰۲۲، سازمان ژوستیسا امپینتال در مپوتو میزبان نشستی درباره مصونیت شرکت‌ها بود که بیش از صد نفر از اعضای جوامع محلی سراسر موزامبیک در آن حضور داشتند. یکی از این افراد در جلسه با شور و حرارت گفت: «شرکت‌های چندملیتی برای ما توسعه نیابردند، رسوایی آوردند.» برای این که تصویر کامل‌تر شود، می‌توانید به جای «شرکت‌های چندملیتی» بگذارید «استعمار». یکی دیگر از نمایندگان حاضر در جلسه پرسید که آیا می‌توان ویرانی سرزمین‌شان را توسعه نامید؟ و بعد پرسشی استهفامی مطرح کرد: «آیا توسعه‌ای که ما می‌خواهیم چنین چیزی است؟»

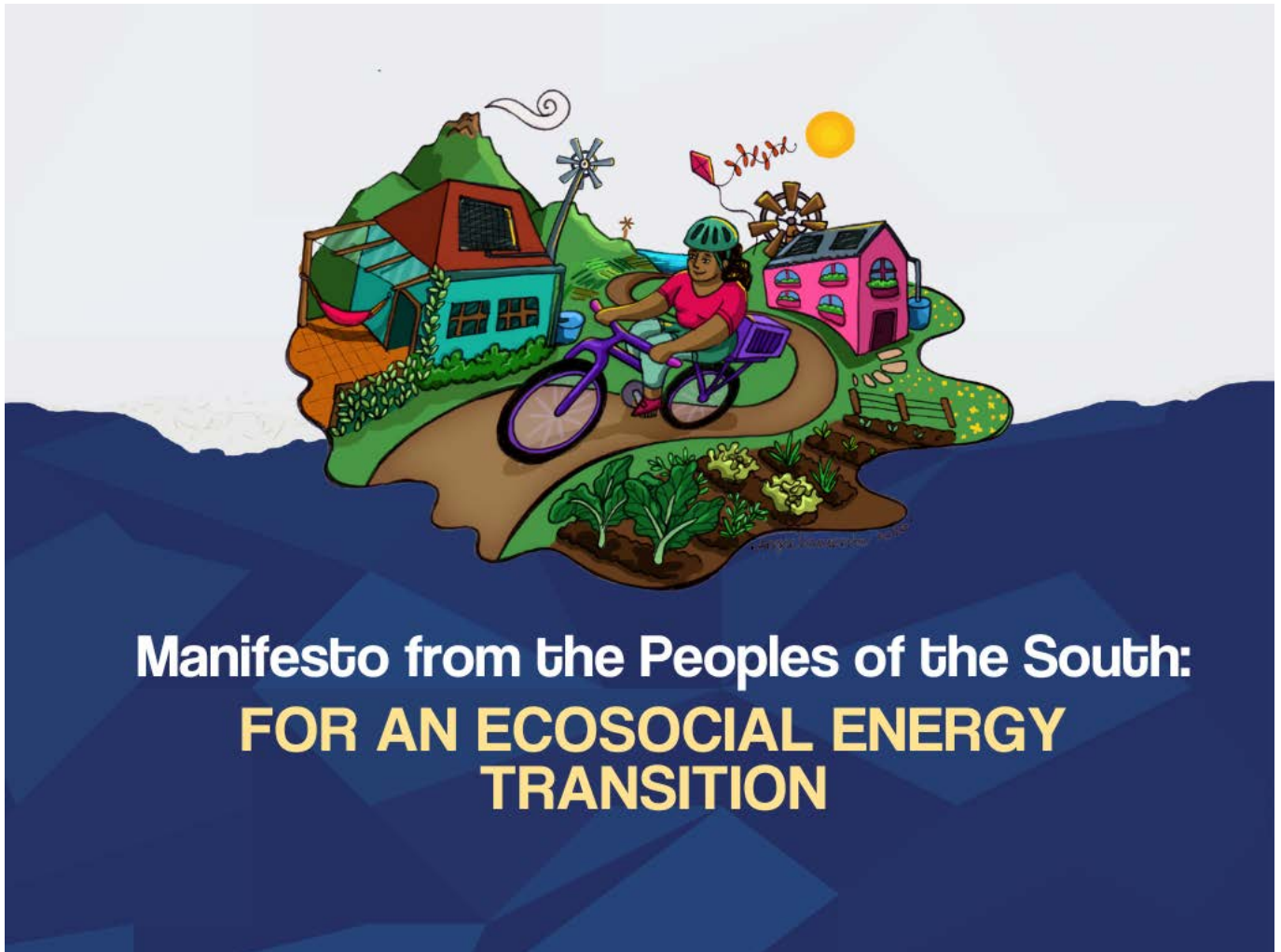
استعمار، خواه سیاه و خواه آبی و خواه سبز، هرگز با مردم مشورت نمی‌کند. این مشورت‌پرهیزی از بی‌اعتنایی بنیادین به حرمت آدم‌ها و سیاره زمین سرچشمه می‌گیرد. بنا به قاعده بازی استعمار، مناطقی که شرکت نفت و گاز توتال در آن‌ها فعالیت می‌کند دچار تشدید نابرابری اجتماعی و شکاف‌های ناشی از آن می‌شوند، تا جایی که فقط یک نقطه اشتراک میان‌شان باقی می‌ماند: همه آن‌ها مناطق توتال نامیده می‌شوند. ■

ارتباط با نویسنده:

Nnimmo Bassey <[home@homef.org](mailto:home@homef.org)>

Twitter: @NnimmoB

# < مانیفست جنوب-جنوب برای گذار بوم‌اجتماعی انرژی\*



## Manifesto from the Peoples of the South: FOR AN ECOSOCIAL ENERGY TRANSITION

امتیاز عکس: پیمان اقتصادی اجتماعی و میان فرهنگی جنوب.

بیش از دو سال پس از شیوع همه‌گیری کووید-۱۹ — و اکنون در کنار پیامدهای فاجعه‌بار حمله روسیه به اوکراین — نوعی «وضع عادی جدید» ظاهر شده است. این وضعیت جدید جهانی از بدتر شدن بحران‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، بوم‌شناختی، زیست‌پزشکی و ژئوپلیتیک حکایت می‌کند.

فروپاشی زیست‌محیطی نزدیک است. زندگی روزمره بیش از پیش نظامی شده است. دسترسی به غذای خوب، آب تمیز، و مراقبت‌های بهداشتی مقرون‌به‌صرفه محدودتر شده است. دولت‌های بیشتری خودکامه شده‌اند. ثروتمندان ثروتمندتر شده‌اند، قدرتمندان قدرتمندتر شده‌اند، و فناوری بی‌مقررات فقط به این روندها سرعت بخشیده است.

پیش‌ران‌های این وضعیت ناعادلانه — سرمایه‌داری، مردسالاری، استعمار و

<<

بنیادگرایی‌های گوناگون — بد را بدتر می‌کنند. بنابراین، ما باید بی‌درنگ دربارهٔ دیدگاه‌های جدید مربوط به گذار و دگرگونی زیست‌محیطی که همراه با عدالت جنسیتی، احیاکننده و محبوب‌اند، گفت‌وگو کنیم و آن‌ها را به کار بگیریم.

### < تشخیص ما

در این سند مانیفست مردمان جنوب: برای انتقال بوم‌اجتماعی انرژی، اعلام می‌کنیم که مشکلات جنوب جهانی با مشکلات شمال جهانی و قدرت‌های نوظهوری مانند چین متفاوت است. عدم موازنهٔ قدرت بین این دو قلمرو نه تنها به دلیل میراث پایدار استعماری ادامه دارد، بلکه مدل انرژی نواستعماری آن را شدیدتر هم کرده است. در زمینهٔ تغییر اقلیمی، نیازهای روزافزون انرژی و نابودی تنوع زیستی، مراکز سرمایه‌داری فشار را برای استخراج ثروت طبیعی و تکیه بر نیروی کار ارزان کشورهای پیرامونی افزایش داده‌اند. نه تنها پارادایم آشنای استخراجی هنوز پابرجاست، بلکه بدهی زیست‌محیطی شمال به جنوب هم در حال افزایش است.

اتفاق جدید «گذار به انرژی پاک» در شمال جهانی است که فشار بیشتری برای تولید کبالت و لیتیوم به منظور تولید باتری‌های پیشرفته، چوب بالسا برای توربین‌های بادی، زمین برای تأسیسات خورشیدی بزرگ و زیرساخت‌های جدید بر جنوب جهانی وارد کرده است. این کربن‌زدایی بازرمانا و صادرات‌محور از کشورهای ثروتمند به مرحلهٔ جدیدی از تخریب محیط زیست در جنوب جهانی وابسته است که، گذشته از زندگی گیاهان و جانوران، بر زندگی میلیون‌ها زن، مرد و کودک تأثیر می‌گذارد. به این ترتیب، جنوب جهانی بار دیگر قربانی شده است؛ مخزن منابع ظاهراً پایان‌ناپذیر برای کشورهای شمال جهانی.

یکی از اولویت‌های شمال جهانی ایمن‌سازی زنجیره‌های جهانی تأمین، به‌ویژه زنجیرهٔ تأمین مواد خام حیاتی، و جلوگیری از انحصار دسترسی برخی کشورها مانند چین بوده است. به عنوان مثال، وزرای تجارت گروه هفت اخیراً از زنجیرهٔ تأمین مسؤلانه، پایدار و شفاف برای مواد معدنی حیاتی از طریق همکاری، سیاست‌گذاری و فعالیت‌های مالی بین‌المللی، از جمله تسهیل تجارت کالاها و خدمات زیست‌محیطی از طریق سازمان تجارت جهانی، حمایت کردند. شمال جهانی برای رفع نیاز خود به منابع، به‌ویژه منابع ضروری برای «گذار به انرژی پاک»، برای توافقی‌های بیشتر در حوزهٔ تجارت و سرمایه‌گذاری به جنوب جهانی فشار آورده است. این توافقی‌ها برای کاهش موانع تجارت و سرمایه‌گذاری، حفاظت و تقویت قدرت و حقوق شرکت‌ها از طریق ایجاد امکان طرح دعاوی قانونی علیه دولت‌ها بر اساس سازوکارهای حل‌وفصل اختلاف سرمایه‌گذار-دولت طراحی شده‌اند. شمال جهانی از این توافقی‌ها برای هدایت «گذار به انرژی پاک» و نوعی استعمار جدید استفاده می‌کند.

همزمان دولت‌های جنوب در تلهٔ بدهی افتاده‌اند و برای فعالیت صنعتی و زراعی بزرگ‌مقیاس به منظور تأمین منابع شمال وام گرفته‌اند. برای بازپرداخت این بدهی‌ها، دولت‌ها احساس کرده‌اند که ناچارند منابع بیشتری استخراج کنند و دور باطلی از نابرابری به راه بیندازند. امروزه، ضرورت گذار از سوخت‌های فسیلی بدون کاهش چشمگیر مصرف این سوخت‌ها در شمال، فقط فشار برای بهره‌برداری از منابع طبیعی را افزایش داده است. علاوه بر این، با پیشروی در گذار انرژی، شمال فقط دربارهٔ مسؤلیت خود برای ادای دین تاریخی و فزایندهٔ زیست‌محیطی‌اش به جنوب لفاظی کرده است.

تغییرات جزئی در ماتریس انرژی کافی نیست. کل سیستم انرژی باید تغییر کند، از تولید و توزیع گرفته تا مصرف و ائتلاف. جایگزینی خودروهای برقی به جای خودروهای درون‌سوز کافی نیست، زیرا کل مدل حمل‌ونقل باید برای کاهش مصرف انرژی و ارتقای گزینه‌های پایدار تغییر کند. نه تنها روابط کشورهای مرکز و پیرامون، بلکه روابط داخلی کشورها، بین نخبگان و مردم، باید عادلانه‌تر شود. نخبگان فاسد در جنوب جهانی نیز با سود بردن از استخراج، سرکوب مدافعان حقوق بشر و محیط زیست، و استمراربخشی به نابرابری اقتصادی در این نظام ظالمانه دخیل بوده‌اند. راه‌حل‌های این بحران‌های درهم‌تنیده نه صرفاً فناورانه، بلکه بیش از هر چیز سیاسی‌اند.

### < گذاری عادلانه برای جنوب جهانی

ما کنشگران، روشنفکران و سازمان‌های کشورهای مختلف جنوب جهانی، عوامل تغییر در سراسر جهان را به تعهد به گذار اجتماعی رادیکال، دموکراتیک، همراه با عدالت جنسیتی، احیاکننده و مردمی فرا می‌خوانیم؛ گذاری که هم بخش انرژی را متحول کند و هم حوزه‌های صنعتی و کشاورزی وابسته به نهادهای انرژی بزرگ‌مقیاس را. همان‌طور که جنبش‌های مختلف عدالت اقلیمی گفته‌اند، «گذار گریزناپذیر است، اما عدالت چنین نیست».

ما هنوز برایش شروع گذاری عادلانه و دموکراتیک وقت داریم. ما می‌توانیم از نظام اقتصادی نئولیبرال به سوی نظامی حرکت کنیم که حافظ حیات است، عدالت اجتماعی را با عدالت زیست‌محیطی می‌آمیزد، ارزش‌های برابری خواهانه و دموکراتیک را با سیاست اجتماعی منصف و جامع ترکیب می‌کند، و تعادل بوم‌شناختی لازم برای سلامت سیاره‌مان را باز می‌گرداند. اما برای چنین کاری، به تخیل سیاسی بیشتر و بینش آرمان‌شهری بیشتری از جامعه‌ای دیگرگون نیاز داریم؛ جامعه‌ای که از نظر اجتماعی عادلانه باشد و حرمت خانهٔ مشترک‌مان را حفظ کند.

گذار انرژی باید بخشی از چشم‌انداز جامعی باشد که به نابرابری اساسی در توزیع منابع انرژی می‌پردازد و دموکراسی انرژی را پیش می‌برد. این چشم‌انداز باید تأکید بر نهادهای بزرگ‌مقیاس — کشاورزی شرکتی، شرکت‌های بزرگ انرژی — و راه‌حل‌های مبتنی بر بازار را کاهش دهد و در عوض، تاب‌آوری جامعهٔ مدنی و سازمان‌های اجتماعی را تقویت کند.

### < دیدگاه‌های ما:

بنابراین بر هشت نکتهٔ زیر تأکید می‌کنیم:

۱. ما هشدار می‌دهیم که گذار انرژی با رهبری پروژه‌های بزرگ شرکتی از شمال جهانی و با همراهی دولت‌های متعدد جنوب جهانی به گسترش مناطق قربانی در سراسر جنوب جهانی، و تداوم میراث استعماری، مردسالاری، و تلهٔ بدهی می‌انجامد. انرژی از حقوق اساسی و انکارناپذیر بشر است و دموکراسی انرژی باید هدف ما باشد.

۲. ما از مردم جنوب جهانی می‌خواهیم راه‌حل‌های نادرست همراه با صورت‌های جدید استعمار انرژی، به نام «گذار سبز»، را پس بزنند. مخصوصاً آن‌ها را به ادامهٔ هماهنگی سیاسی میان مردم جنوب ضمن پیگیری ائتلاف‌های استراتژیک با بخش‌های مهم در شمال فرا می‌خوانیم.

۳. برای کاهش آسیب‌های ناشی از بحران اقلیمی و تحقق گذار عادلانه و مردمی زیست‌محیطی، ما خواهان بازپرداخت بدهی‌های زیست‌محیطی هستیم. با توجه به تقصیر بزرگ‌تر شمال جهانی در بحران اقلیمی و فروپاشی محیط‌زیست، ایجاد نظامی کارآمد برای جبران خسارت‌های جنوب جهانی ضروری است. این نظام باید شامل انتقال چشمگیر پول و فناوری مناسب باشد و لغو بدهی‌های دولتی کشورهای جنوب جهانی را نیز در نظر بگیرد. ما از جبران آسیب‌ها و خسارت‌هایی که مردم بومی، گروه‌های آسیب‌پذیر و جوامع محلی به دلیل استخراج معدن، ساخت سدهای بزرگ و پروژه‌های انرژی کثیف متحمل شده‌اند، حمایت می‌کنیم.

۴. ما با گسترش مرزهای هیدروکربنی در کشورهایمان — از طریق پروژه‌های شکست هیدرولیک و فراساحلی — مخالفیم و گفتمان ریاکارانه اتحادیه اروپا را که اخیراً گاز طبیعی و انرژی هسته‌ای را «انرژی پاک» خوانده، رد می‌کنیم. مطابق پیشنهاد یاسونی در اکوادور در سال ۲۰۰۷ که امروزه بسیاری از بخش‌ها و سازمان‌های اجتماعی نیز از آن حمایت می‌کنند، ما خواستار کنار گذاشتن سوخت‌های فسیلی زیرزمینی و ایجاد شرایط اجتماعی و کاری لازم برای توقف استخراج این سوخت‌ها و حرکت به سمت آینده پسا فسیلی هستیم.

۵. ما همچنین «استعمار سبز» در قالب تصاحب زمین برای مزارع خورشیدی و بادی، استخراج بی‌رویه مواد معدنی حیاتی، و ترویج «اصلاحات» فناوری مانند هیدروژن آبی، سبز و خاکستری را نفی می‌کنیم. محصورسازی، طرد اجتماعی، خشونت، دست‌درازی و پایگاه‌سازی که پای ثابت روابط انرژی شمال-جنوب در گذشته و حال بوده، در دوران گذار بوم‌اجتماعی پذیرفتنی نیست.

۶. ما خواستار محافظت واقعی از مدافعان محیط زیست و حقوق بشر، به‌ویژه بومیان و زنانی هستیم که در خط مقدم مقاومت در برابر استخراج‌گرایی

ایستاده‌اند.

۷. اهداف اساسی ما باید شامل از بین بردن فقر انرژی در کشورهای جنوب جهانی — و بخش‌هایی از شمال جهانی — از طریق پروژه‌های انرژی تجدیدپذیر جایگزین، غیرمتمرکز و توزیع عادلانه باشد که جوامع محلی مالک و مدیرشان هستند.

۸. ما آن دسته از موافقت‌نامه‌های تجاری بین‌المللی را که در پی مجازات کشورهای خواهان محدودسازی استخراج سوخت‌های فسیلی هستند، محکوم می‌کنیم. ما باید به توافق‌های تجاری و سرمایه‌گذاری تحت سیطره شرکت‌های چندملیتی پایان دهیم؛ شرکت‌هایی که به استخراج دامن می‌زنند و استعمار نو را تقویت می‌کنند.

بدیل زیست‌محیطی ما بر انبوه مبارزات، استراتژی‌ها، پیشنهادها و ابتکارات جامعه‌محور استوار است. مانیفست ما با تجربه زیسته و دیدگاه انتقادی بومیان و سایر جوامع محلی، زنان و جوانان در سراسر جنوب جهانی ارتباط دارد. این سند با الهام از مفاهیم حقوق طبیعت، بوئن‌ویویر، ویویرس‌بروسو، سوماک‌کاواسای، اوبوتو، سواراج، دانش عامیانه، اقتصاد مراقبت، بوم‌شناسی کشت‌وکار، استقلال غذایی، پسااستخراج‌گرایی، کثرت، خودمختاری، و حاکمیت انرژی تدوین شده است. مهم‌تر از همه، ما خواهان گذار بوم‌اجتماعی رادیکال، دموکراتیک، مردمی، همراه با عدالت جنسیتی، احیاکننده و جامع هستیم.

این مانیفست به پیروی از پیمان بوم‌اجتماعی و میان‌فرهنگی جنوب، پلتفرمی پویا را پیشنهاد می‌کند که شما را فرامی‌خواند تا با کمک به ایجاد دیدگاه‌های جمعی و راه‌حل‌های جمعی، به مبارزه مشترک ما برای تحول بپیوندد. ■

\* این مانیفست مردمان جنوب سندی جمعی است که توسط کنشگران، روشنفکران و سازمان‌هایی از نقاط مختلف جنوب جهانی نوشته شده و حاصل یک سال گفت‌وگوی صداهای مختلف از آمریکای لاتین، آفریقا و آسیاست.



# < ضرورت بازنگری در نظریهٔ اقتدار (و اقتدارگرایی)

کاتیا آرانوخو، دانشگاه سانتیاگو شیلی و عضو کمیتهٔ پژوهشی نظریهٔ جامعه‌شناسی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (RC16)

| امتیاز عکس: فری‌پیک.



بیشتری به این موضوع پردازیم و باید این کار را با ابزارهای مناسب انجام بدهیم. با وجود این، مطالعات جامعه‌شناختی دربارهٔ اعمال اقتدار تاکنون نادر بوده‌اند؛ مهمتر اینکه، از حیث نظری باید نیاز به بازنگری بیشتری در انگاشت اقتدار وجود داشته باشد.

مسئلهٔ اقتدار از اولین کانون‌های توجه نظریهٔ اجتماعی بود و تأثیرگذارترین نویسنده در مطالعهٔ این پدیده ماکس وبر بود. فهمی

اقتدار - و شیوه‌های اعمال آن - مسئله‌ای است که هم بحث روز و هم اضطراری است. دغدغه‌های حول این موضوع پدیده‌هایی اعم از حمایت اجتماعی از رژیم‌های اقتدارگرا، خود اقتدارگرایی، دشواری‌های معلمان در اعمال اقتدار در مدارس یا مدیریت فضاهای شهری تا تنش‌های درون خانواده‌ها را دربرمی‌گیرد. اضطرار و مخاطرات درونی پدیده‌های اجتماعی و سیاسی که امروزه شاهد آنها هستیم، نشان می‌دهند که باید از منظر جامعه‌شناسی با موشکافی

که وبر - بر اساس این ایده که باور به مشروعیت سبب حفظ اقتدار می‌شود - عرضه کرد بیشترین تأثیر را در نظریه اجتماعی و مطالعات تجربی داشته است. با وجود این، همان‌طور که اینجا مطرح می‌کنم، حفظ هژمونی این مفهوم به دو دلیل توصیه نمی‌شود. اولاً تز اقتدار [به دست آمده] از راه مشروعیت فقط امکان درک جزئی این پدیده در جوامع امروزی را می‌دهد. دوم، این تز فقط می‌تواند شکل خاصی از اعمال اقتدار مختص به جوامع معینی را توضیح بدهد.

بگذارید با در نظر گرفتن اولین دلیل از این دو دلیل آغاز کنیم: دامنه تز اقتدار از راه مشروعیت برای مطالعه جوامع امروزی. همان‌طور که می‌دانیم، وبر معتقد بود که باور به مشروعیت، یعنی باور به بنیان درست استیلا یا اعمال قدرت در بطن پویایی‌های اقتدار وجود دارد. باور به مشروعیت امکان انجام اجماع را فراهم می‌کند، که برای درک ثبات و تداوم آن اساسی است. وبر انگاشتی از اقتدار را پروراند که در آن سلسله‌مراتب را در طول زمان امری ثابت و نسبتاً بادوام درک می‌کرد. از این رو، نظریه او گونه‌ای از اعمال اقتدار را توضیح می‌دهد که همچنان برخی بنیان‌ها و حمایت مبتنی بر نهادها، سنت‌ها یا ارزش‌های مشترک را داراست. این اعمال اقتدار دارای ویژگی‌های زیر است: الف) با برداشت باثبات و بادوام از سلسله‌مراتب در پیوند است؛ ب) تبعیت بر رابطه همخوان نفس و فرمان استوار است؛ ج) مبتنی بر تصویری نسبتاً باثبات از توزیع قدرت میان گروه‌هاست (مردان بر زنان، بزرگسالان بر کودکان و جز اینها)؛ د) در اصل به شیوه نسبتاً بین‌الذهانی اعمال می‌شود؛ ه) پشتوانه‌اش نقش‌های میانجی میان اعضای اجتماع و میان اعضای اجتماع و چیزهای موجود در جهان است

چهارم، تغییر در تخصیص قدرت بین گروه‌هایی که شیوه‌های سنتی سلسله‌مراتب ساختاردهنده و مدیریت آنها، مثلاً الگوی مردسالارانه اقتدار، را به مصاف طلبیده‌اند. آنها همچنین سناریوی به مراتب متعارض‌تر و مناقشه‌انگیزتری را تولید کرده‌اند که حمایت از ثبات سلسله‌مراتب را کاهش می‌دهد

جریان پنجم، مربوط به تحولات فناوری است. این تحولات با معرفی اصول اقتدار واقعی جدید، وزن نسبی اقتدار را به معارضه کشیده‌اند. آنها در این کار، خصلت نسبی و شدیداً بین‌الذهانی مفروض در تز وبر را دچار تنش می‌کنند. آنها در عین حال نقش میانجی مراجع اقتدار مانند دکترها و معلمان را زیر سوال می‌برند

خلاصه اینکه، این جریان‌های جدید اقتدار را، آنگونه که ما قبلاً می‌شناختیم و تصور می‌کردیم، به پرسش می‌کشند، اما با انجام این کار، ابعاد سازنده انگاشت اقتدار را نیز - آن‌گونه که تز اقتدار از راه مشروعیت به تصویر کشیده می‌شود - زیر سوال می‌برند

### < بازاندیشی اقتدار از راه مشروعیت

تز اقتدار از راه مشروعیت نیز ممکن است، به موازات معارضه‌های اجتماعی تاریخی جریان‌های ذکر شده، از دیدگاه دومی نیز زیر سوال برود. **تحقیقات من** درباره مورد شیلی آشکار می‌سازد که فقط یک سبک برای اعمال اقتدار وجود نداشته است؛ سبک‌های مختلف باید در توضیح ارائه‌شده در تز مشروعیت گنجانده شوند.

یافته‌های من نشان می‌دهد که اعمال اقتدار در شیلی از قدیم کمتر مبتنی بر شرایط اطاعت توافقی (آنطور که در مدل وبری آمده) بوده است. در مورد شیلی، اعمال اقتدار مستلزم مشروعیت، یعنی تلاش برای تقویت باور به مشروعیت، نیست. در عوض، دغدغه راهبردی دیگری برای واداشتن دیگری به اطاعت وجود دارد. در این مورد آنچه اقتدار را حفظ می‌کند این است شخص اعمال‌کننده اقتدار، ظرفیت یا توانایی‌اش در اطاعت شدن را آشکار سازد. آزمون اقتدار تأثیر رفتاری‌ای است که دارد

تا جایی که دغدغه چندانی برای دستیابی به رضایت توافقی وجود نداشته باشد، اطاعت اغلب خودهمخوان نخواهد بود. بلکه اغلب نتیجه ارزیابی‌های راهبردی خواهد بود که پراگماتیک و مبتنی بر ظرفیت تعاملی بازیگران‌اند. این خلاف دیدگاه وبر است که در نظرش منعطف هرگز نمی‌تواند مبنای اعتقاد به مشروعیت و در نتیجه اساس اقتدار باشد

این نوع تاریخی اعمال اقتدار در شیلی به ایجاد روابط بی‌ثبات و شکننده اقتدار گرایش دارد که در جای خود مستلزم استفاده شدیدتر از چیزی است که می‌توان «اقتدار قوی» نامید. باوری وجود دارد <<

جریان دوم گسترش و تعمیق مداوم اصول هنجاری برابری و خودمختاری است. یک پیام مهم این روندها به پرسش کشیدن سلسله‌مراتبها و شرایط ثبات و دوام آنها بوده است، که این همان چیزی است که تز وبر به منزله فرضیه توضیحی‌اش در نظر می‌گیرد

### < تعارض با الگوی کلاسیک اقتدار

این الگوی اعمال اقتدار را جریان‌های اجتماعی تحول‌بخش متعددی به تعارض کشیده‌اند. من به‌طور خلاصه به پنج مورد اشاره می‌کنم که بر جوامع زیادی تأثیر گذاشته‌اند و درک افراد از سلسله‌مراتب و اقتدار را متأثر ساخته‌اند

جریان اول با تکرار نظم‌ها، باورها و ارزش‌های اخلاقی در پیوند است. این تمایل در تضعیف حمایت معمول از اقتدار نقش داشته است. اما در عین حال تقاضای نظری برای وجود باورهای رایج و مشترک را به حمایت از مشروعیت فرومی‌ریزد.

جریان دوم گسترش و تعمیق مداوم اصول هنجاری برابری و خودمختاری است. یک پیام مهم این روندها به پرسش کشیدن سلسله‌مراتبها و شرایط ثبات و دوام آنها بوده است، که این همان چیزی است که تز وبر به منزله فرضیه توضیحی‌اش در نظر می‌گیرد

جریان سوم شامل روندهای شدید فردی‌شدن است که به مقاومت فزاینده در برابر تبعیت از اراده دیگر ربط می‌یابد. میان تقاضا برای تأکید بر فردیت و تکنیکی آن، و نیاز به تبعیت و پیروی بین‌الذهانی تنش آشکار وجود دارد. بنابراین وجه خودهمخوان

دوم، این رویکرد پیشنهاد می‌کند که رابطه نزدیک میان انگاشت سلسله‌مراتب و نظم سلسله‌مراتبی با برداشت بادوام و همیشگی و سفت‌وسخت از سلسله‌مراتبها را بی‌اثر می‌کند. به این دلیل که این شکل از ادراک، مانع از فهم مدیریت عدم توازن قدرت در جوامع پرتحرک‌تری می‌شود که زنجیره‌های توزیع قدرت به میزان بیشتری آنها را درنوردیده است و اشغال جایگاه‌های اقتدار در آنها تناوب معنادارتری دارد. این رویکرد در مقابل پیشنهاد می‌کند که از برداشتی متحرک با مرزهایی پراکنده و موقتی از سلسله‌مراتب آغاز کنیم

سوم، این رویکرد پیشنهاد می‌کند بنیان‌های اقتدار و دلایل اطاعت و در نتیجه جنبه صرفاً بازنمایانه در مطالعه اقتدار، باید به عنوان هدف تحلیل اهمیت کمتری داشته باشد. ما در روانی هستیم که تبیین‌های مبتنی بر مؤلفه‌های اساسی (بنیان‌ها) و عملکردهای مبتنی بر اجماع هنجاری (مانند نظریه مشروعیت مبتنی بر بازنمایی‌ها) در حال نشان دادن محدودیت‌هایشان هستند. بنابراین این رویکرد جدید تأکید تحلیلی را روی اعمال اقتدار می‌گذارد. تحلیل این تعامل می‌تواند راه‌حل‌های جامعی برای درک اقتدار در جوامعی ارائه بدهد که تناوب، احتمال و کثرت از خصلت‌های آنهاست.

چهارم، این رویکرد دیگر اقتدار را تجلی همگونی متراکمی نمی‌داند که تا حد زیادی به لطف انگاشت «نوع آرمانی» ویر، غالباً از نظریه مشروعیت گرفته شده است. رویکرد پیشنهادی، توصیه می‌کند که اقتدار را راه‌حل خاصی بدانیم که جوامع دارای ویژگی‌های خاص ساختاری و تاریخی به آن رسیده‌اند؛ راه‌حلی که بسته به لحظه‌های تاریخی و حوزه اجتماعی مدنظر (خانواده، سیاست، کار یا حوزه‌های دیگر) و موقعیت اجتماعی اشغال شده، با تقاضاهای متفاوتی برای اجرایش روبرو می‌شود

به‌طور خلاصه، ما به تجدید ابزارهایمان برای مطالعه اقتدار نیاز فوری داریم. و به این معنا، همان‌طور که نتایج تجربی و نظری تحقیقات من نشان می‌دهد، نیاز داریم از رویکرد مبتنی بر «باور به مشروعیت» به سمت رویکردی تعاملی و موقعیت‌مند برای اعمال اقتدار حرکت کنیم که بتواند توضیح دهد که امروزه بازیگران اجتماعی چگونه مسئله مدیریت عدم توازن قدرت در جوامع مختلف را حل کنند. ■

ارتباط با نویسنده:

Kathya Araujo <kathya.araujo@usach.cl> / Twitter: @AraujoKathya

که وقتی اقتدار ضرورتاً باید اعمال شود، فقط اعمال مختارانه و «قوی» آن، اثرگذاری‌اش را تضمین خواهد کرد. بنابراین، برخلاف تز مشروعیت ویر، که دقیقاً هدف پنهان کردن نیرو یا قدرت دخیل را دنبال می‌کند، این نوع اعمال اقتدار مبتنی بر نمایش نشانه‌های از قدرت فرد اعمال‌کننده آن است؛ نشانه‌هایی چون سخنرانی‌ای با ژست‌های «قوی» و «تند» و مانند آن.

این سبک تاریخی اعمال اقتدار متناسب جامعه‌ای از دیرباز عمودی با سلسله‌مراتب‌های سفت‌وسخت و طبیعی‌انگاشته‌شده است که در حال حاضر با مدل هنجاری جدید گفت‌وگومحور و دموکراتیک اقتدار سرسازگاری ندارد (و همچنین با مدل باور به مشروعیت فاصله دارد). با این حال، همچنان مدل اقتداری متداول در جامعه است، زیرا امروزه ضروری قلمداد می‌شود و تنها مدلی است که اطاعت را تضمین می‌کند.

بنابراین، تحقیق من نشان می‌دهد که بسته به واقعیت‌های اجتماعی، سبک‌های متفاوتی از اعمال اقتدار وجود دارد و که هماهنگ با روش‌هایی است که هر جامعه با آنها مسائل مدیریت عدم توازن قدرت در میان اعضایش را حل می‌کند. این سبک‌های مختلف اقتدار را نباید انحراف از هنجار تلقی کرد، بلکه باید به منزله راه‌حل‌های تاریخی خاصی نگریست که باید در درون ویژگی‌های ساختاری، پویایی‌ها و منطق اجتماعی هر جامعه درک شوند.

### < به سوی رویکرد تعاملی و موقعیتی اعمال اقتدار

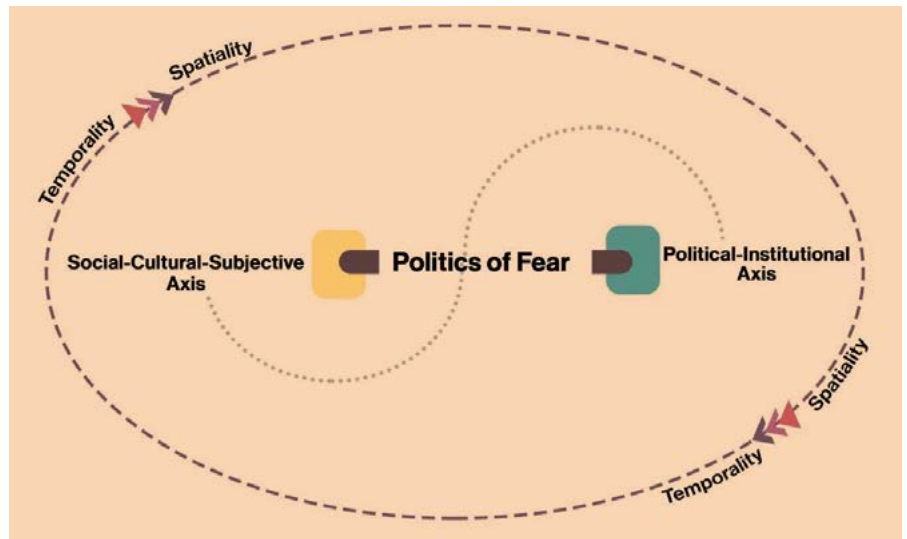
دو رشته استدلالی که من در ارتباط با محدودیت‌های نظریه اقتدار از راه مشروعیت پرورانده‌ام، در یک نیاز همگرا می‌شوند: نیاز به تجدید رویکردهای نظری، و در نتیجه آن رویکردهای مفهومی و روش‌شناختی‌مان. در این برداشت یک طرح پیشنهادی شامل رویکرد تعاملی و رابطه‌ای می‌شود، که من در مجموعه‌ای از مطالعات تجربی پرورانده و به آزمون گذاشته‌ام.

اول، این رویکرد پیشنهاد می‌دهد که ما به اقتدار به عنوان یکی از چندین سازوکار اجتماعی (ادب، نزاکت، معاشرت‌پذیری و جز اینها) مدیریت عدم توازن قدرت ببینیم. عدم توازن قدرتی که زندگی اجتماعی در جوامع دائماً در معرض آن را شکل می‌دهد. این رویکرد به ما امکان می‌دهد از دوگانه کاذب اقتدار در نظریه اجتماعی، به عنوان سازوکار ساده ادغام یا ابزار ناب سلطه، فاصله بگیریم

# < سیاست ترس و تخیل سیاسی استبدادی

لارا سار توریو گُئسالوس، مؤسسه مطالعات اجتماعی و سیاسی، دانشگاه ایالتی ریودوژانیرو برزیل

نویسنده این تصویر را خلق کرده تا نشان دهد که تناقض‌های ظاهری سیاست ترس چگونه با ترکیبات زمانی و فضایی آمیخته است؛ ترکیباتی که به دو لایه بنیادین دیگر جلوه‌گری سیاست ترس ساختار می‌بخشند: لایه سیاسی نهادی و لایه اجتماعی فرهنگی سوپزکتیو.



سیاست مدرن است و در تعریفی گسترده‌تر، بر مجموعه سازوکارهایی دلالت می‌کند که ترس — چه ترس تولیدشده و چه ترس برانگیخته — به میانجی آن‌ها به عاملی برای ایجاد انسجام اجتماعی تبدیل می‌شود.

همه‌گیری ترس وضعیتی سیاسی است که هم در ایجاد پیوندهای اجتماعی نقش دارد و هم به طرد و خصومت اجتماعی مشروعیت می‌بخشد. تناقض ظاهری سیاست ترس در ملغمه‌هایی زمانی و مکانی تنیده است. منظورم حافظه، زیبایی‌شناسی، معماری، برنامه‌ریزی شهری نظامی، زیرساخت‌ها و ورطه‌های اجتماعی آن‌ها، فرایندهای دیجیتالی‌سازی و شتاب‌بخشی به زمان؛ تجربه مرزها و موقعیت جغرافیایی ترس، خشونت استعماری و شهری، و بسیاری از جنبه‌های دیگر است.

تجربه ترس بسته به هندسه قدرت، که عمدتاً به نژاد، جنسیت و طبقه (عواملی که ماتریس ترس و دشمنان اجتماعی را می‌سازند) مربوط می‌شود، تغییر می‌کند. مثلاً در مناطقی مانند فاولاهای برزیل که در آن‌ها شاهد خشونت دولتی به‌ویژه از طریق پلیس هستیم، [ترس از مأموران یونیفرم‌پوش بسیار بیشتر از شهر است](#). در شهر، یونیفرم نظامی اغلب احساس امنیت را القا می‌کند

درون شکاف‌های سیاست ترس، دو محور وجود دارد: سیاسی‌نهادی و اجتماعی‌فرهنگی ذهنی. اولی با رابطه استعماری بنیادین دولت و مدنیت بر اساس دوگانه نظم/آشوب سروکار دارد. این دوگانه در انگاره انحصار خشونت و

<<

در دهه گذشته، «ترس» از شاخص‌ترین واژه‌ها بوده است. من این‌جا از چندوجهی بودن ترس حرف می‌زنم؛ از خشونت شهری؛ از هتک حرمت بدن‌هایمان؛ از خشونت دولتی؛ از ظلم اجتماعی؛ از آینده؛ و حتی از وحشت وجودی. ترکیب واپس‌گرایی و غریزه بقای ناشی از زندگی در آستانه فروپاشی جهانی ترس را قطب‌نمای رفتار سیاسی و پای ثابت پیوندهای اجتماعی کرده است. چیزی که من آن را «سیاست ترس» می‌نامم و جوهی دارد که به نموده‌های متأخر آن محدود نمی‌شوند (و مخصوصاً در قدرت‌گیری جهانی راست افراطی و استفاده ابزاری‌اش از ترس نمایان است). مروری جامع نشان می‌دهد که ما در کنار عاملیت گروه‌های سیاسی راست افراطی — مثلاً نمونه بولسوناریسم در برزیل که من مطالعه‌اش کرده‌ام — شاهد گرایش‌هایی اجتماعی هم هستیم که با تخیل سیاسی استبدادی و پایگاه‌های اجتماعی تاریخی وجودی ترس همسازند.

## < میان مرئی و نامرئی

چیزی که من آن را رویه شکاف می‌نامم دیدگاهی است که تحرک، چندلایگی و درهم‌تنیدگی عناصر چندوجهی را انکار نمی‌کند و کثرت آنچه گفته می‌شود، تجربه می‌شود و — نه تنها در سطح ذهنی، بلکه در سطح ماهیچه و خون و عصب — انباشته می‌شود را می‌کاود. به زبانی تصویری‌تر، سیاست ترس می‌تواند سیال باشد. تفکیک‌ها و خط‌کشی‌ها صرفاً آموزشی و تحلیلی‌اند و عناصر با هم می‌آمیزند. شایان ذکر است که حتی نهادها، افراد، گروه‌ها و شرکت‌ها هم کنشگرانی منسجم و هم‌سو نیستند. سیاست ترس از مؤلفه‌های

به‌تنهایی به چشم نمی‌آید؛ مستمرهای هم باید باشد تا تضاد بین نامرئی و مرئی آشکار شود، و از این منظر است که روند شهرنشینی در قالب جغرافیای ترس و جرم‌انگاری دیگربودگی خطرناک نژادمینا فهمیده می‌شود.

جامعه‌شناسی شهری در کشورهای پیرامونی جهان نشان می‌دهد که رسانه‌ها و گفت‌وگوهای روزانه مردم و همچنین وجود واقعی جنایت نوعی احساس ناامنی می‌آفریند. با پیروی از زیبایی‌شناسی برنامه‌ریزی شهری نظامی، حصارها و دیوارها تشدید می‌شوند و شهر را نه تنها به دلایل امنیتی و تفکیکی، بلکه به دلایل زیبایی‌شناختی و منزلتی سازماندهی می‌کنند. این وضعیت ما را به تأمل در اهمیت حفظ و تعمیق نابرابری‌های اجتماعی و خشونت شهری ابزاری برای تحکیم شکاف‌های اجتماعی سوق می‌دهد.

یکی دیگر از پایگاه‌های مهمی که دوگانه مانوی خیر (ما) و شر (آن‌ها) را توجیه می‌کند، به رابطه اخلاق‌گرایی، دین‌داری و عقلانیت مربوط است. این آمیختگی — آمیختگی دین، دولت و عقلانیت — فقط بر ماهیت هنجارها و نهادها تأثیر نمی‌گذارد، بلکه زمینه‌ساز بازخواست‌های جمعی و ایجاد حساسیت‌های مشترک می‌شود. در این برهه تاریخی، دوره‌ای که «تمدن» و «بومی‌سازی» در آن طنینی مثبت و آشنا دارد، می‌توان گفت که زنان و جمعیت‌های استعمارشده و برده‌شده («کج‌روها») همچنان هدف مستقیم و فوری مردسالاری‌اند. جای تعجب نیست که خشونت نظامی و نرینگ‌دگرجنس‌گراهنجار، مردانه و سفیدپوست، و همچنین پس‌زدن آنچه راست افراطی «ایدئولوژی جنسیتی» می‌نامد، وجه مشخصه واپس‌گرایی راست افراطی شده است. حرکت زنان از فضای محدود خانگی به فضاهای عمومی حقیقتاً وحشتی وجودی به جان مردانگی انداخته است.

### < تخیل استبدادی و گرایش‌های جامعه‌گانی

علاوه بر این، سه روند جامعه‌گانی معاصر که پایگاه‌های اجتماعی وجودی سازگار با ظهور تخیل استبدادی را تشکیل می‌دهند نیز شایسته توجه‌اند: فردی‌سازی، دیجیتال‌سازی و احساس اضطراب. اولی با سوژه مدرنی سروکار دارد که یاد گرفته از غریبه‌ها بترسد. مواجهه با دیگری نظم خود (self) را به هم می‌ریزد. فرد در دنیایی آزارنده زندگی می‌کند و بنابراین مدام دنبال مصنوعات می‌گردد که او را از دیگرانی که مزاحم پنداشته می‌شوند، از خطر اعلام‌شده، مصون نگه دارند. به این معنا، ترس — که ساختاری اقتصادی دارد — بر پیوندهای اجتماعی ما حاکم می‌شود و اقتدار دولت است که تضمین می‌کند زندگی در جامعه خطرناک و تهدیدکننده نیست. فردی‌سازی، در شکل رادیکال‌ش، می‌تواند در قالب «سودآفرینی خود» (entrepreneurship of the self) نمایان شود.

روند دوم، دیجیتال‌سازی، با قدرت نفوذ تصویر سروکار دارد؛ قدرتی فزاینده در جهانی که شتاب زمان ویژگی اساسی‌اش است. دیجیتال‌سازی جریان بالای اطلاعات، پیشرفت‌های تکنولوژیکی با پیامدهایی در حوزه ارتباطات و روابط، عدم تمرکز توجه در کوتاه‌مدت و در مواجهه با گزینه‌های متعدد، و در نتیجه قدرت آنی تصویر را حفظ می‌کند، و با همین‌ها هم حفظ می‌شود. تصویر «کارایی نمادین» دارد، یعنی پیشاپیش محتوایی دارد و در رابطه با دال‌هایی که یکپارچگی تخیلی «خود» را می‌سازند، آن‌ها معنا تولید می‌کند. مرکزیت تصویر، که با دیجیتال‌سازی جامعه در هم تنیده، تأثیر چشمگیری بر خود زبان و <<

مسئولیت دولت برای صیانت اجتماعی نقش اساسی دارد، این دوگانه از منطقی حمایت می‌کند که مشخص می‌کند چه چیزی را می‌شود اقتدار مقبول/مشروع به حساب آورد، و تقلید معکوس مفاهیم اخلاق‌گرایی و سکولاریته و کارآفرینی سیاست است. جنبه اجتماعی فرهنگی ذهنی، که پیوند تنگاتنگی با جنبه اول دارد و درون همان جریان مکانی و زمانی جای گرفته، به مبنای شناختی و پیامدهای سیاسی پذیرش عقلانیتی خاص مربوط می‌شود: منطق دیگری‌بودگی خطرناک (که وجود دولتی حفاظت‌کننده را ضروری می‌کند) و پیامدهای مرتبط با سیاست خشونت و دوقطبی‌سازی سیاسی خشم‌آمیز؛ به کارگیری فناوری‌های تجسس و نظارت در فرایندهای دیجیتال‌سازی و تمایل خاص به محدود کردن آزادی؛ تولید زیبایی‌شناسی ترس و بازنمایی تصویری خشونت با تکرارپذیری رسانه‌ای بالا.

طرح مفهومی سیاست ترس امکان تأمل جامع‌نگرانه در ظهور راست افراطی و اقبال مردمی به استبداد را فراهم می‌کند. این رویکرد به ظهور و ماندگاری راست افراطی در گذر زمان، فراز و فرود افراط‌گرایی آن یا اقبال به آن، و در نتیجه درک پیامدهای آن در حکم نقاط عطف سیاسی اجتماعی فراتر از پیروزی‌های انتخاباتی شگفت‌انگیز در سراسر جهان مربوط می‌شود. تأمل در این که حیات عمومی و تجربه سیاسی چگونه احساساتی خاص را به وجود می‌آورد و به کار می‌گیرد، مبنایی برای توضیح اقبال اجتماعی است. من، با الهام از **کاتیا آراؤخو**، قبلاً پایگاه‌های اساسی اجتماعی وجودی کلیدی برای درک جذابیت ایده‌های راست افراطی در دوران معاصر را شناسایی کرده‌ام.

### < پایگاه‌های اجتماعی وجودی استبدادی

در تخیل جمعی مردم سرزمین‌هایی که دولت‌های استعماری داشته‌اند، رابطه اقتدار و کارآمدی ادراک‌شده تثبیت شده و این رابطه نقشی اساسی در پذیرش استبداد دارد. در این سرزمین‌ها جرم‌انگاری دیگری‌بودگی در ساختار نژادی دولت، استفاده از زور و خشونت برای سلطه سرزمینی، و نشانگرهای ذهنی تفکیک استعمارگر از استعمارشده سابقه‌ای تاریخی دارد. وقتی به برزیل نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که باور به اثربخشی اقتدار، بر اساس تجربه سرکوب شورش‌های بردگان، در سیر تاریخی شکل‌گیری‌اش نمود یافته است. وقتی درک کنیم که چنین ترس همه‌گیری نقشی بنیادین دارد و روابط اجتماعی را حفظ می‌کند، می‌توانیم درباره شیوه‌های اعمال اقتدار (استبداد)، حتی در پوشش دموکراسی، فکر کنیم. از این گذشته، سازگاری استبداد با نئولیبرالیسم از گسترش فراگیر شیوه‌های استبدادی حکایت می‌کند؛ روندی که در حوزه‌های متعدد زندگی، از صمیمی‌ترین و فردی‌ترین حوزه‌ها تا روابط اجتماعی گسترده‌تر مشهود است.

نقش ترس در فرایند خلق تصویر خود و دیگران و همچنین در پویایی قلمروگرایی در پیدایش فضاهای شهری این فکر را تأیید می‌کند که ترس، همان‌طور که ولادیمیر سافاتله صورت‌بندی کرده، عاملی استعماری است که خط‌کشی‌ها و مرزبندی‌های شهری را به‌روز می‌کند. قلمروها حکم منشوری را دارند که از پس آن می‌توان ترتیبات اجتماعی را شناسایی کرد. بین ترس و فضا — شامل معماری، شهرسازی، و بازنمایی (و مکان‌یابی) گروه‌های فرعی به مثابه «حاملان» تهدید و خشونت — پیوندهای ضمنی محکم و دوجانبه‌ای وجود دارد. برخی از پیامدهای این فضا‌مندی را می‌توان در شهرهای محصور، در جوامع دروازه‌دار یا در برنامه‌ریزی شهری نظامی مشاهده کرد. کلان‌شهر

اضطراب، بر خلاف تمایلات فردی، از طریق ساختارهای اجتماعی تحمیل شود، می‌توان گفت که ابزارهای عاملیت در کارند.

### < ملاحظات نهایی

در طول تاریخ، ترس با تأثیر بر ماتریس‌های گفتمانی (زبان‌ها) در متن رابطه‌ای متلاطم و متغیر با حساسیت و جسمانیت، ذهنیت‌ها را آفریده و به آن‌ها شکل داده است. عناصر ساختاری و ساختاردهنده ترس در تاریخ حضور دارند و دائماً خود را از نو می‌سازند و روابط بین‌فردی را سازماندهی می‌کنند. ابزارها و پایگاه‌های سیاست ترس در نقش توجیهی برای رویه‌های استبدادی به کار گرفته می‌شوند، چه در روابط بین‌فردی، چه در گروه‌ها و چه در رابطه جامعه و دولت. پراکندگی و چندبعدی بودن ترس چشمگیر است و جنبه‌ای اجتماعی را آشکار می‌کند که نادیده‌گیری‌اش دشوار است. لایه‌های مرئی و نامرئی‌ای هستند که با ترس ارتباطی دوجانبه و همیشگی دارند. افزایش تعدد ابزارهای ترس به مثابه احساسی سیاسی این ادراک را به وجود آورده که آن‌ها عوامل و ابزارهایی برای استراتژی‌های سلطه و کنترل اجتماعی‌اند که بر صورت‌های تعامل و قوانین ذهنی تأثیر می‌گذارند. ■

ارتباط با نویسنده:

Lara Gonçalves Sartorio <[larasartorio@iesp.uerj.br](mailto:larasartorio@iesp.uerj.br)>

گردش افکار می‌گذارد. تسلسل تصاویری که مخزنی استبدادی، نژادپرستانه و مردانه تولید می‌کنند، از طرق مختلف، با تخیلی که راست افراطی از آن دم می‌زند و تقویتش می‌کند، می‌آمیزد.

در نهایت، در سرمایه‌داری معاصر، ما در تناقض توسعه فناوری و شتاب متناسب زمان زندگی می‌کنیم که به نوعی حس اضطراب مداوم ناشی از کمبود وقت می‌انجامد. با توجه به سرعت فزاینده حمل‌ونقل، ارتباطات و به‌ویژه تولید، به نظر می‌رسد به سوی وفور زمان حرکت می‌کنیم اما حالا دچار کمبود زمان شده‌ایم. شتاب مدرنیته با ناهماهنگی اجتماعی همراه است؛ وضعیتی که در آن افراد همیشه تصور می‌کنند دیر شده و می‌ترسند فرصت‌ها را از دست بدهند. این احساس عقب افتادن به دو استراتژی جان می‌دهد که برای راست افراطی اهمیت اساسی دارند. اولی این تصور است که همه‌چیز «ضرب‌الاجل» است: «باید دست‌به‌کار شویم، و باید همین حالا دست‌به‌کار شویم»؛ برای توضیح پروژه آینده وقت نداریم. دومی از فرسودگی و منسوخ شدن نهادها و دستگاه‌ها می‌گوید؛ نهادها و دستگاه‌هایی که در مقابل سرعت نیازها، کند عمل می‌کنند. این ابعاد، به تعبیر هلموت روزا، از پویایی شتاب زمان ناشی می‌شود که بر درک جمعی و فردی فضا-زمان تأثیر می‌گذارد. اگر دست‌به‌کار شدن در حال‌وهوای

# منازعات آب

## در حکم مقاومت در برابر سرمایه‌داری نئولیبرال

مدلین مور، دانشگاه بیلهد فلد آلمان

گرچه ما با بحران جهانی آب مواجه شده‌ایم، کالایی‌سازی، خصوصی‌سازی، تجاری‌سازی و مالی‌سازی فزاینده آب و خدمات و زیرساخت‌های مرتبط با آن همچنان ادامه دارد و این فرایندها به عنوان راه‌حل معرفی می‌شوند، نه به عنوان ریشه‌های بحران. مثلاً نتایج کنفرانس اخیر آب سازمان ملل متحد — اولین کنفرانس سازمان ملل در بیش از پنجاه سال گذشته که به آب اختصاص داشت — شامل فراخوان‌هایی برای کمک گرفتن بیشتر از بخش خصوصی برای رفع کاستی‌های مالی بود. در حالی که شرکت‌های فراملیتی، شرکت‌های آب و مؤسسات مالی به تعهدات داوطلبانه تشویق شدند و در بحث‌هایی دربارهٔ چگونگی ادغام بیشتر مدیریت آب با عملیات مالی سبز (و حالا شاید آبی؟) و مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها حضور داشتند، بسیاری از کنشگران حوزه آب و سازمان‌های غیردولتی به کنفرانس دعوت نشده بودند.



سد واراگامیا، امتیاز عکس: iStock, zetter، ۲۰۲۲.

### < زندگی‌سازی در برابر سودآوری: مقاومت در برابر کالایی‌سازی

من در کتاب تازه منتشرشده‌ام، *منازعات آب در حکم مقاومت در برابر سرمایه‌داری نئولیبرال: زمانه تلاطم بازتولیدی*، بحران جهانی آب و راه‌های مقاومت جوامع بومی استرالیا و جمهوری ایرلند در برابر کالایی‌تر شدن آب را بررسی می‌کنم. من از مقایسه‌ای ترکیبی استفاده می‌کنم که در آن، منازعات آب در نقش ابزاری برای ایجاد انسجام در این مقطع خاص به کار می‌رود؛ مقطعی که وجه مشخصه‌اش بحران‌های اقتصادی، بوم‌شناختی و اجتماعی همزمانی است که بحران جهانی آب یکی از وجوه آن‌هاست.

این کتاب دو کانون مرکزی دارد. اول: نقش اساسی سلب مالکیت (آب، طبیعت و بازتولید اجتماعی) برای انباشت سرمایه‌داری، و دوم: صورت‌های عاملیتی که در پاسخ به این پویایی‌ها پدیدار می‌شوند. من، با پیش کشیدن موضوع اعتراضات علیه هزینه‌های آب در ایرلند و مقاومت در برابر گسترش گازی نامتعارف در استرالیا، کشمکش زندگی‌سازی و سودآوری را بررسی می‌کنم که مرز جدید کالای آب را مشخص می‌کند.

بحث من این است که هر یک از این دو نمونهٔ چپ‌اول آب وجهی متفاوت از نظامی را منعکس می‌کند که به تضعیف ظرفیت زندگی‌سازی ادامه می‌دهد، گرچه این وجوه با هم ارتباط دارند. در هر دو مورد، آب یا منابع آب که زیرساخت بازتولید اجتماعی است پس از بحران‌های مالی ۲۰۰۸-۲۰۱۰ در حکم انباشتگاه‌هایی برای حل بحران‌های انباشت موجود بازتعریف شد. در استرالیا، طبیعت حکم «منبعی حاضر و آماده» را داشت و رشد اقتصادی به سلب مستمر مالکیت در حوزهٔ سوخت‌های فسیلی، معدن‌کاوی و کشاورزی وابسته

<<

من در دورهٔ خشکسالی هزاره در استرالیا بزرگ شده‌ام؛ دوره‌ای که همه‌جا حرف آب — یا بی‌آبی — بود. بیشتر سال‌های دههٔ گذشته در شمال اروپا زندگی کرده‌ام و حالا فوریت فزاینده بحث دربارهٔ کاهش آب‌های زیرزمینی، خشکسالی و رودهای راکد به شکلی نگران‌کننده آشنا به نظر می‌رسند. برای بسیاری از مردم جهان اقلیت، آب داشتن بدیهی و مسلم است. فقط وقتی آب نباشد، وقتی از جریان بیفتد یا وقتی از فرط آلودگی خطرناک باشد، کم‌کم به چشم‌مان می‌آید که چقدر به آب وابسته‌ایم و آب چقدر در روان‌سازی جریان‌های جهانی اقتصاد سیاسی نقش دارد. آب، با بودن یا نبودنش، نه تنها تعیین می‌کند که چگونه و کجا زندگی کنیم، بلکه تعیین می‌کند که چه کسی زنده بماند. به زبان ساده، ما بدون آب دوام نمی‌آوریم.

### < خیر مشترک باید در کانون هر راه‌حلی باشد

این بی‌اعتنایی و بی‌توجهی به آب اصلاً پدیده‌ای جهانی نیست. بسیاری از جوامع بومی آب را مترادف زندگی می‌دانند؛ چیزی که بخشی از وجود ماست و بنابراین نمی‌شود آن را کالا کرد. روشن است که در نظر بیش از دو میلیارد نفری که به آب آشامیدنی تمیز دسترسی ندارند و در نظر ۲۵ درصد جمعیت جهان که در محیط‌های دچار مشکلات آب زندگی می‌کنند، آب چیزی مسلم و تضمین‌شده نیست. کنشگران حوزهٔ آب در سراسر جهان تحت فراخوان مشترک «آب زندگی است» متحد شده‌اند و خواستار این هستند که آب در حکم خیری مشترک، با اهمیت اساسی برای هر پاسخ موفقیت‌آمیزی به بحران زیست‌محیطی جاری، دیده شود.

زمین از مالکیت خصوصی ضروری می‌شود، سؤال‌هایی درباره سلب مالکیت شکل می‌گیرد، و موضوع زمین‌های خالی با چالش مواجه می‌شود. در این جنبش‌های اجتماعی، ناهماهنگی با منطق حاکم بر دولت و بازار و همچنین تضاد طبقاتی در امتداد خطوط بوم‌شناختی پدیدار شد. آب در حکم منظومه‌ای از روابط اجتماعی متضاد درک شد. موقعیت طبقاتی افراد هم به جای این که در قالب جایگاهی قشربندی شده در جامعه فهمیده شود، بر اساس ارتباط آن‌ها با این فرایندهای سلب مالکیت تعیین می‌شد.

در ایرلند، تمرکز بر آب به عنوان زیرساخت بازتولید اجتماعی به سرعت به نقد گسترده‌تر دولت و نهادهای مرتبط، به‌ویژه دموکراسی نمایندگی، تبدیل شد. آب به مثابه بازتولید اجتماعی و زیرساخت‌های مرتبط به عنوان یک حق مشترک و جمعی شناخته می‌شد که نباید هدفی برای انباشت سرمایه باشد. با این حال، با طرح این ادعاها، ظرفیت و منافع محدود دولت برای پاسخگویی به این حق جمعی بیشتر مورد توجه قرار گرفت: محدودیت‌های مادی دولت به این معنی بود که حتی اگر حقوقی مانند حق آب روی کاغذ ثبت می‌شدند، ممکن بود عملاً تأمین نشوند. جایگاه دولت ایرلند در مدارهای سرمایه مالی جهانی باعث می‌شود که این دولت همچنان در تخصص با تحقق منافع طبقه کارگر باشد.

### < فضا برای عقلانیت‌های برانداز: نآرامی بازتولیدی

در روند هر یک از این دو مبارزه اجتماعی، چیزی بیش از ائتلاف‌های موقت پدیدار شد. رابطه مشترک با سلب مالکیت، همبستگی را بین جوامع و درون جوامع امکان‌پذیر می‌کرد. هر دو جامعه ایرلند و استرالیا تناقض اساسی سرمایه‌داری تئولیرال را به نمایش گذاشتند: ناسازگاری فزاینده شرایط لازم برای زندگی‌سازی و سودآوری. با تحلیل این مبارزات از پس عدسی اکوسوسیالیستی و نظریه بازتولید اجتماعی، فضایی برای گسترش منازعه طبقاتی به خانه، طبیعت و محله گشوده شد.

من، با گذاشتن این منازعات در متن بحران جهانی آب و شروع از نقاط تضاد، نشان می‌دهم که منازعات آب، هم فرایند بازتولید سرمایه‌داری را مختل می‌کند و هم فضایی برای عقلانیت‌های براندازانه به وجود می‌آورد. در استرالیا و ایرلند، دوره نآرامی‌های بازتولیدی آغاز شده است. همان‌طور که در سراسر کتاب نشان می‌دهم، بحران جهانی آب فقط به دسترسی به یک منبع یا مدیریت آن مربوط نمی‌شود. مسئله به روابط اجتماعی و نهادهایی مربوط می‌شود که چپاول آب و بروز بحران را ممکن می‌کنند. ■

ارتباط با نویسنده:

Madelaine Moore <[madelaine.moore@uni-bielefeld.de](mailto:madelaine.moore@uni-bielefeld.de)>

بود. اما در ایرلند، تغییر ساختار خدمات عمومی آب با هدف متعادل‌سازی مجدد بودجه عمومی پس از کمک مالی بانک‌ها در دستور کار قرار گرفت و جوامع طبقه کارگر از پیامدهای آن آسیب دیدند.

### < «اصلاح کروی»: مدیریت ناکارآمد بحران

در هر صورت، یکی از مباحث کلیدی کتاب این است که بحران‌های اقتصادی بالقوه با چنین شیوه‌هایی حل نشدند. در واقع، سلب مالکیت و بازآفرینی به زمینه‌هایی که انباشت را ممکن می‌کنند، منتقل شد: بازتولید اجتماعی، طبیعت و به طور فزاینده‌ای دولت. من، با استفاده از تعبیر اصلاح فضایی دیوید هاروی و خوانش آن زیر عدسی نظریه بازتولید اجتماعی، مفهوم اصلاح مدور را ابداع کرده‌ام تا نشان دهم انتقال بحران از حوزه‌ای به حوزه دیگر چگونه در هیبت شکلی از مدیریت بحران ظاهر می‌شود. در ایرلند، بحران اقتصادی با تبدیل آن به بحران بازتولید اجتماعی برای جوامع طبقه کارگر «حل شد». در استرالیا، بحران اقتصادی بالقوه با دامن زدن به بحران بوم‌شناختی از طریق افزایش استخراج سوخت‌های فسیلی برای صادرات، و سپس کاهش ظرفیت بازتولید اجتماعی جوامع روستایی که به همان منابع آبی وابسته بودند، به تعویق انداخته شد. بنابراین، انگاره اصلاح مدور بر وابستگی این نظام‌های انباشت به سلب مالکیت از طبیعت و کار بازتولیدی اجتماعی، یعنی پویایی‌های کلیدی بحران جهانی آب، تأکید می‌کند.

با این حال، در هر مورد، با ترجیح بازتولید سرمایه فراملی به جوامع روستایی و طبقه کارگر، نهادهای سیاسی لازم برای انباشت سرمایه بی‌ثبات شدند. همپوشانی آشکار منافع سیاسی و اقتصادی باعث نابودی فرصت‌های سیاسی رسمی برای جایگزین‌ها و افزایش مخالفت کسانی بود که در وضعیت موجود قابل حذف می‌شدند. بحران اقتصادی حالا شکل بحران سیاسی را به خود گرفته بود. در روند مبارزه، عقلانیت‌های براندازانه‌ای پدیدار شد که از آنچه قبلاً اتفاق افتاده بود، گسسته بود. حیطه سیاسی دوباره پیکربندی شد زیرا جوامع به واسطه این مبارزه، از نو سیاسی شده بودند.

### < دو نمونه از مبارزه فزاینده اجتماعی و تخصص طبقاتی

جوامع روستایی استرالیا، با بازتعریف آب در قالب نوعی مالکیت جمعی و نه خصوصی، با فهم بیگانه با جامعه و طبیعت مبارزه می‌کردند؛ فهمی که در گسترش استعماری استرالیایی سفیدپوست نقش اساسی داشت. اگر آب و جوامع انسانی را موجودیت‌هایی هم‌سازنده ببینیم، تفکیک مسائل مربوط به مالکیت



